



خواندنیها

شماره ۹۲ سال پنجم
شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۳۷



ثروتمندترین کشور روی زمین

آمد سرشار نفت کشور خود در ردیف ثروتمندترین مردان جهان قرار دارد بهمین مناسبت مسافرت امیر کویت به ایران و مذاکرات وی با مقامات دولت ایران مخصوصاً در این موقع که حوادثی در خاور میانه روی داده و کویت برای حفظ امنیت خود احتیاج بدوستان واقعی در خاور میانه دارد دارای اهمیت بسیاری است.

کویت که در شمال غربی خلیج فارس با فاصله خیلی کمی از سواحل ایران واقع شده در حدود پانزده هزار کیلومتر مربع وسعت و بیش از دو بیست هزار نفر جمعیت دارد. این کشور کوچک بقدری از حیث نفت غنی است که در هر نقطه آن چاهی

کنده شود بجای آب به نفت میرسد و بهمین مناسبت آب مشروب اهالی این سرزمین بوسیله تصفیه خانه های بزرگ و مخصوصی از آب دریای تا مین میشود.

دو قرن سابقه تاریخی

کویت سرزمینی است که از ۲۰۰ سال قبل تا کنون از استقلال برخوردار بوده و در این دو قرن اعضاء بک خاندان نسلا بعد نسل بر آن حکومت کرده اند. ادامه حکومت این سلسله در منطقه ای مانند خاور میانه، خود موفقیت بزرگی بشمار میرود، و این موفقیت مدیون سیاست و تدبیر و ذکاوت افراد این خاندان است کلیه شیوخ کویت بدون استثناء از شیخ صباح سر سلسله این خاندان گرفته تا عبدالله السالم حکمران کنونی آن از هنر دوست یابی و تاثیر و نفوذ در همسایگان خود برخوردار بوده اند.

خاندان سلطنتی عربستان سعودی همسایه کویت هیچگاه نیکبها و مهر بانی های خاندان صباح را که هنگام مبارزه خاندان سعودی علیه رشیدی ها بدانها

اقامت والا حضرت امیر کویت با تاج کلی به آرامگاه اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر آغاز شد و بر نامه اقامت رسمی ایشان در تهران که سه روز است به بازدید از موسسات و نقاط مختلف و حضور در مجالس مهمانی و مذاکره با مقامات مسئول دولت ایران اختصاص داشت.

مدت مسافرت رسمی شیخ کویت در ایران امروز پایان میرسد، ولی به احتمال قوی چند روز دیگر نیز بطور غیر رسمی در ایران بسر خواهند برد و برای تفریح و استراحت بسواحل بحر خزر سفر خواهند نمود.

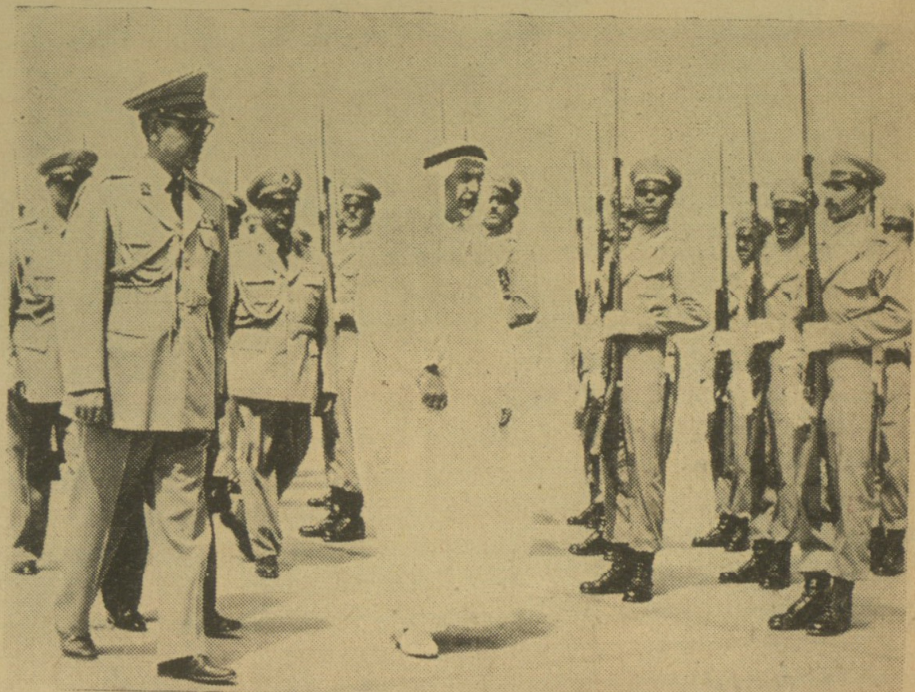
سرزمینی که از همه جای آن نفت فوران میکند

کویت به نسبت وسعت خود ثروتمند ترین کشور روی زمین بشمار میرود و والا حضرت امیر کویت با در-

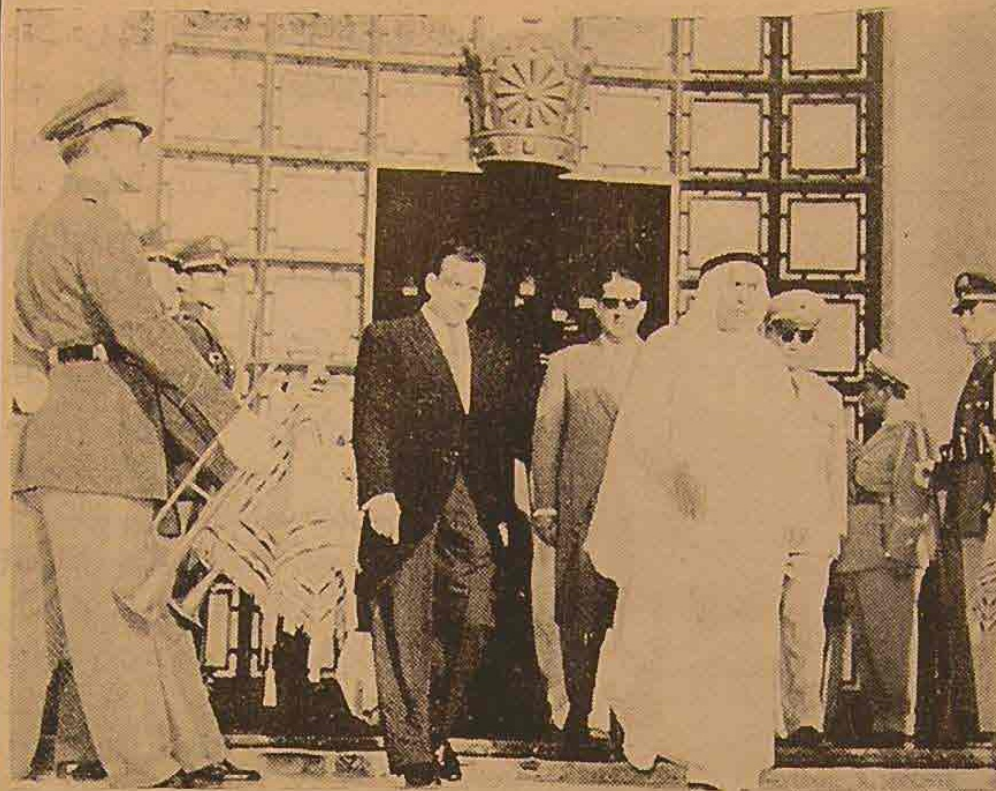
روز شنبه گذشته حضرت شیخ عبدالله سالم الصباح امیر کویت بنا بدعوت رسمی شاهنشاه ایران وارد تهران شدند.

در فرودگاه مهر آباد از طرف والا حضرت شاهپور غلامرضا، آقای علاء وزیر دربار شاهنشاهی، چند تن از آقایان وزیران و تیمسار سر لشکر تیمسور بختیار معاون نخست وزیر و رئیس اداره سازمان امنیت مسورد استقبال قرار گرفتند.

امیر کویت پس از انجام تشریفات رسمی استقبال در فرودگاه به کاخ صاحبقرانیه که برای اقامت ایشان در تهران اختصاص داده عزیمت نمودند و مقارن ظهر در کاخ اختصاصی بحضور شاهنشاه شرفیاب شده و ناهار را بطور خصوصی در حضور اعلیحضرت صرف نمودند. بعد از ظهر شنبه برنامه رسمی



والا حضرت شیخ عبدالله سالم الصباح امیر کویت هنگام ورود به تهران از کار احترام سان می بینند



شیخ کویت عصر روز شنبه گذشته برای نثار تاج کلی به آرامگاه اعلیحضرت فقیده به شهری رفت.

بنام دادند، از یاد نبرده‌اند.
قبل از سقوط امپراتوری عثمانی
حکمرانان کویت بسادادن خراج
امپراتوری مذکور خود مختاری خود را
حفظ کردند و از آغاز حکومت خود
تاکنون شتوخ کویت همواره با دولت
بریتانیا مناسبات دوستانه‌ای داشته‌اند
در سال ۱۸۹۹ هنگامیکه از
انفال کویت توسط دولت ترکیه عثمانی
صحت میشد شیخ مبارک حکمران وقت
آن از دولت انگلستان کمک خواست
در سال بعد بموجب قرارداد دادی
که بین انگلستان و ترکیه بامضاء
رسید استقلال کویت تحت حمایت انگلستان
تأیید و تثبیت شد.

آزادیهای شیخ

شیخ کویت، نه تنها داراداره امور
داخلی آزاد است بلکه میتواند آزادانه
بهر کجا که میخواهد سفر کند و با هر
کس که مایل باشد مذاکره نماید ولی
فیل از امضاء قرار داد با کشور دیگری
باید با دولت انگلستان مشورت کند
دولت انگلستان قوای نظامی دائمی
در کویت ندارد ولی در صورت تهاجم
خارجی و یا شورش داخلی شیخ کویت
میتواند از بریتانیا تقاضای کمک کند.
در صورت وقوع چنین حادثه‌ای
و تقاضای کمک شیخ کویت از انگلستان
نمی‌توان گفت که دولت انگلستان به
کمک دست نشانده خود می‌شتابد و شیخ
کویت بی‌بیمبوجه دست نشانده دولت
انگلستان نیست بلکه حکمران (دوژور)
(دوفاکتوی) کشور خویش است یعنی
بالفعل و بالقوه بر این جزیره بر تروت
حاکم است.
طبق سنت قدیمی خاندان شیوخ
کویت حکمران کنونی این منطقه نفت
خیز این دیپلمات زبردست و ماهری
است که همواره با همسایگان خود مناسبات
دوستانه و حسنه داشته است.

شیخ صلحجو

هرگز شنیده نشده است که شیخ لب
بانتقاد از رهبران کشورهای دیگر

بکشاید او از هر جهت مرد صلحجویی
است.

او معمولاً تعطیلات تابستانی خود را
در لبنان میگذراند ولی امسال بعامت
وضع آشفته لبنان، دمشق رفت واکر در
دمشق مذاکراتی با رئیس جمهوری متحده
عرب بعمل آورده این مذاکرات فقط
بخاطر آن بوده است که توافق خود را
نسبت به ناسیونالیستی عرب نشان دهد
و الا هیچگونه تمهیدی برای اقدامات
مشخص و قاطع در این مذاکرات نسپرد
است.

این موضوع که شیخ کویت با خیال
راحت و فارغ البال مدتی را خارج از
کشور خویش می‌گذراند، خود نشان
میدهد که تاجچه حدنسبت ثبات داخلی
کشور خود مطمئن است.

روی جلد :

بریزیت باردو ستاره طنناز فرانسوی و
رقیب تازه او «ماریان»

نفت اساس خوشبختی

اساس ثبات کویت فقط حکومت
طولانی خاندان صباح نیست بلکه
خوشبختی و سعادت این سرزمین نیز در
آرامش و ثبات آن تاثیر فراوان دارد.
خوشبختی این کشور، مبتنی بر
ذخایر نفتی بی نظیر و بهره برداری
بی سابقه از این ذخایر و منابع طبیعی
است.

امتیاز بهره برداری از منابع نفت
کویت در دست دو شرکت است.
یکی شرکت انگلیس و دیگری
شرکت نفت خلیج امریکا.

اکنون فقط دوازده سال از روزی
که اولین تولیدات نفتی کویت به بازار
های جهان رسید میگذرد، ولی ظرف این
مدت کوتاه کشور کوچکی که
مساحت آن از ایالت ویلز انگلستان
بیشتر نیست، در عداد یکی از چهار کشور
تولید کننده نفت جهان درآمده است.

مقام نفت کویت

کویت در صدور نفت، درجه دوم



والاحضرت شاهپور غلامرضا ووالاحضرت امیر کویت یکی از ثروتمندترین مردان روی زمین

رادر جهان دارد یعنی فقط از وزن و ملا عقب تراست، منابع نفت کویت یک پنجم منابع نفتی جهانرا تشکیل میدهد، و میزان تولید، آن که سال گذشته به ۵۷۰۰۰۰۰ تن رسیده بود، رو با افزایش است.

شیخ کویت بموجب قرار دادی که با این دوشرکت منعقد کرده، نیمی از کلیه عواید نفت رادر یافت میکند که در حال حاضر به ۱۰۰ میلیون لیبره در سال میرسد.

این پول صرف اجای پروژدهای اقتصادی و امور اداری کشور میشود. کویت در حقیقت کشوری است که از رفاه و خوشبختی کامل برخوردار است.

وضع خانه های مسکونی، تعلیم و تربیت و درمان مجانی، امور اجتماعی ساختمانهای زیبای آن، کویت را بصورت کشوری در آورده که کلیه کشورهای خاور میانه بر آن غبطه میخورند. ولی این وضع از لحاظ سیاسی بی خطر نیست.

در کویت خطری بچشم نمیخورد

روزنامه معروف انگلیسی «منچستر گاردیان» در یکی از شماره های اخیر خود ضمن تفسیر اوضاع کویت مینویسد که ظاهرا «ناصر» نام کویت رادر صورت اسامی اعضای آینده جمهوری متحده عرب ثبت کرده و برای اینکشور کوچک و ثروتمند خط و نشان کشیده است.

مسافرانی که اخیرا از کویت باز گشته اند، مطالب ضد و نقیضی از اوضاع این ناحیه بیان می کنند، عده ای میگویند که کار ناصر ریسم در کویت بالا گرفته و جوانان این ناحیه، در انتظار اولین فرصت برای بدست گرفتن قدرت هستند ولی برخی دیگر اظهار میدارند که اکثر مردم کویت از حکومت شیخ خیر-خواه خودراضی هستند.

در چنین وضعی جلوگیری مقامات

کویت از ورود خبر نگاران خارجی بدان کشور تاسف آوراست.

ولی اوضاع کویت آنچنانکه از دور بچشم میخورد، ثابت و آرام است اعتبار و محبوبیت حکمرانان کویت بهیچ وجه کاهش نیافته.

و در ارتش کوچک و وفادار آن اثری از مخالفت نسبت بدولت مشهود نیست، ناراحتی اقتصادی وجود ندارد که مورد استفاده عوام فریبان قرار گیرد و این حقیقت که جوانان می توانند آزادانه و آشکارا در محاسن سیاست ناصر صحبت کنند، نمودار آن است که دولت به

بقاء و ثبات خویش اطمینان کامل دارد. این امکان را نیز نمی توان نادیده گرفت که شیخ کویت خود، بدون آنکه خطر سقوط خویش را بدست رعایایش موجب شود، لازم ببیند که اندکی به جریان اصلی ناسیونالیسم عرب نزدیک تر شود.

معمدا چنانچه یک خطر جدی امنیت و استقلال کویت را تهدید کند انگلستان باتمام قوا و بهر قیمتی که شده این منبع بزرگ قدرت صنعتی و اقتصادی خود را از خطر سقوط بدامان جمهوری متحده عرب حفظ خواهد کرد.

در عراق چه میگذرد؟

عکسها و مطالب تازه‌ای از حوادث اخیر عراق

آیا عبدالکریم قاسم مدعی در برابر توسعه طلبی ناصر ایجاد خواهد کرد؟

اینست که احتمال تغییر وضع فعلی در آینده خیلی کم است.

در عین حال از بدبینی‌های اولیه درباره رژیم جدید عراق کاسته شده و اعزام رابرت وورنی فرستاده مخصوص آیزنهاور و معاون وزارت خارجه آمریکا به بغداد حاکی از اینست که دول غرب امیدوار بهائی درباره رژیم جدید عراق پیدا کرده‌اند.

مجله نیوزویک آمریکا در شماره اخیر خود متن مصاحبه جالبی را با عبدالکریم قاسم نخست‌وزیر رژیم جدید عراق منتشر کرده است.

در این مصاحبه قاسم این شایعه را که جمال عبدالناصر و عوامل طرفدار او در انقلاب عراق دست داشته‌اند تکذیب کرده و اظهار میدارد که این انقلاب کاملاً جنبه داخلی داشته است. عبدالکریم قاسم همچنین شایعه الحاق قریب الوقوع عراق را به جمهوری متحده عرب تکذیب نموده و اظهار داشته است که حضرات بادول غرب روابط دوستانه‌ای بر اساس احترام متقابل برقرار نمایند.

درباره چگونگی انقلاب و علل پیروزی آن عبدالکریم می‌گوید که «راز پیروزی کودتا نقطه رازپوشی و وفاداری بود. فقط دو فر ساعت قطعی انقلاب را میدانستند و این دو نفر من و دوستم سرهنگ عبدالسلام عارف بودیم. بقیه فقط وظائف خود را میدانستند و بموقع بآن عمل کردند.»

درباره قتل ملک فیصل و سایر رهبران دولت عراق عبدالکریم اظهار داشته است که «من از تمام این قتل‌ها متأسف هستم.»

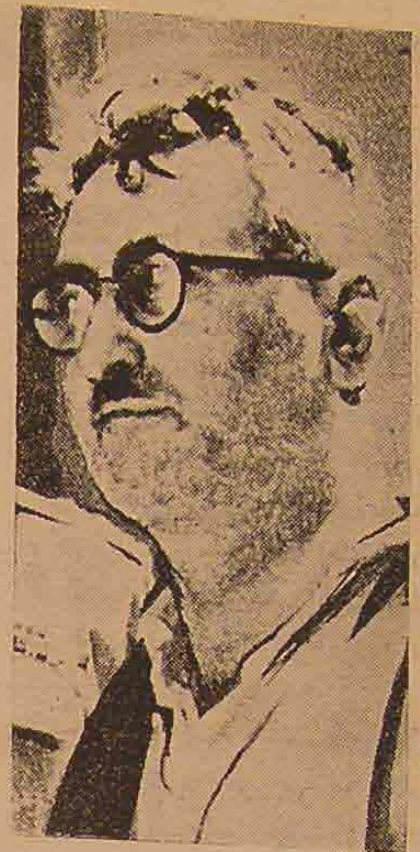
خارجی برای اطلاع از حقایق حوادث اخیر عراق و تماس با زمامداران جدید آنکشور بطرف بغداد سرآزیر شد. اطلاعات تازه‌ای که در باره اوضاع عراق در مطبوعات جهان انتشار یافته بطور کلی حاکی از اینست که زمامداران جدید عراق کاملاً بر اوضاع آنکشور مسلط شده‌اند و شناسائی رژیم جدید از طرف ممالک غرب هم نشانه

هفته گذشته ایران - ترکیه و پاکستان رژیم جدید عراق را برسمیت شناختند و بدنبال ممالک عضو پیمان بغداد آمریکا و انگلیس و اکثر ممالک غربی نیز شناسائی رژیم جمهوری عراق را از طرف خود اعلام داشتند. باین ترتیب ۳ هفته بعد از واقعه کودتا روابط عراق با دنیای خارج بصورت عادی درآمد و سیل خبرنگاران



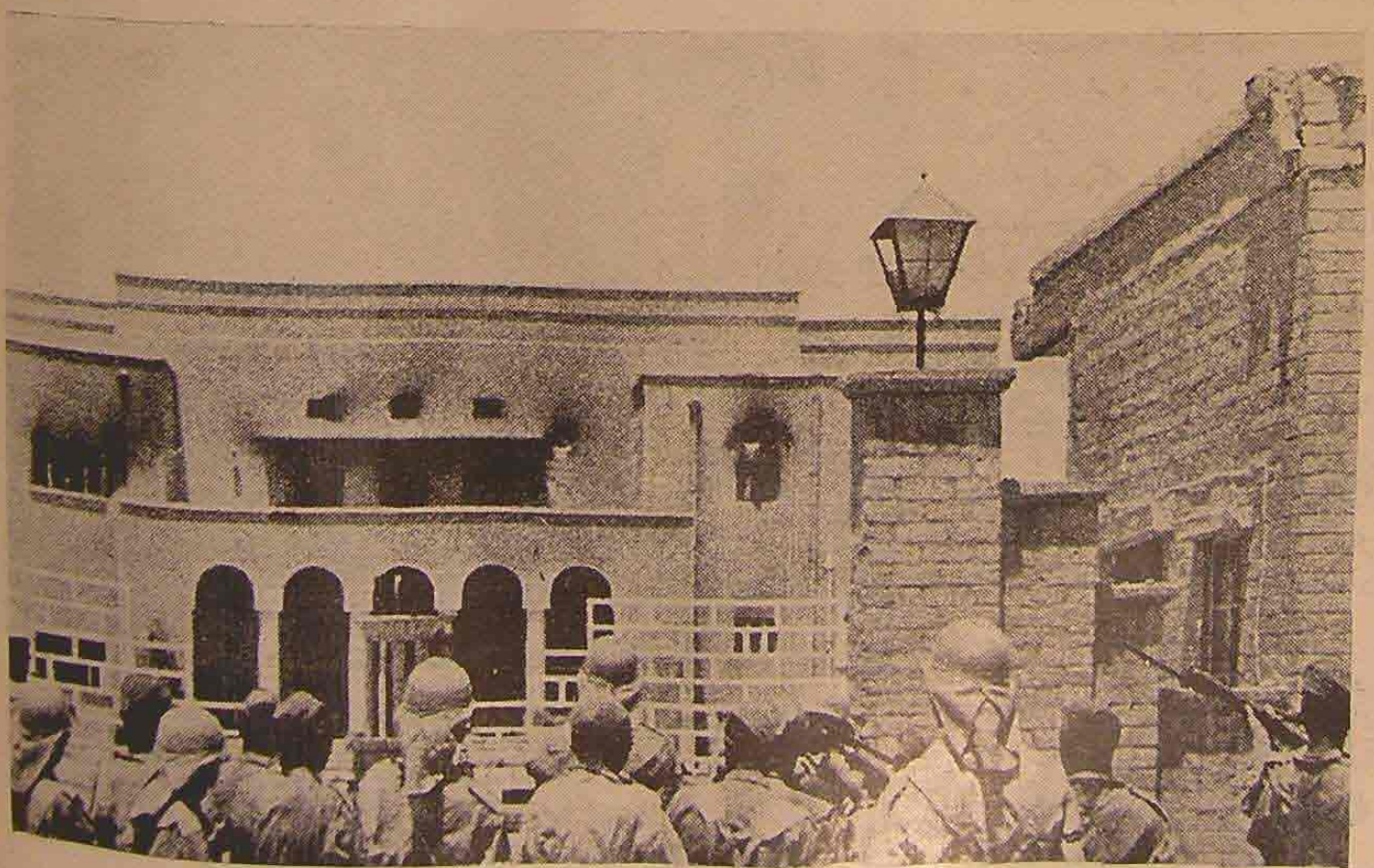
عبدالکریم قاسم نخست‌وزیر رژیم جدید عراق با معاون و همکار نزدیک خود سرهنگ عبدالسلام عارف - از اسرار کودتای عراق فقط ایندو نفر اطلاع داشتند

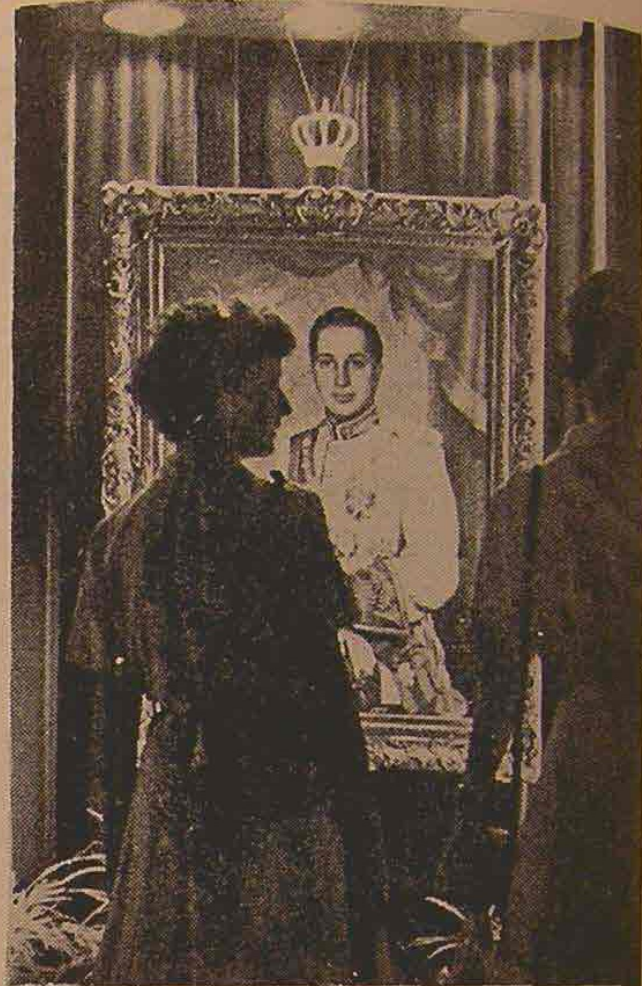
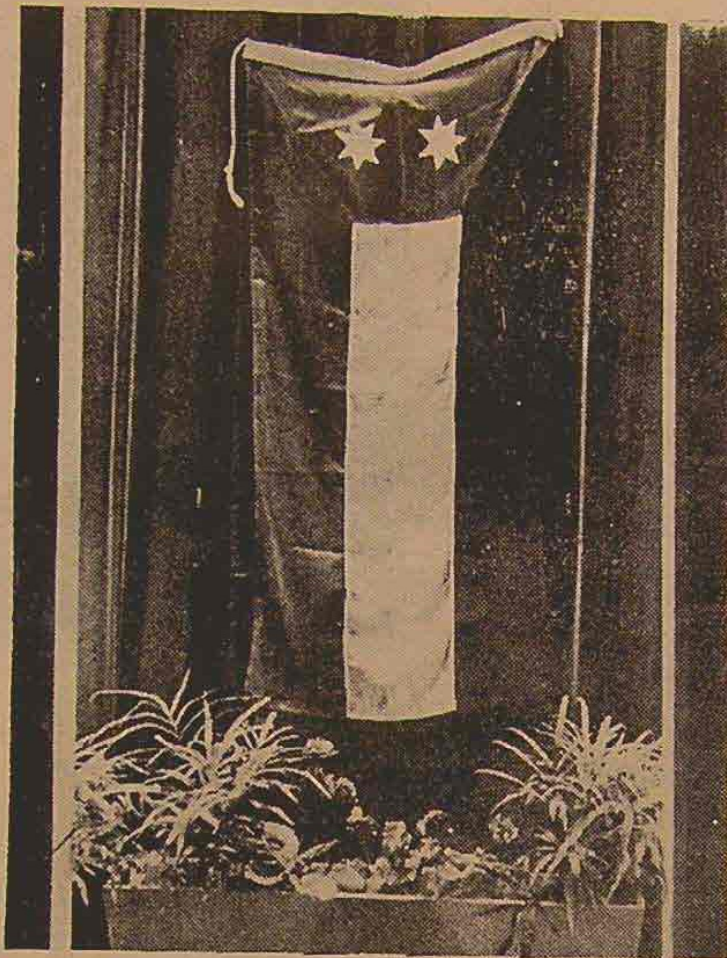
آخرین یادگاری که از شاهزاده
خانم نضیات در بغداد برجای مانده
این عکس پاره است که از اطاق
ملک فیصل برداشته شده است



آخرین عکس ناضل جمالی وزیر خارجه
سابق عراق که اکنون در زندان
بسر میبرد

بقایای قصر سلطنتی در بغداد که آثار زدو خورد و هریق در آن برجای مانده است.





در نمایشگاه بروکسل يك قابلوی بزرگ از ملك فيصل پادشاه فقید عراق بمعرض تاشا گذاشته شده بود که بعد از قتل وی با پرچم عراق و پارچه سیاهی پوشانیده شده است

درباره آینده عراق و سیاستی که زمامداران کنونی عراق در پیش خواهند گرفت در مطبوعات جهان مطالب و اظهار نظرهای گوناگون منتشر شده است مطبوعات مصر و کشور های کمونیستی ضمن تجلیل از رژیم جدید الحاق عراق را به جمهوری متحده عرب قریب الوقوع میدانند ولی مطبوعات غرب اکثر اظهار عقیده می کنند که عراق نه فقط به جمهوری متحده عرب ملحق نخواهد شد بلکه ممکنست سدی در راه سیاست توسعه طلبی ناصر بوجود بیاورد.

قااهره و بغداد همیشه دو قطب رقیب جهان عرب بوده اند و زمامداران جدید عراق اگر بخواهند بیش از زمامداران سابق امکان مقابله با قااهره را خواهند داشت.

حرکت تیپ دوازدهم ارتش به اردن که من معاونت فرماندهی آنرا بعهده داشتم زمینه مساعدی برای اجرای این طرح بدست ماداد از طرف دیگر تیپ بیستم فرماندهی عبدالکریم میبایستی از قرارگاه خود واقع در «جلولاء» که در مجاورت مرز ایران قرار دارد آماده حرکت بطرف اردن و لبنان بشود. من یکروز قبل از کودتا در جلولاء با عبدالکریم ملاقات کردم و در نتیجه مذاکرات دو جانبه خود باین نتیجه رسیدیم که فرصتی بهتر از این برای اجرای نقشه خود بدست نخواهیم آورد. تصمیم ما بر این قرار گرفت که قوای تحت فرماندهی عبدالکریم بجای اینکه از شمال بغداد بطرف اردن حرکت کنند وارد بغداد شود و در پایتخت بکام افراد تیپی که تحت فرماندهی من قرار داشتند کاردایکسره سازد.

← نقشه ما این بود که تمام رهبران سابق را دستگیر کنیم و بمحاکمه بپاریم و باغلب احتمال آنها را زندانی سازیم ولی آنها کاخ سلطنتی را تبدیل بیک قلعه جنگی کردند و برای تصرف این قلعه راهی جز جنگ و تیر اندازی نبود.

سرهنگ عبدالسلام عارف مرد شماره ۲ رژیم جدید عراق که بعقبه بعضی هاممکنست در آینده جای عبدالکریم قاسم را بگیرد در باره چگونگی کودتای اخیر عراق اسرار جالب دیگری را فاش کرده و میگوید:

عبدالکریم قاسم و من از سال ها پیش برای برانداختن حکومت سابق عراق در مذاکره بودیم ولی فرصت مناسبی که برای انجام این نقشه لازم بود بدست نمیآمد تا اینکه دستور

بمناسبت پنجاه و سومین سال مشروطیت ایران

چگونه فرمان مشروطیت بدست آزادیخواهان رسید

شاه در پیش - تلگراف والی فارس نوشت «خجلم که وجهی ندارم» و آنرا بدست عین الدوله داد. وقتی وکلای تهران بحضور شاه رسیدند او را در بستر دیدند... چگونه مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت بعنوان حاشیه نشین انتخابات تعیین شد. طبقه اصناف دوره اول مجلس شبها بخانه صدیق حضرت میرفتند و پیش او درس و کالت میخواندند

که روسها در شمال می گرفتند انگلیسها عین آن را در جنوب بدست می آوردند و يك قدم از رقباي سیاسی خود عقب نبودند بنظر من مهمترین نکته ای که موجب موفقیت مشروطه طلبان شد هرج و مرج بی سابقه در باره مظفرالدین شاه بود. مظفرالدین شاه در مدت کوتاه

سلطنتش هر چه داشت و هر چه پول و دارائی خزانه دولت و دربار بود همه را بخشید بطوریکه در روزهای آخر عمرش برای مخارج یسومیه دربار معطل بود در

سفر سوم شاه به اروپا روسها ۲ کرور و انگلیسها ده کرور تومان شاه قرض دادند پس از اینکه این پولها را گرفتند با وجودیکه چندماه بود حقوق قشون و مستخدمین دولت را نپرداخته بودند معذک دیناری از این پول صرف حقوق

نشود همه در اروپا بمصرف رسید. علاوه بر افلاس و بی پولی دربار وحشت و ترس مظفرالدین شاه نیز یکی دیگر از علل هرج و مرج اندرون بود.

مظفرالدین شاه دقیقه نمی بدون دعا و طلسم سید بحرینی زندگی نمیکرد هر وقت رع و برق میآمد او باطاقهای بدون در و پنجره دربار پناه میبرد و سید

بحرینی او را زیر عبای خود جا میداد افلاس و بی پولی، ضعف و ترس فوق العاده مهربانی و رحم و شفقت زیاد شاه با دسته

بندیهای سیاسی که در دربار بوجود آمده بود سبب شد که در خارج نیز علماء و تجار و اصناف وارد دسته بندیهای شده، حوادث مشروطیت را بوجود آوردند

مشروطی دارد.

در باره مشروطیت ایران و فداکاریهای کسانی که درخت مشروطه با خون آن ها آبیاری شد تا به حال مطالب زیادی منتشر شده و در اینجا ما بنقل دو خاطره از دو فرکسانی که خود شاهد وقایع دوران مشروطیت بودند اکتفا میکنیم.

ضعف مظفرالدین شاه مهمترین عامل پیروزی مشروطه طلبان بود

یکی از رجال قدیمی که از طفولیت در دربار قاجاریه بزرگ شده و اکنون گوشه عزلت اختیار کرده است در باره خاطرات خود از دوران مشروطیت چنین مینویسد:

بعضی از مورخین ایرانی و فرهنگی هنگام بحث و اظهار نظر در باره انقلاب مشروطیت و علل سیاسی آن معتقدند که انگلیسها بعزت اینکه از روسها عقب بودند و دربار ایران بدست روسها و بیامتمایل سیاست آنها بود در صدد کم کردن اختیارات و از کون ساختن سلطنت، مطلقه مستبده برآمدند.

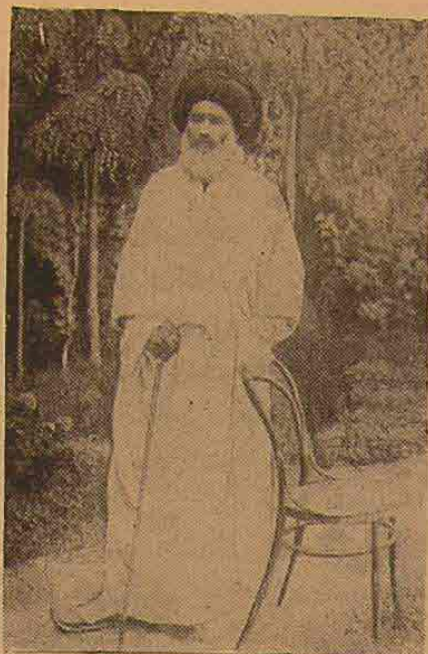
شاید برای کسانی که از وضع دربار قاجاریه و دسته بندیهای انگلیس و روس بی اطلاع هستند این نظریه صحیح باشد ولی من که از طفولیت در دربار بوده و از نزدیک همه چیز را میدیدم معتقد بودم و هستم که هیچگاه سیاست انگلیس در دربار شاهان قاجاریه از روس عقب نبوده هر امتیازی

در نتیجه تعدی و تجاوز و ظلم و ستم حکام و مداخلات روس و انگلیس در ایران و آشنائی مردم به افکار و عقاید جدید، نهضت بزرگ و مقدسی بنام انقلاب مشروطیت در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه بوجود آمد.

در صف مقدم این نهضت علماء و روحانیون نویسندگان عالی قدری جای داشتند و سید محمد طباطبائی - سید عبداله بهبهانی - سید جمال الدین واعظ اصفهانی - ملک المتکلمین - صور اسرافیل و صدها آزادی خواه دیگر از جمله کسانی بودند که با فدا کردن خون خود توانستند فرمان مشروطیت را بدست بیاورند.

اولین اقدامی که از آزادیخواهان در امر انقلاب مشروطیت مشاهده شد در شوال ۱۳۲۴ بود که با چوب بستن دو بازرگان عده ای از بازرگانان و علماء بقم و حضرت عبدالعظیم مهاجرت کردند و همین مهاجرت باعث شد که عامل تجری یعنی علاءالدوله مغرول در دستور تاسیس عدالت خانه نیز صادر گردد ولی در باریان و عین الدوله مانع شدند و بالاخره در جمادی الاول سال ۱۳۲۴

دو سید جلیل القدر «بهبهانی» - «طباطبائی» که هزاران نفر از آزادیخواهان بدنبال آنان بودند بقم مهاجرت نمودند و متعاقب این مهاجرت ۱۵ هزار نفر از اهالی تهران بسفارت انگلیس رفته و تقاضای صدور فرمان مشروطیت را از شاه کردند در این خلال چه گذشت و چه فداکاریها شد داستان



مرحوم آیت الله بهبهانی

الدوله صدر اعظم انتخاب تهران را در (مدرسه نظام) که فعلا کاخ دادگستری بر روی خرابه های آن بنا شده انجام داد .

با خاتمه کار انتخابات تهران مرض قلبی شاه نیز شدت یافت ، همه منتظر مرگ شاه بودند سه طبیب آلمانی که برای معالجه مرض قلبی شاه بتهران آمده بودند در عمارت بلور زندگی می کردند، مشروطه طلبان میترسیدند با مرگ شاه بساط آنها برچیده شود از اینجهت خیلی سعی میکردند زودتر مجلس افتتاح شود .

از درباریان با نفوذ فقط امیر بهادر جنک، شاهزاده موثق الدوله خان ناظر ، حکیم الملک مانده بودند .

شاه با زحمت زیاد از صاحبقرانیه بتهران آمد در گوشه اطاق برلیان رختخواب شاه را انداخته بودند ، وزرا و امنای مملکت و شاهزادگان صبحها چند ساعتی از شاه عیادت می کردند، شبها گاهی بانوان دور شاه جمع می شدند دعا میخواندند در يك چنین وضعی وکلای تهران در

ذیرا چیزی در بساط نداشت که خرج سفری بصدر اعظم مستبد خود بدهد ناکهان غلامعلی خان تلکرافچی کاخ شرفیاب شد، تلکراف والی فارس را تقدیم کرد

والی در این تلکراف مبلغ سی هزار تومان بوسیله بانک شاهی بابت مالیات فارس بشاه تقدیم کرده بود تلکراف والی در دست شاه بود او میدانست این مبلغ را برای خرج نظارتخانه و یا خرج سفر شاهزاده عین الدوله بدهد بالاخره شاه از تردید در آمده پشت تلکراف را امضاء کرد و بعین الدوله داد و گفت «خیلی خجلم که جز این وجه چیزی ندارم که خرج بتو بدهم ملاحظه می کنی دیشب پرده تالار آتش گرفته است. اشخاصی که بسن من و تو میروند خوشبختی هم از آنها رو بر میگرداند»

تاثیر شاه حاضرین را نیز متاثر کرد وقتی بحوضخانه آمدم شعاع الدوله و صدر السلطنه آنجا نشسته بودند ، قضیه افلاس شاه و اعطای سی هزار تومان بعین الدوله را بآنها گفتم صدر السلطنه که از دسته مخالفین عین الدوله بود رو بقبله ایستاده گفت :

« الهی شا کرم اگر ما را به خوشبختی دربارمان نرساندی آنها را بروز افلاس ما رسانیدی » شعاع الدوله ناراحت شد و گفت « چرا بگفته اعتماد هایون توجه نکردی او از پریشانی و افلاس شاه صحبت میکند، درباریان بار خود را بسته اند این افلاس برای شاه و دیگرانست » این داستان کوچک را از آنجهت تکرار میکنم تا مردم از وضع داخلی دربار و تضادها واقف شوند .

افتتاح مجلس

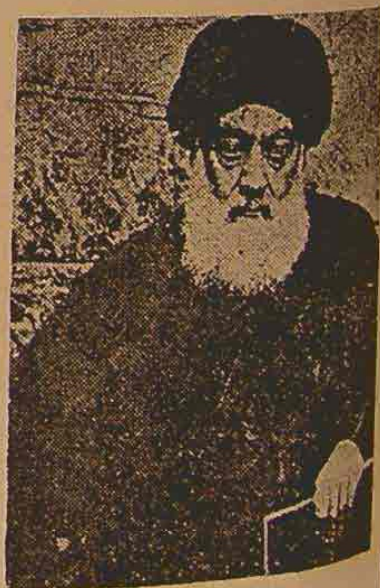
پس از صدور فرمان مشروطیت و مراجعت مهاجرین اذقم، مشیر-

اولین دسته و کلاکه بحضور شاه بار یافتند

با باز شدن در های سفارت انگلیس بر روی مشروطه طلبان، دیکمهای بلویبار و چادرهای بزرگ بزرگ نصب و متحصنین در آنجا ماندند کسبه هائی که در کان خود زامی بستند از کیمه های زرامین الضرب برخوردار شده بهر نفر از آن ها بعنوان مخارج خانواده دو تومان میپرداختند.

در ماه جمادی الثانی ۱۳۲۴ شاه در صاحبقرانیه بود در اثر فشار ملت و مهاجرت علماء بقم نصر الله خان مشیر الدوله صدر اعظم شد

چند روز قبل از صدور دستخط مشروطیت يك روز که شاه وارد عمارت آینه صاحبقرانیه شد باو عرض شد دیشب پرده تالار آتش گرفته است شاه این قضیه را بفال بد گرفت باندازه می مضطرب و ناراحت شد که چند دقیقه ای از حال رفت سپس شاهزاده ناظر بحضور آمده عرض کرد برای مخارج یومیه بی پول هستم و از خجالت نتوانستم بنظارت خانه بروم هنوز صحبت خان ناظر تمام نشده بود که عین الدوله صدر اعظم معزول بحضور آمده عرض کرد برای زیارت عرض اقدس عازم مشهدم شاه با زهم ناراحت شد



مرحوم آیت الله طباطبائی



اطاق برلیان احضار شدند در آن روز که مصارف با ۱۴ شعبان و روز تولد حضرت حجت (ع) بود و کلا آمدند، فرایشان رخنه خواب شاه را باطاق مجاور بردند.

سه ساعت به غروب مانده آنروز شاهزادگان زیر بغل شاه را گرفته او را باطاق برلیان آوردند و روی صندلی نشانیدند.

شاه نگاهی به پلما و وکلای تهران کرد و گفت الهی شکر و سپس گریست و پس از گریه ضعف شاه زیاده تر شد، اجازه جلوس به کلا داد. بطور خجلی مختصر درباره منافع مشروطیت و مسئولیت مهمی که وکلای ملت بعهده دارند صحبت کرد.

چون شاه بحال منقلب شد برخاست و رفت شاهزاده عضدالملک رئیس ابل قاجار بیاناتی کرد و وکلا به (اطاق نظام) رفته تشکیل جلسه دادند.

اولین تقاضای شاه از مجلس رد شد

چند روز بعد اولین تقاضای شاه از مجلس گرفتن دو میلیون تومان قرض از روس و انگلیس بود چون سفیر این دو مملکت گفته بودند از این پس فقط با اجازه مجلس بشاه وام میدهم مجلس هم این اولین تقاضای شاه را رد کرد.

شاه خیلی دلشنگ شده مدتها گریست. او میگفت «دوره فعال مایشائی ما از بین رفته دیگر اختیاری بدست ما نیست»

خاطره دیگر از مشروطیت

مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت که در عمر خود شش پادشاه دیده بود در باره اولین دوره انتخابات مجلس شورای ملی خاطرات شیرینی دارد

ستارخان سردار ملی که پس از تجاوز محمد علیشاه به مجلس مشروطیت ایران رانجات داد

که در یادداشتهای او بچشم میخورد. این سلسله یادداشتهای هنوز منتشر نشده و یکی از بازماندگان آن فقید قسمتی از آنرا در اختیار این روزنامه گذارد که ذیلا از نظر خوانندگان میگذرد:

«... خدا میداند که مظفرالدین شاه مزاجا دمکرات بود، خوب خاطر من هست روزی مرا بفرح آباد خواست، رفتم در ایوان کس دیگری نزد ایشان نبود همینطور که راه میرفتند بمن رسیدند نزدیک که آمد آهسته سؤال کرد «ژان مجلس دارد» عرض کردم هشت سال است، همینکه جواب دادم حرفی نزدند و رفتند.

پس از اینکه فرمان مشروطیت صادر شد قرارداد نظامنامه انتخابات را پنج نفر بنویسند من و محتشم السلطنه و صنیع الدوله و مشیرالملک که بعدها مشیرالدوله شد و موتمن الملک برای اینکار معین شدیم. در رستم آباد عمارتی است که بقصر خان معروفست، ما برای

اینکه دور از هیاهو باشیم باین قصر رفتیم و نظامنامه انتخابات را نوشتیم و من مخصوصا پیشنهاد کردم که از تهران شصت نفر انتخاب بشوند چون عده وکلای مجلس ۱۲۰ نفر بود باز هم به پیشنهاد من قرارداد بجزرد حضور نمایندگان تهران مجلس دایر رسمی شود.

نظامنامه بدستخط رسید و آنرا به مشیرالملک پسر صدراعظم دادیم که به نیرالدوله حاکم تهران بدهد و او هم آنرا اجرا کند. سه هفته گذشت و از انتخابات خبری نشد.

آنروزها مظفرالدینشاه در دوشانیه بود من رفتم خدمت ایشان مشیرالملک هم آنجا بود بمشیرالملک گفتم چه شد از انتخابات خبری نیست در جواب من گفت «حاکم تهران نیرالدوله میگوید این نظامنامه را نمی فهمم» گفتم چه خواهید کرد گفت «میخواهم حاشیه بنویسم» گفتم اگر حاشیه را نفهمیدند چه می کنید؟ معطل ماند گفتم من میشود حاشیه، کناری می نشینم و هرچه آنها سؤال کردند توضیح میدهم گفت «راستی این کار را می کنی» گفتم بلی و مطمئن باشید که خوب هم از عهده بر می آیم.

من بعنوان حاشیه انتخاب شده به حکومتی رفتم نه حاکم و نه معاونش نیامدند معلوم شد (زداستان نفهمیدن نیست) چون از جهت کسالت شاه خاطر من سخت ناراحت و دکتر دامش آلمانی که بن مترجم او بود بمن گفته بود که شاه از این کسالت جان سلامت نخواهد برد، عجله داشتیم که هر چه زود تر انتخابات را شروع کنیم و کلا را معین کنیم در مدرسه نظام که فعلا وزارت دادگستری شده و آن مدرسه هم در آن ایام بدار القنون متصل بود انتخابات را بجزریان انداختیم، خازن الملک معاون حکومت دو روز آمد

بقیه در صفحه ۶۴

خاطره دیگری از مشروطیت ایران قیام مشروطیت ایران از دستگیری این شیخ آغاز شد

... حاج شیخ محمد واعظ در این روزها زبان خود را ننگه نیداشت و در منبرها به نکوهش از کارهای نخست وزیر میپرداخت نخست وزیر یا صدر اعظم دستور داد او را بگیرند.

در هجدهم جمادی الاولی دو ساعت از روز گذشته هنگامیکه حاج شیخ محمد سوار خر خود شده و همراه یکتن نوکر میرفت در کوی سر پولک واقع در خیابان بوذرجمهری ناکهان احمدخان یاور بایکدسته از سر بازان از پشت سر بافتاب رسیدند.

حاج شیخ محمد چون آنان را دید لکام خورا کشیده ایستاد احمدخان فرا رسیده گفت:

«بسم الله برویم» سید پرسید «من کیستم کجا برویم؟»
گفت: شما حاج شیخ محمد واعظ هستید و میباید باما بخانه عین الدوله برویم!

شیخ با شنیدن این جمله دانست یاور فهمیده نگرفته و ناگزیر خود را با آنان سپرد سر بازان کرد او را گرفتند در روستای خانه عین الدوله روان گردیدند ولی چون بنزدیک مسجد و مدرسه حاج ابوالحسن معمار رسیدند طلبه های مدرسه از چگونگی آگاه شدند و بهم دینی مردم بازارچه جلوی یاور و سر بازان را گرفتند.

احمدخان یاور نخواست با آنان زور آزمایی و حاجی شیخ محمد را از خر پیاده نموده در قراولخانه که در آن نزدیکی قرار داشت حبس کرد.

مردم در پیرامون قراولخانه ایوه شدند و در این میان خبر به آیت الله بهبهانی و فرزند او رسید و او فرزند خود سید احمد را با کسانی برای آزادی شیخ محمد فرستاد از رسیدن فرزند آیت الله سید عبدالله بهبهانی مردم به



دایری خود افزودند و ادیب الذاکرین کرمانی مردم را شورانید و خود پیش افتاده بقراولخانه تاختند و با زور بدرون محبس با گذاشته حاج شیخ محمد را بدوش برداشته روانه خارج ساختند.

احمدخان یاور فرمان شلیک داد. سر بازان شلیک هوایی کردند و تنها یک تبر بران ادیب الذاکرین خورد و او را زمین انداخت ولی باز برخاسته دران گردید.

در این میان سید عبدالعزیز نامی از طلبه ها از درس باز میگشت وقتی از چگونگی آگاهی یافت در برابر احمد خان یاور ایستاد و بنکوهش او پرداخت و از جمله گفت:

« تو مگر مسلمان نیستی؟ چرا فرمان شلیک دادی؟ »

احمدخان بر آشفتنه تفنگ یکی از سر بازان را گرفت و روستوی سید نشانه رفت.

تیراز پستان چپ سید گذشت و از پشت سر خارج شد و آنرا بر زمین افتاد. مردم هم او را برداشته و همگی با هم

بسوی مدرسه شتافتند.

ادیب الذاکرین با پاهای خونین یکسر افتاده و تن خونین سید را هم در یکسوی دیگر نهادند. سید هنوز جان دارد و آب برای خوردن خواست ولی تا بیاورند در گذشت.

حاج شیخ محمد خون او را بسر و روی خود مالید و بشیون و فریاد بر خاست و مرد و زن هم بناله و شیون پرداختند.

در این هنگام صدرالعلماء بادسته ای سید و طلبه با آنجا رسید. شورشیان از دیدن او بدلیبری افزوده صدرالعلماء دستور داد کشته سید را بردارند و بسوی مسجد جامع روانه کردند.

مردم بآن انبوهی جنازه را بر داشته باشیون و ناله روانه شدند.

از علماء نخست آیت اله بهبهانی و سپس شیخ محمد رضای قمی و بدنبال او آیت الله سید محمد طباطبائی هر یکی بادسته بزرگی خود را بمسجد رسانیدند. در پایتخت ایران شورش بزرگی بر خاسته و مردم در برابر دولت ایستاده اند یکدسته از بی علماء رفته هر که رامی یافتند بمسجد می آوردند.

حاج شیخ فضل الله نیز باینان پیوست و بادسته ای بمسجد درآمد. جز امام جمعه که در شهر نبود همه علمای بزرگ خواه و ناخواه باین اجتماع عظیم پیوستند. بازارگانان و بازاریان همه حضور داشتند و هزاران چادر بزرگ آورده در حیاط مسجد افراشتند و سماور و آفران آفران چه میبایست از خانه ها آوردند در این میان زنان هم به تلاش مشغول بودند و مرتباً بخانه این بلا و آن ملارفته آنها را مسجد جامع هدایت میکردند. علما گفتگو کردند چه باید بکنند و بنا بر این نهادند که بر پا شدن عدالتخانه رای خواهد بود و تا خواست خود را از پیش نبرند از مسجد بیرون نروند روزنامه «دنیای»

رجال سیاست در رو کف ترازو



با آلمان رفت و پس از آنکه در یونیورسیتتهای ماربورگ مونیخ - هابورگ و برلن يك دوره ری زد در رشته اقتصاد و حقوق و علوم سیاسی درجه دکترا گرفت .
 بنا بر این از لحاظ سراد و معلومات وزیر کشور امتیاز بیشتر از وزیر کار بدست میآورد ...

دکتر جلالی : ۷

آقاخان : ۴

سوابق سیاسی

هر دو برای اولین بار وزیر شده اند . آقا

خان خدمت وظیفه را تمام کرد در شرکت نفت ایران و امریکا که برای بهره برداری از نفت بلوچستان تأسیس شده بود استخدام گردید ولی از بخت بد این شرکت کارش در ایران نگرفت یا نگذاشتند بگیرد و آقاخان که تازه پول امریکاییها زبردهانش مزه کرده بود ناچار بخدمت بانگملی در آمد .
 علاوه بر فرزندی سردار محترم دوستی با ابوالحسن

دو وزیر

در این شماره دو تن از وزرای برجسته کابینه آقای دکتر آقبال را در ترازوی سنجش قرار میدهم . آقاخان بختیار وزیر کار و دکتر جلالی وزیر کشور . علت اینکه این دو نفر را با هم مقایسه می کنیم اینست که قبلاً قرار بود آقاخان وزیر کشور و دکتر جلالی وزیر کار بشود و هنوز که هنوز است احتمال مرود این دو نفر در آینده پستهای خود را با یکدیگر عوض کنند !

اینک ترازوی دقیق ما نشان خواهد داد که کدامیک بدرد وزارت کار و کدامیک بدرد وزارت کشور میخورد و بطور کلی امتیاز کدامیک بیشتر است ؟

آقاخان بختیار وزیر

سواد و معلومات

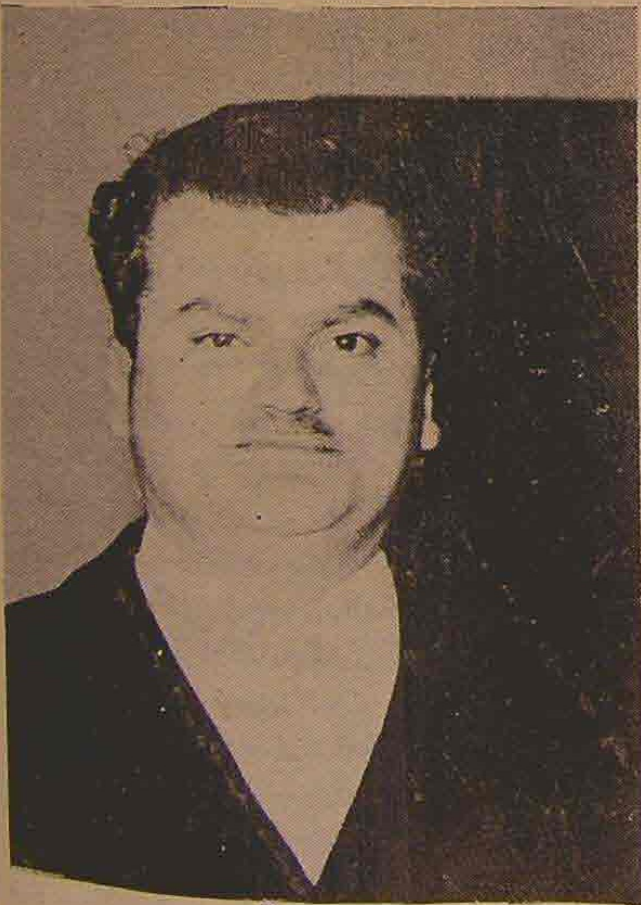
کار مهندس نیمه کاره

است چون تازه سال دوم مهندسی را در انگلستان تمام کرده بود که بدرش بعلمت ضیق بودجه او را احضار کرد و دستور داد دست بچه هارا بگیرد و بهتران بیاید .

مرحوم سردار محترم که خدمات او بنمضت مشروطیت اظهر من الشمس است دوازده فرزند قدو نیم قد داشت . او برای آنکه حساب بچه ها دستش باشد فن آلاسه و بایگانی را در مورد آنها بکار برده بود باین معنی که بچه ها را به سه طبقه چهار نفری تقسیم کرده بود، آقاخان بختیار نفر اول طبقه دوم و حمید بختیار نفر اول طبقه سوم بود .

آقاخان پس از آنکه مدرسه انگلیسهارا در اصفهان و مدرسه امریکاییهارا در تهران دید در اسبچه های طبقه دوم یعنی قهرمان و بحیی و عبدال برای تکمیل تحصیلات بلندن رفت ولی همطور که اشاره شد متأسفانه نتوانست تحصیلات خود را تکمیل کند چون دولت سهام نفت را از بختیارها خرید و سردار محترم برای ادامه تحصیل بچه های طبقه دوم ارز کافی در اختیار نداشت .

بر خلاف وزیر کار، وزیر کشور تحصیلات عالی دارد . او تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در مدارس آلمانی و امریکائی در تهران فرا گرفت و سپس برای تکمیل تحصیلات



دکتر جلالی

منصور السلطنه عدل انجام وظیفه می کرد .

بعد بوزارت کشور رفت و مدتی فرمانداری خرمشهر و آبادان را بعهده گرفت سپس بوزارت دارایی نقل مکان کرد و مدتی بعنوان مستشار حقوقی و بالاخره خزانه دار کل مشغول کار شد .

پس از تاسیس وزارت کار مدیر کل وزارت کار گردید و از این پس کلیه قوانین مربوط بامور کار و کارگران با مشارکت و مجاهدت او تهیه و تصویب شد و بالاخره چون دکتر جلالی در امور بسیاری از وزارتخانه ها تجربه داشت و دانش می خواست در آن واحد در تمام وزارت خانه ها باشد در اقیانوس سازمان برنامه شریجه رفت و بعنوان ناظر مجلس در سازمان برنامه انتخاب گردید تا آنکه در کابینه دکتر اقبال شاهین وزارت روی سرش نشست !

با این ترتیب از لحاظ سوابق سیاسی وزیر کشور و وزیر کار تقریباً یکسان هستند ولی وزیر کار بخاطر يك دوره نمایندگی مجلس يك نمره بیشتر از حریف خود بدست می آورد...

دکتر جلالی: ۴

آقاخان: ۵

تهیه و تنظیم

قانون کار و قانون

کارهای برجسته

بیمه های اجتماعی از مهمترین کارهای قبل از وزارت دکتر جلالی است و در هنگام تصدی وزارت کشور نیز گرچه با مقایسه کار وزرای سابق خوب کار کرده است ولی دوستانش می گویند اگر دکتر جلالی پست وزارت کار را قبول می کرد با اطلاعات و تجربه ای که در این رشته اندوخته است بهتر و بیشتر می توانست خدمت کند !

و اما از کارهای برجسته وزیر کار قدمهایی است که او در هنگام وکالت برای انتخاب حوزه انتخابیه اش برداشت که از جمله تاسیس بهداری در چهار محال و احداث راههای فرعی دهات آن ناحیه را می توان نام برد .

حسن اداره امور بانک رهنی و بالا بردن اعتبار و سرمایه این بانک نیز از کارهای برجسته ایست که در پرونده وزیر کار بچشم می خورد .

اگر جسارت نباشد در هنگام تصدی وزارت کار تاکنون که کار برجسته ای از ایشان دیده نشده ولی اخیراً فعالیت های محسوسی در این وزارت خانه دیده می شود و کارهای برجسته ای صورت میگیرد که از آن جمله ساختمان خانه های ارزان قیمت برای کارگران اصفهان است

با اینوصف از لحاظ کارهای برجسته نیز وزیر کار بواسطه امکانات بیشتری که داشته است کارهای بیشتری انجام داده



آقاخان بختيار

ابتهاج نیز در پیشرفت و ترقی آقاخان موثر واقع گردید. مونیکه ابتهاج رئیس اداره بازرسی بانک ملی بود آقاخان عضو اداره بازرسی بانک شد و وقتیکه ابتهاج مدیر کل بانک رهنی شد چون از کار آقاخان خیلی خوشش می آمد او را هم با خودش ببانک رهنی برد و ریاست اداره بازرسی بانک را باو محول کرد .

آقاخان مدتی هم رئیس بانک رهنی اصفهان بود تا آنکه در انتخابات دوره پانزدهم بقول معروف بمشروطیتش رسید و از شهر کرد وکیل شد !

بعد از وکالت، آقاخان رئیس بانک کشاورزی شد و سالها در این سمت باقی بود تا آنکه در کابینه چپه ملی تمارض کرد و بعنوان چشم درد با اروپا رفت و از همانجا استعفا نامه اش را با کاغذ سفارشی دو قبضه به تهران فرستاد .

بعد از ۲۸ مرداد آقاخان مدیر کل بانک رهنی شد و بالاخره در کابینه دکتر اقبال برای اولین بار مانند رئیسش دکتر جلالی جامه وزارت را بر تن کرد

دکتر جلالی هم برای اولین بار وزیر شده ولی تا حال چند وزارت خانه عوض کرده است. کاریر او از وزارت خارجه شروع می شود و اولین کارش در این وزارتخانه عضویت اداره مهود و عقود جامعه ملل بود که تحت نظر مرحوم

او باز کنند تصور می‌کنید بیکری از قلاع قرون وسطی قدم نهاده اید این خانه برجی است از سنک سبز که اطلاق خواب کنا بخانه و خرابات دکتر جلالی در طبقات سه گانه آن قرار گرفته است.

دکتر جلالی از پیروان مکتب شاه نعمت‌الله ولی است و خرابات او عالمی دارد. بر سر در این خرابات این شعر از خواجه نقش بسته که:

شستشوی کن و آنکه بخرابات خرام

تا نگرود ز تو این دیر خراب آلوده

اگر گرفتار بهای گوشت، برق، اتوبوس و اسفالت خیابانها برای وزیر کشور مجالی باقی بگذارد ایام فراغت را در خرابات میگذرانند و بادبان خواجه شیراز که بی نهایت بآن عشق می‌ورزد خلوت می‌کند.

محضر دکتر جلالی نیز مثل محضر آقاخان لطف فراوان دارد و او نیز در دوستی ثابت قدم و در معاشرت با حرارت است بنابراین از لحاظ خصوصیات اخلاقی هر دو نمره عالی می‌آورند ...

دکتر جلالی: ۷

آقاخان: ۸

نقطه ضعف

یک چشم آقاخان

سویش کمتر از چشم

دیگر است و همین کسالت چشم و کسالت کلیه که سالها گرفتار آنست اغلب اوقات او را عصبانی و تندخو می‌سازد بنحوی که نمی‌تواند توسن وحشی اعصابش را باسانی رام نماید!

اتفاقا دکتر جلالی نیز گاهی اوقات بیخود و بیجهت عصبانی میشود و خوشمزه اینجا است که وقتی آتش عصبانیتش فرونشست بار دیگر عصبانی می‌شود که چرا بیجهت عصبانی شده است!

یک نقطه ضعف مشترک دیگر نیز این دو عالیجناب دارند که در واقع نقطه ضعف مشترک هر مرد باذوقی است و آن اینکه وقتی با صمنی مشکین موی رو برو شوند بیچ و مهره قلبشان هرز می‌شود.

بنابراین وزرای کار و کشور کابینه آقای دکتر اقبال خوشبختانه از لحاظ نقطه ضعف ضعیف هستند.

دکتر جلالی: ۲ منفی

آقاخان: ۲ منفی

از شما چه پنهان
برای ما مقایسه دکتر

نتیجه

جلالی و آقاخان خیلی مشکل بود چون هر دو نفر مورد کمال علاقه و احترام ما هستند و حالا که پس از جمیع نمرات، آقاخان بختیار با ۱۹ امتیاز در مقابل ۱۸ امتیاز بر دکتر جلالی غلبه کرده است از نتیجه‌ای که بدست آمده است چندان راضی نیستیم.

و در نتیجه نمره بیشتری بدست آورده است.

دکتر جلالی: ۲

وزیر کار با

آقاخان: ۴

خصوصیات اخلاقی

آنکه خان است خیلی

درویش است و وزیر کشور با آنکه درویش است خیلی خان بنظر می‌رسد!

هر وقت در خانه آقاخان را بزنید همدم خانم کلفت قدیمش در را بروی شما می‌کشد و اگر بگویند با آقا کار دارید هر که باشید مثل گرامافونی که کوکش کرده باشند این جمله را تحویل می‌دهد که «الآن بنا بود از آن در بروند بیرون، بیمنم رفتند یا نرفتند»

گرچه آقاخان کمی دیرجوش است و در نظر از قیافه اش آثار تکبر و تفرعن می‌بارد ولی وقتی انسان با او آشنا شود بزودی احساس می‌کند که این مرد یکپارچه صفا و صمیمیت است بسیار رفیق باز و نظر بانده است، همواره طرفدار طبقه ضعیف است و عجیب اینجا است مردی که سالها رئیس بانک رهنی و توی تهران عده کثری را صاحب خانه کرده است خود او هنوز نتوانسته یک خانه در تهران بخرد و هنوز که هنوز است اجاره نشین است

لا بد می‌پرسید پس ثروت سردار ما منتهی به چه شد؟ .. سؤال بجائی است ولی عرض کردیم که آن مرحوم ماشاءالله دوازده فرزند داشت که ثروتش طبعاً بین این دوازده نفر قسمت شد با اینحال از ارت پدر املاک قابل توجهی نصیب آقاخان شده بود که آنها را از وقتی که کارهای دولتی قبول کرد و سال بسال فروخت و خورد و اخیراً هم باقی مانده آن املاک را به مستاجر خودش فروخت.

هر قدر که آقاخان در زندگی خصوصی بی‌قید و بی تکلف است دکتر جلالی معتقد به تشریفات و رسوم خانوادگی است در خانه او هیچ چیز بدون حکمت وجود ندارد و هر چیزی که در آنجا دیده می‌شود دکتر برای آنها یک تاریخچه تعریف میکند.

یک خوشه گندم یک شمشیر و یک طاق شال علامت خانوادگی فامیل جلالی است و دکتر در تفسیر این علامت می‌گوید خوشه گندم نشانه اینست که فامیل ما قبلاً کشاورز بوده‌اند و شمشیر اینست که فامیل، جلالی بعداً بخدمت قشون درآمدند و طاق شال علامت اینست که بالاخره فامیل ما وارد خدمات دیوانی شدند.

این علامت خانوادگی روی در تمام اطلاق‌های دکتر جلالی و حتی روی انگشتر او نقش بسته است و وزیر کشور باین علامت خیلی تعصب نشان می‌دهد.

خانه دکتر جلالی در یوسف‌آباد بسیار دیدنی است اگر چشم شما را ببندند و ناگهان آن را در مقابل خانه

آیا میدانید اسکنااس را چطور چاپ میکنند؟

صنعتی است که بحق انگلستان میتواند ادعا کند که در آن دارای طولانی ترین تجربه ها بوده و برای تهیه وسایل لازم آن از هر کشور دیگر جهان در شرایط بهتری میباشد. ولی درباره این تا بحال کم گفته شده است زیرا رازداری عامل عمده موفقیت آن میباشد. منظور من تهیه اسکنااس میباشد.

در این صنعت جعل دشمنی بزرگی است که باید آنرا رفع کرد. امروز باه جعل اسناد هم مثل همه چیز بر علم خصوصا عکاسی گذارده شده است و بنا بر این بایستی بوسیله آخرین ابتکار ممکنه در تهیه اسکنااس از آن پیشگیری نمود. صنعت تهیه اسکنااس باید قبل از جعل، خودو بجمال پردازد و هرگز نباید سامحه کند.

البته جعل چاپ اسکنااس که بخوبی تهیه شده باشد کار آسانی نیست، ولی چون يك جعل بزرگ بقیمت زبان عظیمی برای يك کشور میباشد چنین موقعیتی را نباید گذارد بوجود بیاید، و این است دلیل رازداری در این صنعت در انگلستان. سه کارخانه بزرگ وجود دارد که بکار «چاپ اسناد» اوراق بهادار مشغولند. هر کسی نمیتواند این کارخانه هارا ببیند؛ بازدید منم از موارد نادری بود که بمن اجازه دادند یکی از آنها «شرکت آردبوری ویلکسون مسئولیت معدود» را به بینم.

من از کنار کارخانه های بزرگی که در آنها ماشین های چاپ ورقه های ملید کاغذ اسکنااسهای معمولی را بیرون میدارند گذشتم.

این ماشین ها در ردیف بهترین و دقیقترین ماشین های جهان میباشد که رنگ های مختلف را روی کاغذ جای داده و بادقت هر چه تمامتر آنرا ماشین

میکنند. این بزوبه خود موردی است که برای جاعل تقلید آن بسیار مشکل خواهد بود من ماشین های پرس بولروی ای را دیدم که بوسیله خود کارخانه ساخته شد و بابر جستگی های تدریجی که روی اسکنااسها میکنند تقریبا امکان هر نوع تقلیدی را از بین میبرند. بعد بداخل آزمایشگاه شیمیائی که در آن جارنگ ها ترکیب شده و در مقابل حرارت های قطبی و استوائی، خشکی و رطوبت، نور خورشید و یاباران ثابت میشوند رفت. این پیشرفت دیگری است که جاعل هرگز نمیتواند آنرا تقلید کند. عده می زن با مهارت يك يك اسکنااسها را مورد بازرسی قرار داده و هر کدام را که کوچکترین خدشه ای داشته باشند جدا میکنند رفتم در اینجاهم چنین ماشین های دقیقی قرار دارند که قادرند در روز تا حدود صد هاهزار برك اسکنااس را بشمارند.

من از میان توده های کاغذ مخصوص که بزوبه خود عامل دیگری بر ضد جعل میباشد براه خود ادامه دادم. این کاغذها از کارخانه معروف «پورتال» که داستان جالب توجهی دارند می آیند در اوایل قرن هجده «هانری پورتال» در اثر اجزاء و اذیت «هوگوتوتها» از فرانسه بانگلستان فرار کرد و در سال ۱۷۱۹ کارخانه خود را در «لاور استوک میل» در «هامشایر» تاسیس نمود.

در سال ۱۷۲۴ با بانك انگلستان برای تهیه کاغذهای ته نقش برای اسکنااس کنتراتی بست و از آن به بعد این افتخار در دست کارخانه پورتال باقی ماند. در سال ۱۹۲۰ برای اولین بار تجربه خود را در اختیار بازارهای جهان گزارد امروز آنها برای بیش از ۹۰ کشور و بانك جهان کاغذ اسکنااس تهیه میکنند.

و همچنین آنها بایستی در پیشاپیش جعل اسکنااس و پیشرفت های تکنیک آنها حرکت کنند.

امروز نه تنها تدابیر جدید تکامل پیدا کرده اند، بلکه در بیشتر موارد مهم «پورتال» میتواند در کاغذ های اسکنااس ته نقش هائی تهیه کند که دو برابر قوی تر از آنچه که در چند سال قبل تهیه میکردند باشد و علاوه در میان کاغذهای اسکنااس يك قطعه نخ اطمینان - مداوم، شکسته، به ترتیب رمز مدرس، و بازرنگ های گوناگون قرار میدهند. نوارهای رنگین ابریشمی نوشته دار و بانوارهای ابریشمی رنگین در سراسر برکه، بطور متناوب بکار برده میشوند البته تمام این حیلها را با چشم غیر مسلح هم میتوان دید سایر اشکال تامینی هم در این کاغذها بکار میروند که در میان اسرار قرار دارند.

ولی در میان آنچه که من در این جهان پراسرار دیدم یکی را با آزادی نمیتوانم فاش کنم و آن چیزی است که در طبقه دوم آن کارخانه چاپ اوراق بهادار دیدم: اطاق های حکا کان که وظیفه آنها ابتکار طرحها و بکار بردن حیلها های تامینی و تهیه لوح هائی که اسکنااسها از روی آنها بچاپ خواهد رسید. مهارت و استادی آنها بهترین نگهبان ضد جعل میباشد خطوط ظریف با کترات های شدید و طرح هائی که با مهارت تهیه شده اند نکاتی هستند که حتی زدنکترین جاعلین هم نمیتوانند آنها را انجام بدهند. این نکته جای خوشحالی است که حتی در تولید های عظیم اسکنااس که در میزان جریان اسکنااس دیده میشود، هنوز مهارت و در حال حاضر استادی انسان عامل زامدی بنظر نمیرسد.

« تهران اکونومیست »

مرکز تهران آن هفته ای ۶۰۰۰ ریال پول مشروبات

غیر الکلی میدهند ولی ۹۹ درصد آنها نمیدانند چیزی که مینوشند چیست و از چه موادی ساخته میشود - مشروبات غیر الکلی در ایران چگونگی تهیه میشود - رقابت شدید بین کارخانجات تهیه مشروبات غیر الکلی - بزودی چند نوع «کولا»ی دیگر وارد بازار تهران خواهد شد.

بعهد تمویق افتاد تا اینکه کارخانه رقیب کوکاکولا در آمریکا - یعنی پیسی کولا هم امتیاز تاسیس شعبات خود را در ایران بیکی از سرمایه داران ایرانی مقیم آمریکا واگذار نمود و آقای حمید ثابت که پس از اخذ امتیاز با ایران آمد بدون اینکه تردیدی بخود راه دهد در جاده کرج شروع به ساختمان کارخانه پیسی کولا نمود

در همان موقع مشروبات غیر الکلی دیگری هم بنام «اسو» وارد بازار شد ولی «اسو» که در آمریکا دارای کارخانجات بزرگی است در ابتدای کار در تهران با یک ماشین دستی تهیه و پرمیشت و مصرف آنها هم بواسطه گرانی

لیموناد سازی که هیچ چیز جز منافع جیب خود توجهی نداشتند غالباً مقداری ساکارز جوهر قند را در آب حوض ریخته و یک آب حوض را با خرج ده بیست ریال به هزار شیشه لیموناد تبدیل می کردند و باین ترتیب صد برابر سرمایه خود برداشت مینمودند.

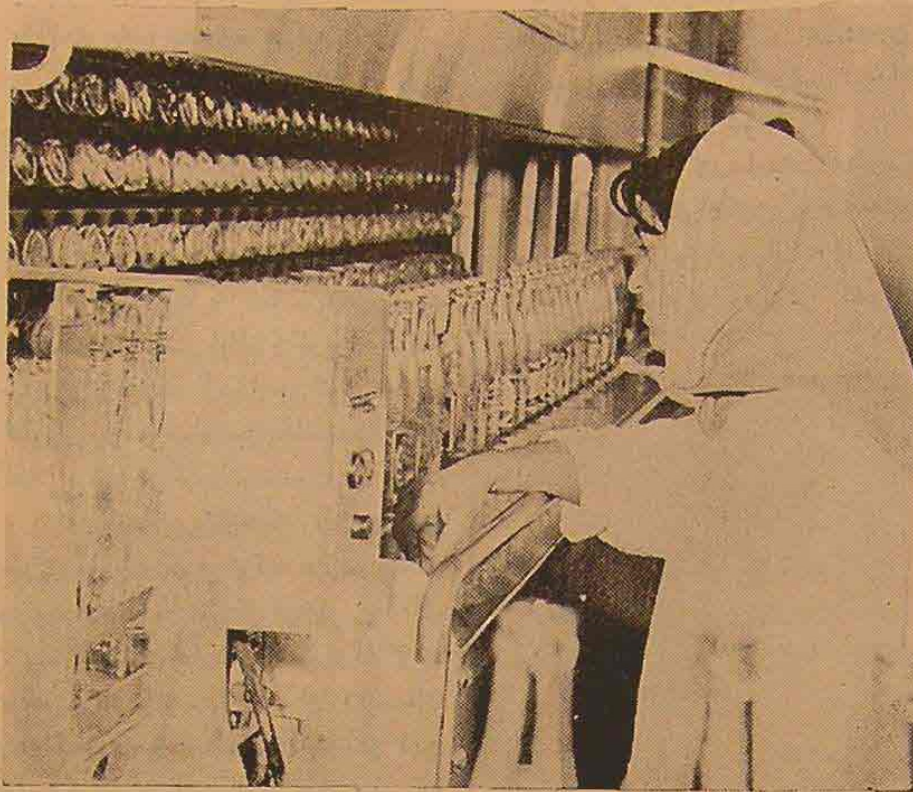
پنجسال قبل عده ای از سرمایه داران ایرانی فکر افتادند که شعبه یکی از کارخانجات مشروبات غیر الکلی معروف نیارا در تهران افتتاح کنند و اولین قرارداد در این زمینه با کمپانی «کوکاکولا» منعقد شد. همدا تاسیس کارخانه کوکاکولا در ایران بعلت تردید و نگرانی از استقبال مردم

تاسه سال قبل از این تعداد مشروبات غیر الکلی که در تهران مصرف میشد از دوسه رقم لیموناد و سینالکو تجاوز نمی کرد.

لیموناد بقیمت سی شاهی یاد و ریال و سینالکو سه یا چهار ریال به فروش میرفت و بواسطه عدم دقت و مراقبتی که در تهیه آنها بکار میرفت و آب کثیف و آلوده ای که برای تهیه این مشروبات مصرف میشد نوشیدن این قبیل لیمونادها غالباً موجب بروز بیماری های گوناگون می گردید. در آن موقع آب تهران هنوز لوله کشی نشده بود و صاحبان کارخانجات



بر اثر رواج مشروبات غیر الکلی مغازه ها و دکه های متعددی که مخصوص فروش این مشروبات می باشد در نقاط مختلف تهران تاسیس شده و در آمد قابل توجهی عاید فروشندگان می شود زیرا فروشندگان از هر شیشه یکریال ونیم استفاده می کنند و اگر روزی دو یست بطری بفروشند سیصد ریال بدست می آورند.



شیشه‌ها بطور اتوماتیک شسته و استرلیزه می‌شود و معمولاً نظارت یکی دو نفر در اطراف دستگاه کافی است

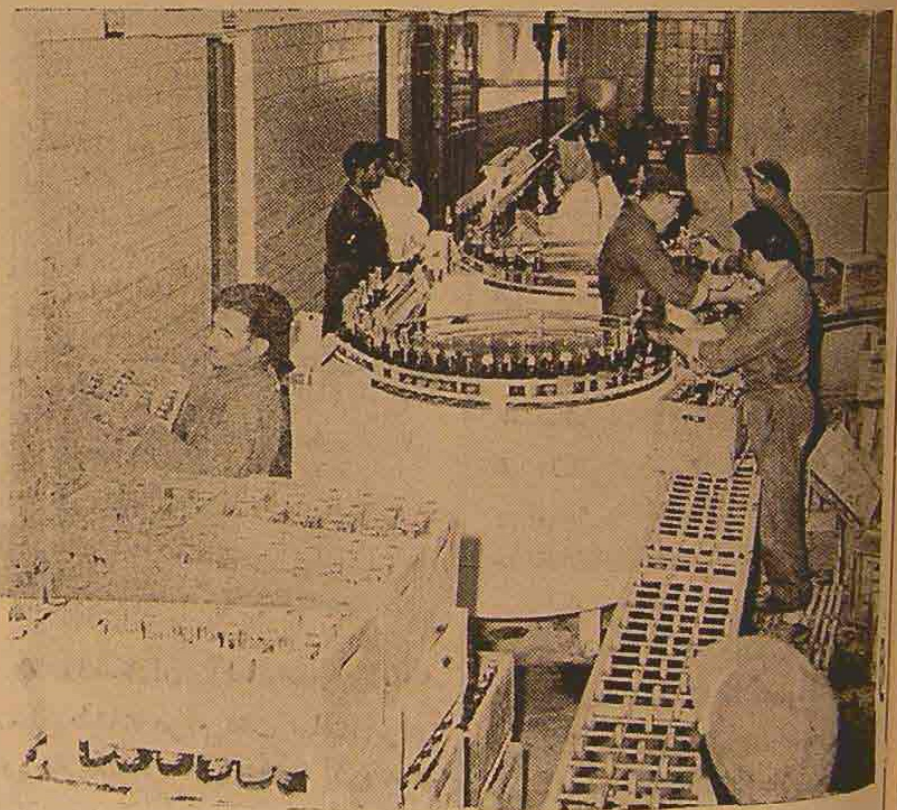
تیمت (هر بطر ۸ ریال) قابل ملاحظه نبود.
هجوم مشروبات غیر الکلی
 در حدود سه سال قبل پیسی کولا بدنیاال تبدیلات وسیع و دامنه داری وارد بازار شد و مردم که تا موقع مشروب غیر الکلی تمیز و مطمئن ندیده بودند بخوبی از این محصول تازه استقبال کردند. ورود پیسی بیازر همان بود و عزیمت لیوناد، سینالکو همان... در عرض چند هفته کلیه کارخانجات یا بهتر بگوییم کلیه مراکز آب حوض کشی لیوناد سازها در تهران تخته شد و داد و فریاد آنها هم بجای نرسید.
 موفقیت پیسی کولا کارگردانان کوکا کولا را که دست روی دست گذاشته بودند از خواب بیدار کرد و آنها هم سرعت مشغول تهیه مقدمات افتتاح کارخانه خود در ایران شدند که ابتدا در خوزستان کارخانه‌ای احداث کرد و موفق شد. ولی در تهران کوکا کولا که یکسال بعد از پیسی وارد بازار شده بود موفقیت زیادی کسب نکرد.

پس از کوکاسوهم ماشینی شد و کارخانه‌ای در جنوب تهران احداث کرد و بالاخره آخرین مشروب غیر الکلی که وارد بازار شد کانادادرای بود که بواسطه تنوع جنس خود در مدت کوتاهی از کوکا کولا واسو پیش افتاد.

این مشروبات از چه موادی ساخته میشود

اکنون فقط در تهران هفته‌ای قریب ۱۲۰۰۰۰۰۰ بطر مشروبات غیر الکلی مصرف میشود در حالی که ۹۹ درصد مردم تهران که در هفته شش میلیون ریال پول این مشروبات را میدهند از ماهیت و ترکیب چیزی که میاشامند خبر ندارند.

چندی قبل در جشن سومین سال تاسیس پیسی کولا آقای علاء وزیر در بارشاهنشاهی که طبع شوخی دارند ضمن صحبت درباره پیسی کولا گفتند که برخلاف تصور بعضی‌ها همه پیسی «کلاه» نیست حالا بدن نیست شما هم ترکیب این



در کارخانه‌های مشروبات غیر الکلی تهران اکثر کارها بدون دخالت دست و بطور اتوماتیک انجام میگیرد

مشروب را بدانید تا معلوم شود شاهم با آقای علاء هم عقیده هستید یا نه. در این مورد با آقای ایرج ثابت که بر موسسات پیسی کولا نظارت می کنند تماس گرفتیم. ایشان گفتند مایه‌ی که بنام پیسی کولا در بازار عرضه می شود دو نولت آب و یک نولت مایه است. ماده اصلی این مایه اساساً مخصوصی است که از درختی بنام «کولا» گرفته می شود و غیر از آن ۲۱ نوع عصاره طبیعی میوه جات و سبزیجات در مایه اصلی پیسی ترکیب شده است.

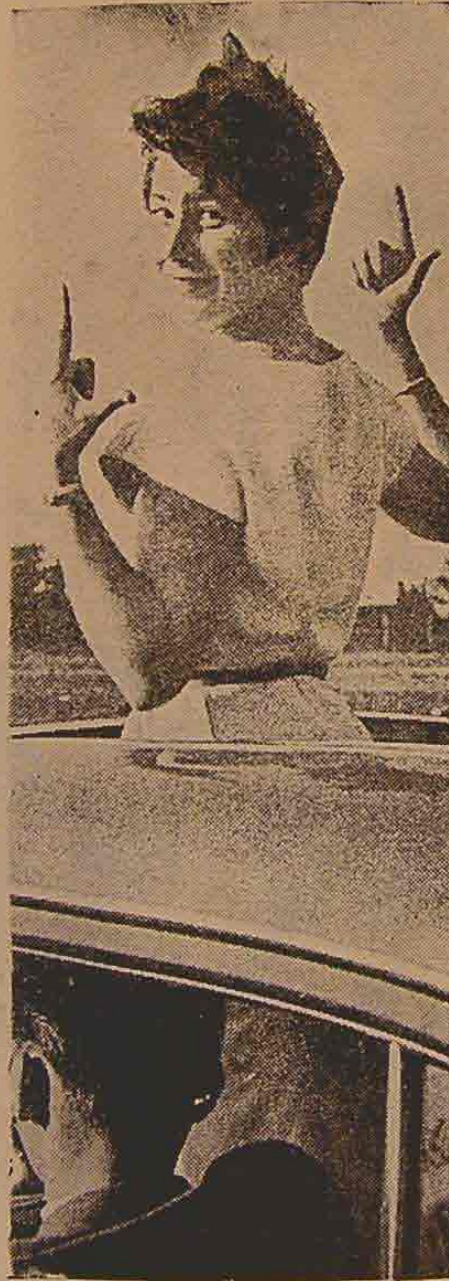
درباره این شایعه که آیا در پیسی کولا ماده‌ای که تولید عادت می کند وجود دارد یا نه سؤال کردیم. آقای ثابت با نشان دادن نمودار فروش محصول کارخانه در ایران که در زمستان به حداقل رسیده اظهار داشتند که این شایعه کذب محض است و فروش ما فقط با تغییرات هوا بالا و پایین می رود. مگر اینکه بگوئیم گرمای هوا تولید عادت می کند و فروش محصول ما را بالا می برد. درباره مشروبات غیر الکلی دیگر باید گفت که نسبت آب و مایه اصلی از دو نولت آب و یک نولت مایه تا چهار پنجم آب و یک پنجم مایه تغییر می کند، ولی مایه اکثر مشروبات الکلی از مواد شیمیائی غیر طبیعی ترکیب شده و به همین جهت در موقع خوردن انواع مختلف مشروبات غیر الکلی رنگهای آن در لب و دهان باقی می ماند.

ارتباط با مراکز اصلی و رقابت شدید

ارتباط کارخانجات مشروبات غیر الکلی در ایران با مراکز اصلی این مشروبات در امریکا بدین قرار است که ابتدا مبلغی بعنوان حق الامتیاز بشرکت اصلی می بردارند و سپس با خرید مایه اصلی که بصورت گرد یا مایع ارسال میشود ارتباط خود را با مرکز حفظ می کنند.

منافع کمپانیهای مرکزی علاوه بر فروش مایه، از طریق ارسال وسایل

مکانیکی لازم برای کارخانه ها و فروش بطری تامین میشود و مهندسی و متخصصین لازم نیز از طرف کارخانجات اصلی فرستاده می شود. در میان کارخانجات مشروبات غیر الکلی دنیا کولا از همه معتبرتر است و در آمریکا و جهان بازار فروش وسیعی دارد، ولی در اکثر کشورهای



♦ ورزشکاران آلمان هم برای اینکه از سایر طبقات مردم عقب نمانند برای خود یک ملکه زیبایی انتخاب کردند و ملکه زیبایی آنها که از قهرمانان تنیس است در این عکس هنگام پاسخ دادن بپرسش احساسات مردم دیده میشود

خاورمیانه منجمد ایران پیسی کولا از کولا کولا جلو افتاده و بازار رقابت خود را شکسته است.

در حال حاضر میزان تولید و با بقول روزنامه نویسا «تیراژ» پیسی کولا در ایران بیش از کلیه مشروبات غیر الکلی دیگر میباشد و مدت این موفقیت در درجه اول پیشقدم شدن در کار و در درجه دوم تبلیغات وسیع و پدیدریخ بوده است.

طرز توزیع پیسی کولا هم فوق العاده منظم و در خور توجه است و امروز شما در اکثر نقاط دور افتاده ایران، حتی ده کوره هائی که آب آشامیدنی کافی ندارند می توانند پیسی کولا را تهیه کنید.

بعد از پیسی کولا که روزانه بیش از صد هزار بطری بفروش میرساند «کانادادرای» مقام دوم را دارد. کولا کولا در درجه سوم و اسود در درجه چهارم قرار گرفته اند.

بین کارخانجات تهیه مشروبات غیر الکلی در ایران رقابت عجیبی جریان دارد و در این رقابت حتی مسائل مذهبی را هم داخل کرده اند. در حالی که تنها رقابت مشروع و کوشش در بهبود جنس میتواند به پیشرفت این شرکت ها کمک نماید و دخالت دادن مسائل دیگر در این رقابت مذموم است.

کارخانجات دیگر

بقره اطلاع بر اثر موفقیتی که نصیب شرکت های تهیه و تولید مشروبات غیر الکلی در ایران شده چند کارخانه دیگر نیز در اطراف تهران در دست ساختمان است و در تابستان آینده یک سینالکوی جدید و یکی دو نوع از مشروبات مشابه «کولا» وارد بازار خواهد شد. از کارخانجات مشروبات غیر الکلی که فعلاً در تهران مشغول کارند پیسی کولا و کولا کولا علاوه بر تهران در خوزستان هم کارخانه دارند و پیسی کولا مشغول ساختمان سه کارخانه دیگر در شهرستانها میباشد

ملکه انگلستان

و خواهرش مسابقه میدهند
در این مسابقه جالب ملکه
الیزابت بر پرانس مارگارت
پیروز شد

در اروپا و آمریکا علاقه مردم
باسب و مسابقات اسب دوانی بقدری
زیاد است که هر هفته چندین مسابقه
بزرگ بین المللی در شهرهای مختلف
برپا میشود و هر روز ستونی از جراید
اختصاص باخبار مربوط باین قبیل
مسابقات دارد.

شخصیت های برجسته جهان و
ثروتمندان مشهور نیز که هر کدام
چندین اسب دارند در این مسابقات
شرکت میکنند و از آن جمله میتوان
ملکه الیزابت انگلستان و همسرش
دوک ادنبورگ و خواهر ملکه یعنی پرانس
مارگارت را نام برد.



اعضای خاندان سلطنتی انگلیس
نه فقط همیشه به عنوان تماشاچی در
مسابقات بزرگ اسب دوانی لندن شرکت
میکند بلکه خودشان هم باینکار علاقه
وافر دارند و همگی سوارکار ماهری
میباشند.

اخیرا اعضای خانواده سلطنتی
انگلیس بین خودشان یک مسابقه اسب
دوانی خصوصی تشکیل دادند و سوار
کاران اصلی این مسابقه جالب ملکه
الیزابت و خواهرش پرانس مارگارت
بودند. در دوره اول مسابقات مارگارت
از ملکه جلو افتاد، ولی در دوره سوم
جریان بفتح الیزابت تغییر کرد و ملکه
انگلستان با اینکه مادر دو بچه است
بر خواهرش که خیلی جوانتر از اومی باشد
فائق آمد.

این دو عکس از جریان این مسابقه
جالب برداشته شده است. در عکس بالا
ملکه الیزابت و در عکس پایین پرانس
مارگارت دیده میشوند.



اندرزی بدوشیزگان جوان قبل از ازدواج راجع به پرده دوشیزگی

اگر دختری جوان احساس کرد پرده دوشیزگی او ضعیف است و هرگاه روی آن فشار بیاورند بدر میآیدمی- تواند بسهولة پرده مزبور را بدون درد و برای پاره شده آماده کند. طرز عمل اذین قرارداد است که دختر جوان قدری وازلین خالص که دارای مواد خارجی و بی بو باشد تهیه می نماید (اذین وازلین در داروخانه های میفروشند) و بعد بوسیله يك انگشت داخل جهاز جنسی بویژه پرده دوشیزگی را چرب میکند و آنکاه يك انگشت خود را طوری روی پرده دوشیزگی بچرکت در میآورد که اطراف پرده مزبور گردش نماید.

دختر جوان باید بوسیله يك انگشت اطراف پرده دوشیزگی را ماساژ بدهد و قدری فشار بیاورد. این عمل یعنی ماساژ دادن اطراف (محیط) پرده دوشیزگی بوسیله يك انگشت که با وازلین چرب شده باید در روز ادامه پیدا کند و دختر جوان باید مواظب باشد که همواره اطراف پرده دوشیزگی را ماساژ بدهد نه وسط آنرا بعد از اینکه مدتی این عمل را بایک انگشت ادامه دادند، باید بوسیله دو انگشت و آنکاه بوسیله سه انگشت این ماساژ را در داخل جهاز جنسی ادامه بدهند. عموماً ماساژ سه انگشت برای وسیع کردن آنچه بنام پرده دوشیزگی خوانده میشود کافی است ولی اگر بخواهند بیشتر آن را وسیع کنند ممکن است چهار انگشت را داخل نمایند.

اگر این ماساژ هنگامی که در حمام گرم هستند یا در لگن آب گرم نشسته اند صورت بگیرد اثرش سهل تر بظهور میرسد.

بعضی از دوشیزگان ممکن است که میل نداشته باشند که پرده دوشیزگی خود را وسعت بدهند و شاید فکر کنند که اگر پرده دوشیزگی آنها وسعت بهم برساند شوهرشان در شب زفاف فکر کند، که آنها قبل از او با دیگران ارتباط جنسی داشته اند.

این دوشیزگان می توانند که در شب زفاف جهاز جنسی خود را بوسیله دهنیاتی که در داروخانه ها جهت چرب کردن میفروشند از جمله وازلین چرب و نرم نمایند و چند دقیقه قبل از ارتباط جنسی وازلین را پاك کنند و بهتر اینکه عمل مزبور در حضور شوهر صورت بگیرد و دوشیزه جوان علت امر را با او بگوید تا اینکه برای شوهر شبهه ای بوجود نیاید.

چون يك شوهر عاقل که شعور عادی داشته باشد وقتی بفهمد که پرده دوشیزگی زن او ضعیف و ضعیق است که وی در موقع عمل جنسی دوچار اشکال می شود ایراد نمیگیرد چرا زن جوان او جهاز جنسی خود را بوسیله وازلین چرب و نرم میکند.

معمداً گاهی و بسیار بندرت اتفاق می افتد که شوهر نمیتواند پرده دوشیزگی زن جوان را پاره نماید و در این موقع باید طیبیب خانوادگی بوسیله يك عمل جراحی ساده که در این عصر درد ندارد آن پرده را بشکافد و موضع را برای ورود جهاز جنسی شوهر باز کند.

در بعضی از زنهای جوان آنهم بسیار به ندرت اتفاق می افتد که در شب های اول و دوم عروسی هنگام ورود جهاز جنسی مرد در جهاز جنسی زن، عضلات جهات جنسی زن دوچار انقباضات درد آور میشود.

این درد را در طب (واژی نیس- مونس) میخوانند و يك داروی مسکن مانند يك قرص اسپرین، بزودی درد را تسکین میدهند.

هنوز اتفاق نیفتاده که این درد در سومین مرتبه که جهاز جنسی مرد وارد جهاز جنسی زن میشود بوجود بیاید و عموماً به دوازده مرتبه اول درد قطع میشود و دیگر تجدید نخواهد کرد.

حتی در مرتبه اول اگر زن و مرد طوری مبادرت به عمل جنسی کنند که قبلاً مدتی خود را برای کسب لذت آماده کرده باشند این درد بوجود نمیآید و درد عضلات جهاز جنسی در اولین مرتبه ارتباط جنسی بیشتر ناشی از این است که زن از نظر روحی و عصبی برای اقتران آماده نشده و این عمل او را غافل گیر می نماید.

یکی از نکاتی که باید برای توجه مرد ها و زنهای جوان ذکر کرد این است که در بعضی از دوشیزگان جهاز جنسی وسعت دارد و این وسعت مانع از این است که مرد در اولین مرتبه بایک دوشیزه ارتباط جنسی پیدا میکند متوجه گردد که آیا او دوشیزه بوده یا نه.

بعضی از اطباء با این که در شناسائی جهاز جنسی تخصص دارند نمیتوانند تشخیص بدهند و دوشیزگانیکه دارای جهاز جنسی وسیع هستند آیا دوشیزه می باشند یا خیر؟

در بعضی از دوشیزگان که جهاز جنسی وسیع دارند در اولین مرتبه که با مرد ارتباط پیدا میکنند هیچ علامت بظهور نمیرسد که نشان بدهد که آیا آنها دوشیزه بوده اند یا قبلاً با مرد هائی ارتباط جنسی داشته اند.

این موضوع در بعضی از خانواده‌ها واقوام، تولید فاجعه‌های بزرگ میکند برای اینکه شوهر که با اعتماد باین که یک دوشیزه را زن خود کرده‌او را بخانه می‌آورد در اولین ارتباط جنسی مشاهده میکند علامتی که مؤید دوشیزه بودن او باشد بظهور نرسید و می‌اندیشد که او را فریب داده‌اند و احساس فریب خوردن سخت‌او را خشمگین میکند.

در ایتالیا هر دفعه که این واقعه رو میداد منتهی بقتل نفس میشد، و شوهر به تصور این که فریب خورده دختر جوان را بقتل میرسانید و گاهی یک یا چند نفر از والدین و برادران او رامی‌گشت.

در صورتی که دختر بدبخت هیچ

گناه غیر از دارا بودن یک جهاز جنسی وسیع نداشت و لهذا در او علامت دوشیزگی، بعد از ارتباط جنسی آشکار نمی‌شد.

موضوع برده دوشیزگی در تاریخ تناسلی و جنسی اقوام و خانواده‌ها در ازمنه قدیم نقشی بزرگ بازی کرده است.

در چین همین که دختران قدری بزرگ می‌شدند جهاز جنسی آنها را از طرف جلو با یک نوع نقاب می‌پوشانیدند بطوری که مایعات از نقاب مزبور خارج می‌گردید ولی یک مرد نمی‌توانست جهاز جنسی خود را از آن نقاب عبور بدهد و وارد جهاز جنسی دختر جوان کند.

دو نمونه محبت و وفاداری



در حالیکه همه جا مشغول انتصاب ملکه‌های زیبایی بعنوان مختلف هستند، در آلمان با وفاترین و خوشبخت‌ترین زن و شوهر جهان راهم انتصاب کردند. این زن و شوهر مدت بیست سال بر اثر حوادث جنگ بین‌المللی از هم جدا شدند، ولی زن با وفا بهترین سالهای عمر خود را در انتظار بازگشت شوهر گذراند تا اینکه بالاخره با زوی خود رسید و شوهر خود را باز یافت.

در اینجا عکاسان مشغول عکسبرداری از این دو نمونه محبت و وفاداری میباشند.

در اروپا همین نقاب راحتی در مورد زن‌های جوان که شوهر داشتند بکار می‌بردند و شوالیه‌ها و اشراف قدیم قبل از اینکه به مسافرت و جنگ بروند جهاز جنسی زن را بوسیله نقابی که از طرف جلو بسته میشد می‌بستند و قفل میکردند و کلید آن را بسا خود می‌بردند و مایعات از این نقاب خارج میشد ولی جهاز جنسی مرد از آنجا وارد جهاز جنسی زن نمی‌گردید.

اتفاق می‌افتاد که شوهر در مسافرت فوت میکرد یا در جنگ به قتل میرسید و آن وقت مجبور بودند که نقاب مزبور را بوسیله آهنگر بکشایند.

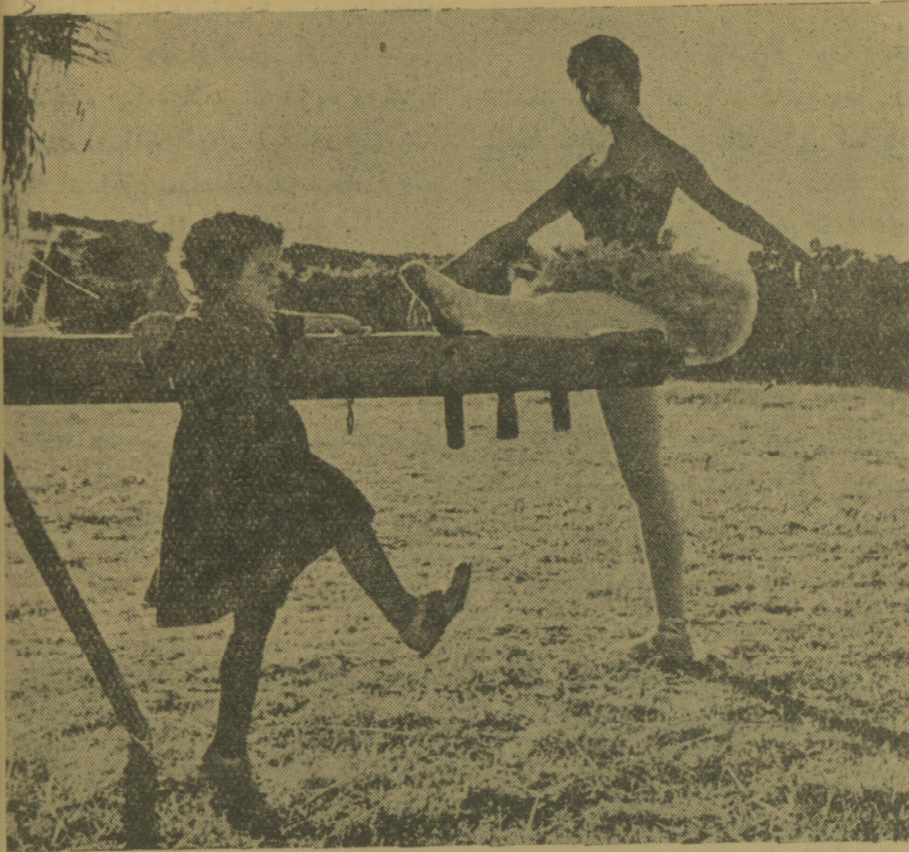
زیرا بعضی از شوهرها طوری بدگمان بودند که بسا قفل کردن نقاب اکتفا نمی‌نمودند و آن را طوری می‌ساختند که نتوان با کلیدهای معمولی کشور.

امروز این عادات که ناشی از سوءظن شدید است وجود ندارد ولی عقیده بسا پرده دوشیزگی و در حقیقت عقیده به مجرای دوشیزگی هنوز باقی است. در آمریکا و اروپا وقتی مردی با زنی ازدواج میکند، کمتر بسوا ببق او توجه دارد و او را همانطوری که هست می‌پذیرد.

زن هم از سوابق مرد چیزی نمی‌پرسد ولی در قسمتی از فرانسه و در تمام ایتالیا و بخصوص در کشورهای اروپای شرقی، مسئله مجرای دوشیزگی دارای اهمیت است.

در کشورهای اسکاندیناوی مانند دانمارک و نروژ و سوئد با اینکه عفت عمومی زیاده‌تر از کشورهای دیگر است و در بعضی از این کشورها زن‌های هر جانی اصلا وجود ندارد معینا مردها هنگامی که ازدواج میکنند علاقه بسا مجرای دوشیزگی ندارند بسرا اینک بطور کلی در این مناطق مجرای دوشیزگی دختران جوان وسعت دارد و در اولین مرتبه که با مرد ارتباط جنسی پیدا می‌نمایند در بعضی از آنها علامت دوشیزگی

عکس دیدنی



تقلید!

که قبل از وصول به ذروه لغت هنگام عمل جنسی از یکدیگر دور شوند . زن می گفت بعد از این چندی از تولد طفل جلوگیری کردند ناگهان زن احساس بارداری کرد و چون در خلال آن احوال با سک روابط جنسی پیدا می نمود این فکر برایش پیدا شده که ممکن است سک توله بزاید . ولی از نظر علمی محال است که جرثومه هیچ حیوان در جهاز جنسی زن مبدل به طفل شود لیکن بعضی از دانشمندان می گویند که بعید نیست جرثومه میمون های بزرگ در جهاز جنسی زن، تولید نطفه نماید و طفل بوجود بیاید اما در این مورد هیچ آزمایش عملی نشده که بتوان باتکای آن اظهار نظر کرد .

زن مبدل به نطفه شود و تولید سک توله نماید و فقط جرثومه یک مرد در بدن زن ، تولید نطفه می نماید . زن گفت مدتی بود که من و شوهرم از بوجود آمدن طفل پرهیز می کردیم زیرا تصور می نمودیم که زندگی مسا هنوز آنقدر وسعت نیافته که بتوانیم طفلی را پرورش بدهیم و مسائل تربیت او را فراهم نماییم . من حدس زدم که آن شوهر وزن چگونه از تولید طفل جلوگیری می کرده اند و با این عمل چه لطمه عصبی بخود میزدند . تمام پزشکان معرفت النسل و همه عصب شناسان این عمل را نهی کرده اند زیرا برای این که زن و شوهر بتوانند که جلوی تولد طفل را بگیرند مجبورند

به مناسبت وسعت مجرای دوشیزگی پدیدار نمیشود .

ولی هنوز در این کشورها مردی شکایت نکرده که زن او دوشیزه نبود و اگر کرده بدرجه شیاع نرسیده است . ولی عقیده عموم این است که فقط بوسیله وجود مجرای دوشیزگی میتوان فهمید که زنی قبل از شوهر کردن با مردان دیگر آمیزش نداشته و جز این، وسیله ای جهت حصول اطمینان نیست .

یک پرسش عجیب که یکی از مراجعه کنندگان از من کرد . زنی که هیتر سید سک توله بزاید یک روز، زنی نزد من آمد و بمن گفت دکتر، من از یک واقعه خطرناک می ترسم . برسیدم وحشت شما ناشی از چیست ؟

زن گفت در خانه ما یک سک بزرگ وجود دارد و چند مرتبه این سک را وادار کردم که با من عمل جنسی انجام بدهد و در خلال این احوال شوهرم نیز با من ارتباط جنسی داشت و اکنون که باردار شده ام بیم دارم که سک توله بزایم .

این سؤال برای من تازگی داشت ولی از نفس عمل حیرت نکردم و حتی در دل زن مزبور را تمجید نمودم چون فهمیدم که یک زن با اراده است و اگر اراده نمی داشت بجای این که با سک خانه مرتکب عمل جنسی شود در غیاب شوهر، از منزل خارج می شد و با یک مرد این عمل را انجام میداد چون بهر اندازه که رسوم و آداب یک مرد را از نظر آشنائی با زنی که وی را نمیشناسد محدود کرده یک زن را آزاد گذاشته و کافی است که زنی در خیابان نسبت به مردی ابراز تمایل کند تا او را آماده برای ارتباط جنسی نماید .

گفتم خانم مطمئن باشید که شما سک توله نخواهید زایید برای اینکه محال است که جرثومه سک در بدن یک

شمع را خاموش کنید؟

دکتر کرونین، پزشک انگلیسی که کتابهای او شهرت جهانی دارد و تمام زبانها ترجمه شده و مدتی مقیم آمریکا بوده میگوید:

یک شب برای کمک بوضع حمل يك بانوی باردار بمنزل کشاورزی واقع در تکزاس (در آمریکا) رفتم ولی قبل از این که زائوفارغ شود چراغهای برق خاموش شد.

بشوهر گفتم فوری يك شمع را روشن کند و بیاورد و شوهر با شمع آمد و از او خواهش کردم شمع را طوری نگاه دارد که بتوانم ببینم. خوشبختانه زن بدون اشکال فارغ شد ولی من احساس کردم که يك نوزاد دیگر در راه است و طولی نکشید زن که يك پسر زائیده بود دختری زائید.

بشوهر تبریک گفتم ولی پس از طفل دوم متوجه شدم که زن برای سومین مرتبه وضع حمل خواهد کرد و باز از شوهر خواهش نمودم که شمع را طوری نگاه دارد که من بتوانم ببینم و شوهر نور شمع را متوجه عرصه فعالیت پزشکی من کرد.

ولی ناگهان، شمع را خاموش نمود و در حالی که زن ناله میکرد، مادر تاریکی قرار گرفتیم.

من با خشم گفتم آقا مگر دیوانه شده اید؟ برای چه شمع را خاموش کردید؟

شوهر با اندوه جواب داد آقا: در شب های تابستان، وقتی چراغ روشن میشود حشرات هجوم میآورند و من میترسم که اگر شمع روشن باشد، بچه ها طوری مجذوب شعله شمع بشوند که بزودی این اطاق را پر کنند. «مجله سلامت فکر»

تجدید جهاز جنسی مرد بعد از بین رفتن است

یکی از بدبختی هائی که بر بعضی از سر بازان در میدان جنک وارد میآید این بود که بر اثر انفجار خمپاره و نارنجک جهاز جنسی آنها طوری آسیب میدید که مجبور میشدند آن را قطع کنند.

در جنک اول و دوم جهانی عده ای از سر بازان بر اثر انفجار خمپاره و نارنجک بدین ترتیب ناقص الاعضاء شدند و به مناسبت از دست رفتن جهاز جنسی توانائی ارتباط جسمی از آنها سلب گردید مدتی بود که دانشمندان در این خصوص مطالعه می کردند تا اینکه این نقصه را در مردها بر طرف نمایند و امروز موفق برنع این نقصه شده اند، ولی مشروط بر این که بعد از عمل جراحی برای نجات جان سر باز، بیضه ها باقی مانده باشد چون اگر بیضه ها از بین بروند تجدید جهاز جنس تقریباً غیر ممکن است.

طرز عمل در صورتی که بیضه ها باقی مانده باشد از این قرار است که مقداری از عضله ران مجروح را قطع می کنند و این عضله را بشکل لوله ای مجوف درمی آورند و به مقطع جهاز جنسی مرد که بوسیله عمل جراحی قطع شده بود پیوند می زنند این پیوند میگیرد و مرد ناقص الاعضاء دارای جهاز جنسی جدیدی می شود که خون در آن جریان می نماید و اعصاب آن حساسیت پیدا می کند.

تاکنون در آمریکا چند مرتبه مبادرت باین عمل کرده اند و هر دفعه عمل با موفقیت انجام گرفته و این موضوع نوید می دهد که همه کسانی که در جنک ناقص الاعضاء می شوند و جهاز جنسی را از دست می دهند بتوانند جهاز جنسی جدیدی بدست بیاورند.

دسته ای از دانشمندان امریکا که من خود در آن شرکت دارم اینک مشغول آزمایش هائی هستند که حتی در صورت

از بین رفتن بیضه ها، بتوانند بوسیله پیوند بیضه های میمون، بانسان، فعالیت جنسی مردانی را که در جنک ناقص الاعضاء شده اند بر گردانند.

چون این فعالیت از نظر تولیدات کار آنها و استفاده ای که جامه از آنان می کند ضروری است.

زیرا گفتم که موتور فعالیت افرادی که به سن بلوغ می رسند، فعالیت جنسی است و در صورتی که این فعالیت از بین برود دست و دل آنها نمی تواند بکار بچسبند و هر کار که انجام بدهند از روی بی علاقه ای است.

این موضوع نه فقط در يك نفر بلکه در تمام کسانی که بر اثر زخم های میدان جنک جهاز جنسی خود را از دست داده اند به ثبوت رسیده، و هیچ کدام نتوانسته اند شوق نشاط سابق را باز یابند و بعضی از آنها گرفتار مشروبات الکلی شده اند و طوری در نوشیدن مشروبات الکلی

افراط می کنند که مثل این که قصد خودکشی دارند. چون فکر می نمایند که فقط بهمین وسیله میتوانند خود را از محرومیت بزندی که گرفتار آن هستند تسلی بدهند.

در این سه نفر که عمل تجدید جهاز جنسی با موفقیت انجام گرفته، فعالیت حیاتی تجدید شده است و آنها امروز، زندگی را از دریچه های جدید میدیدند که در گذشته مشاهده نمی کردند.

هر يك از این سه نفر در گذشته بدریافت مستمری مجروحین ناقص الاعضاء میدان جنگ اکتفاء می نمودند و باهمان بزندی ادامه می دادند و دنبال کار دیگر نمی رفتند در صورتی که امروز هر سه در راس سه موسسه کوچک هستند که با فعالیت کار می کنند و آینده ای امیدبخش دارند و وضع جسمی آنها بطوری که خودشان می گویند با قبل از جنک که جهاز جنسی را از دست نداده بودند، فرق نکرده است.

بیماری ریش تراشیدن

هوهننن بك آتشه و دو آتشه از این بیماری ههسون ههستند
هیچ بعید نیست شما هم باین بیماری مبتلا باشید

این بیماری بعلمت شیوع بیش از اندازه و اینکه تاکنون علت آن کشف نشده بود بسیار اهمیت دارد. این بیماری از موقعی که جوانان شروع بریش تراشیدن می نمایند یعنی از همان دوره ای که جوانان میل وافر به خود آرائی و آراستن خود دارند شروع میشود.

باینکه همه جوانان بریش تراشیدن علاقه وافر دارند ولی افرادی که به این بیماری دچارند بعلمت اینکه بعد از ریش تراشیدن بعضی آنکه صورت آنها صاف و نرم شود ناحیه چانه و زیر گردن آنها پر از جوش و دانه میشود و حتی این دانهها ممکن است بچرك نشسته و ایجاد يك منظره زنده می نماید.

از ریش تراشیدن ترسی داشته و ریش يك مسئله بفرنج و يك وسیله برای ناراحت کردن اعصاب آنها میباشد. همانطوری که ذکر شد علت این بیماری مشخص نبود و حتی تاکنون يك نام مشخص برای این بیماری معین نشده است و پوست شناسان این بیماری را به نام سیکوزیس مزمن ریش میدانند.

در صورتی که این بیماری فولیکولیت نبوده و میکربها در ایجاد این بیماری رول اولیه را بازی نمی کنند و اگر تراشیدن ریش را با ژیلت قطع کنند این بیماری خود بخود بهبودی پیدا میکند.

افراد مبتلا در موقع تراشیدن صورت احساس درد نموده و پس از چندین ساعت (۸-۱۲ ساعت) در موضع معوف که اکثرًا چانه و گردن میباشد احساس خارش شدیدی می نمایند.

در ناحیه زخم يك قرمزی جزئی و دانه های ریزی دیده می شود که بیشتر این دانهها محتوی یکمایع زلال زرد

رنگی بوده که گاهی هم چرکی می شود آنها باندازه ارزن می باشد این که جوشها بسیار سطحی بوده و در موقع خشک کردن صورت پاحوله ترکیده و از بین میرود و در جای آنها يك ناحیه متورم و قرمز باقی می ماند.

اگر با دقت ملاحظه شود در مرکز هر کدام از این جوشها موئی دیده میشود این جوشها کمتر بچرك مینشینند مگر در نزد افراد کثیف که در موقع خاراندن صورت خود میکروبهای بیماری را با دست بصورت خود منتقل مینماید و در نتیجه آنجا زده زخم می شود که منظره بسیار ناراحت کننده ای را ایجاد می نماید.

مدتها این بیماری را گاهی با اسم اکرمای عفونی صورت و گاهی بنام زرده زخم صورت و زمانی با اسم فوکیلو- لیت یعنی عفونت ریشه مو تحت درمان های مختلف قرار دادند و به نتیجه نرسیدند.

ولی میدانستند که اگر بیماران از تراشیدن صورت خود داری نمایند

رنك هتھیر

يك شیمی دان آلمانی بنام «فرید ریش فون گراون» اخیراً موفق بتهیه نوعی رنك شده است که هم برای پوشش دیوارهای اطاق و هم برای رنگین کردن اشیاء مختلف میتوان از آن استفاده کرد اما این رنك دارای خاصیت عجیبی است بدین قرار که در درجات مختلف حرارت تغییر میکند مثلاً در ۱۵ درجه حرارت قرمز است و در ۲۰ درجه نارنجی و در ۲۵ درجه زرد و در ۳۰ درجه آبی میشود و در ۳۵ درجه به رنك سبز زرد می آید.

بهبودی کامل ایجاد میشود. ولی این بیماری با تراشیدن صورت مجدداً عود میکند در اثر تفحصات و تجسسات زیاد در امر یک معلوم شد که این بیماری در نزد سیاه پوستان بیشتر از سفید پوستان دیده میشود و چون این سیاهان میخواستند آداب و رسوم سفید پوستان را رعایت کرده و ریش خود را بتراشند در این هنگام دچار این عارضه میشدند و بدین سبب این بیماری را به اسم بیماری تمدن نامیده شد.

تحقیقاتی که در روی موهای صورت سیاهان بعمل آمد معلوم شد که موهای ناحیه معوف صورت برعکس افراد طبیعی که جهت تمام موهای صورت به طرف پائین است هر کدام از موها بطرفی کشیده شده و زاویه انحراف موها بیوست نیز بیشتر از افراد عادی است.

این موها بعلمت انحراف شدیدی که دارند در موقع تراشیدن بطور قابل قطع شده درست مثل قلمی که دانش آموزان برای نوشتن خط درشت بکار میبرند و چون دارای نوک تیز بوده و ضمناً بعلمت تمایل شدید آنها دو مرتبه وارد پوست صورت می شوند.

این موها را بنام موئی که بطرف داخل رشد میکند مینامند و یگانه علامت مشخص بیماری میباشد این موهای کج تمایل شدیدی بپیچ خوردن داشته و بهمین علت است که در مرتبه در پوست فرو میروند.

موهای کج و پیچ خورنده از خصوصیات نژادی سیاهان میباشد و بهمین علت است که آنها را جز عرق بانیان این بیماری قرار داده است

«خبرهای روز اصفهان»

رقص چشم ها هنگام دیدن اشیاء چه آثاری بوجود می آورد

هر قدر سرعت حرکت حرکت زیادتر شود منطقه ای که چشم می بیند کوچکتر خواهد شد در سرعت ساعتی یکصد و بیست کیلومتر یک راننده نمیتواند کودکی را که از کنار جاده یا خیابان وارد راه می شود ببیند

علاوه بر این که رقص چشم برای دیدن اشیاء ضرورت دارد بوسیله این رقص میتوان برجستگی اشیاء و خواص آنها را نسبت بهم دریافت.

اگر ما دو چشم ثابت داشتیم فقط برای يك بار، میتوانستیم که برجستگی يك شیئی را بینیم و فاصله دوشیئی را در نظر بگیریم.

ولی چون پیوسته چشم ما میرقصد می توانیم بطور دائم بر جستگی اشیاء حول و هوش خود را مشاهده کنیم و فواصل آنها را بسنجیم.

دو اتوموبیل با دو کشتی که در دو جهت مختلف حرکت می کنند لحظه به لحظه به چشم ما میرسند و مادر هر لحظه می توانیم دریا بینیم که فاصله آنها چقدر زیاده است

چگونه چشم بر اثر سرعت سیر زیاد تنبیل می شود و نمیتواند

اطراف را ببیند؟

چشم برای اینکه بتواند ببیند دائم میرقصد، ولی اگر ما بوسیله يك اتوموبیل یا هواپیما حرکت کنیم چشم ما بر اثر سرعت سیر اتوموبیل یا هواپیما تنبیل میشود و رقص چشم طوری ضعیف میگردد که فقط يك امتداد را در نظر میگیرد نه اطراف را

علمائی که در امریکا متخصص جلوگیری از سوانح رانندگی اتوموبیل هستند چشم های رانندگان را در لابراتوار هنگامی که با سرعت مفروض حرکت می کنند مورد آزمایش قرار میدهند. راننده در لابراتوار پشت دل يك اتوموبیل می نشیند و تابلوی رانندگی مقابل او شبیه به تابلوی رانندگی يك اتوموبیل واقعی است و حتی بوی بنزین

خواندنیهای علمی

در نتیجه نزدیک بین می شوند در صورتی که بجای این کار میباید بر نور چراغ بیفزایند و اگر لامپ چراغ برق آنها ضعیف است يك لامپ قوی تر انتخاب نمایند و در صورتی که چراغ نفتی آنها کم نور است يك چراغ نفتی دیگر روشن کنند و کنار خویش بگذارند.

چشم هرگز ثابت نیست و دائم میرقصد و اگر ثابت بود ما اشیاء را نمیدیدیم

چشم ما پیوسته تکان میخورد و میرقصد این رقص چشم خیلی سریع است بطوری که در يك ثانیه چشم ده مرتبه تکان میخورد و ده عکس بر میدارد و در مغز این عکس ها با هم تطبیق میشود و شکل اشیاء را بوجود می آورد

اگر چشم ما در موقع حرکت صدا میداد صدائی شبیه به وز وز بال مگس از آن بگوش میرسید ولی مایمی که در چشم وجود دارد مثل روغن موتور چشم و کاسه چشم را چرب میکند و نمی گذارد که صدائی از چشم برخیزد

رقص دائمی چشم برای دیدن اشیاء ضرورت دارد.

هر گاه چشم ما با حرکات سریع تکان میخورد ما نمیتوانستیم اشیاء را ببینیم.

آزمایش این کار سهل است و اگر شما به نقطه ای چشم بدوزید بطوری که چشم شما هیچ حرکت نکند بعد از چند ثانیه آن نقطه را نخواهید دید.

هنوز مانیدانیم که در مغز ما چه کیفیت سبب دیدن میشود.

ولی میدانیم از چه راه می بینیم و چه آثاری بدیدن مترتب است.

چشم وسیله بینائی است نه خود بینائی و بهمین جهت اگر عصب بینائی از کار بیفتد ما قادر بدیدن نیستیم ولو این که چشم های سالم داشته باشیم.

دوربین عکاسی را از روی چشم ساخته اند و چشم مانند دو بین عکاسی عمل می کند

در جلوی چشم يك عدسی وجود دارد که نور از آن روی يك صفحه حساس می تابد و آنجا منعکس میشود.

بعد عصب با صره بطریقی که هنوز معلوم نشده این تصویر را بغز میرساند و ما قادر بدیدن اشیاء می شویم.

هر قدر نور بیشتر باشد ما اشیاء را بهتر می بینیم و بجزئیات آن پی میبریم و هر قدر نور کمتر باشد از اشیاء فقط کلیاتی در دیده ما منعکس میشود.

موضوع نور در بینائی خیلی اهمیت دارد و بسیاری از اشخاص از این جهت نیروی چشم را از دست میدهند که بنور توجه ندارند.

هر وقت دیدید هنگام خواندن کتاب ناراحت هستید نور را زیادتر کنید

یکی از عادات ناپسند مردم این است که هنگام خواندن کتاب یا نوشتن نامه در شب اول نور چراغ را تنظیم می کنند و بعد شروع بخواندن یا نوشتن می نمایند.

وقتی دیدند که نمیتوانند درست بخوانند یا بنویسند چشم را بکتاب و کاغذ نزدیک تر می نمایند.

وروغن از اتومبیل او استشمام می شود و بعد يك فیلم بگردش در می آید. صدائی كه راننده می شنود مانند صدای عبور چرخ های اتومبیل از روی يك جاده اسفالتی است و مثل این كه پشت دل قرار گرفته جاده مقابل او می شكافد و درخت ها از دو طرف وی به عقب فرار می كنند.

ولی بالای سرش يك جفت عدسی قوی قرار گرفته كه تا نزدیک چشمهای او بائین آمده و كوچكترین حرکت چشم های وی بوسیله عدسی های مزبور كه وصل بجریان برق است روی يك صفحه مدرج بشكل خطوط منكسر ثبت میشود.

وقتی سرعت حرکت اتومبیل به ساعتی يكصد و بیست كيلومتر میرسد چشم های راننده بنسبت نود در صد رقص خود را تخفیف میدهند ، و چشم كه هنگام رقص يك نیم دایره بزرگ را از راست به چپ و از چپ بر راست در نظر میگیرد فقط يك امتداد مستقیم را كه مقابل اتومبیل است از نظر میگذراند در این حال اگر نزدیک راننده و در فاصله بیست متری يك كودك از کنار جاده وارد راه شود ، راننده او رانمی بیند مگر اینکه كودك در فاصله ای از بیست و پنج متر بآن طرف قدم بجاره بگذارد .

منظور ما این نیست كه بگوئیم آیا راننده می تواند از خطر بیرهیزدبانه ؟ چون در این جا راجع به رانندگي صحبت نمی كنیم.

بلكه بحث ما در خصوص بینائی است و در فاصله نزدیک چون چشم راننده به نسبت نود درصد ، رقص خود را از دست داده ، و فقط متوجه وسط جاده است و طرفین جاده رانمی بیند ، اصلا نمیتواند ورود كودك را به جاده مشاهده كند

چرا در جاده های بزرگ

اتومبیل های عقب به

اتومبیل های جلو تصادف

می كنند

وقتی رقص چشم ها بر اثر سرعت زیاد خفیف شد يك عارضه دیگر هم پیش می آید كه ناشی از ثبات چشم هائی باشد.

گفتم اگر شما چشم خود را به نقطه ای بدو زید مشروط بر این كه چشم هیچ حرکت نكند بعد از چند لحظه آن نقطه را نخواهید دید.

در جاده نیز هیچ واقعه ، برای راننده سریع السیر پیش می آید

وقتی سرعت اتومبیل خیلی زیاد شد رقص چشم بسیار خفیف می شود.

آنكاه چشم ، تقریباً جز وسط جاده چیزی رانمی بیند و گرچه فرار درخت ها

و خانه ها و تیرهای چراغ برق و تلگراف را از دو طرف جاده بطور مبهم احساس می نماید ولی بطور وضوح آنها را مشاهده نمیكند.

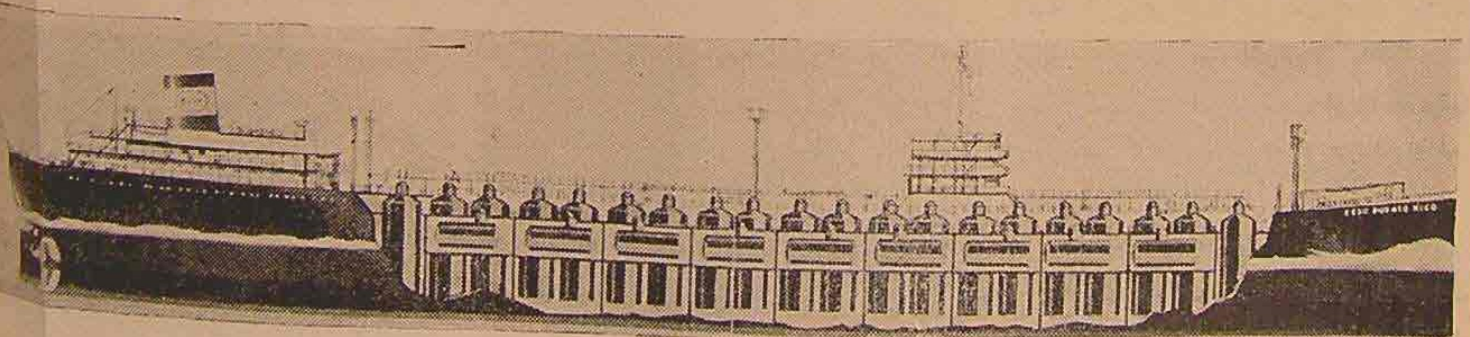
بعد از مدتی كه راننده با سرعت حرکت كرد چون چشم او ثابت شده وضع وی شبیه به کسی است كه بدون حرکت چشم ، به نقطه ای دیده دوخته ، و در نتیجه آن رانمی بیند .

یعنی راننده حتی وسط جاده را بخوبی مشاهده نمیكند و بر اثر ثبات چشم نمیتواند بفهمد اتومبیلی كه جلوی او حرکت می كند واقعا مشغول حرکت است یا توقف کرده و يك وقت

بخود می آید كه می بیند اتومبیل مزبور طوری باو نزدیک شد ، كه نمیتواند از تصادف خودداری نماید.

بخصوص هنگامی كه اتومبیل جلو آهسته حرکت میكند ، و راننده عقب با سرعت می آید ، تشخیص این كه آیا اتومبیل جلو حرکت می كند یا متوقف است بسیار مشكل می شود.

بنابراین يك راننده اتومبیل هرگز نباید با سرعتی حرکت كند كه چشم او از رقص بازماند زیرا در آن صورت ، ممكن است دو چارتصادف های مخوف شود و خود یا دیگران را بهلاكت برساند.



این كشتی بنام پورتوریكو در كارخانه های كشتی سازی ایتالیا ساخته شده بیش از ۴۹ هزار و ۴۴۹ تون ظرفیت ندارد ولی سی و سه انبار این كشتی بوسیله پمپ های توربین دار از نوع توربین های موسوم به (دولاوال) در ظرف نیم ساعت تغلیه می شود. انبارهای این كشتی بقدری محكم است كه می تواند فشار بیست آتمسفر (بیست برابر هوا) گازهای نفت و بنزین را تحمل نماید این كشتی برای خالی كردن بار تعطیل نمی شود و در بندر هائی كه پمپ قوی موجود است برای باره گیری نفت هم تعطیل نخواهد شد این كشتی می تواند به مناسبت انبارهای با استقامت خود گازهای مایع شده را نیز حمل كند

چشم در درجه اول چیز هائی رامی بیند که بدیدار آنها عادت دارد

عادت که در بسیاری از مسائل
زندگی ما موثر است در بینائی هم اثری
زیاد دارد.

چشم های ما همواره چیزی را که
عادت داریم ببینیم زودتر می بیند
بعد از آن چشمهای مسافر را
می بیند که می خواهیم ببینیم ولو عادت
بدیدن آنها نداشته باشیم.

بهمین جهت است که شما گاهی در
خیابان یا سینمایی که آنجا انتظار دوست
خود را ندارید وی را مشاهده می کنید
و با اینکه قیافه اش را خوب می بینید
نی توانید او را بشناسید.

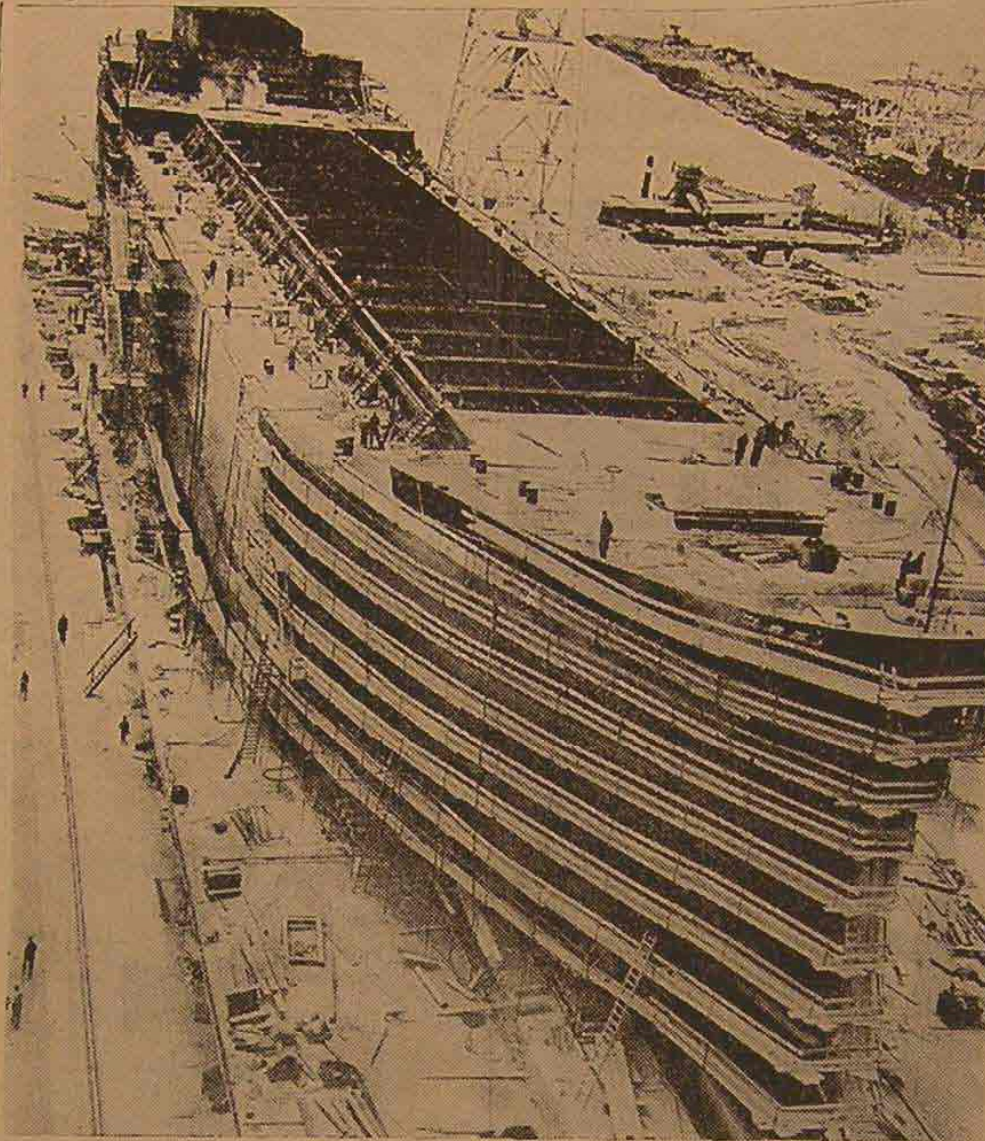
این موضوع بقدری اهمیت دارد که
در ورزشگاههای بزرگ هنگام مسابقه
های مهم ورزشی بجای یک قاضی پنج
تایست قاضی را معین می کنند برای
اینکه یک قاضی نمی تواند همه چیز
ورزشکار را ببیند بلکه هر قاضی آنچه
رامی بیند که مورد علاقه اوست.

کسی که قاضی سنجش سرعت است
فقط سرعت یک دوند را در ورزشگاه
مشاهده میکند و حرکت دست های او
را نمی بیند.

کسی که متخصص (استیل و ورزشی)
است فقط حرکت دست های یک دوند را
می بیند و سرعت او را مشاهده نمی کند
چشم او فقط حرکت دست های دوند
جلب می نماید که بدانند نظر (استیل
دوندگی) آیا حرکت دست های او
بدون نقص هست یا نه؟

کسی که متخصص نفس است فقط
نفس زدن دوند را می بیند و نه سرعت
او را مشاهده می کند و نه حرکت دست
های او را و نفس علیهمنا.

همه این شوخی (بر ناردشاور) نویسنده
نگاهی انگلستان را که بارها در کتابها
و مجلات نوشته شده خوانده اند که
وقتی یک زن زیبا با کیف دستی خود از
خیابان می گذرد مردها زیبایی او را



کشتی نفت کش جدید بنام پورتوریکو هنگامی که در ایتالیا مشغول
ساختمان آن بودند این وضع را داشت. این کشتی از حیث ظرفیت در جهان
مقام اول را ندارد ولی از حیث سرعت و استحکام بهترین نفت کش جهان است
یکی از ابتکارات بزرگ که در این کشتی بکار رفته این است که ماشین خانه کشتی
تولید ارتعاش نمی کند تا در انبارهای نفت و بنزین، (برق استاتیک) یعنی برق
خطرناکی که خود بخود تولید می شود و سبب انفجار میگردد، بوجود بیاید.

بر جستگی را خوب تشخیص میدهند
بقدری حرکت چشمها در بینائی

موثر است که در مدارس نظامی اروپا
و آمریکا بمحصلین می آموزند که هنگام
اکتشافات نظامی، موقمی که بعنوان
طلایه جلو میروید، برای این که اشیاء
رادر محیط بهتر ببیند سر را از چپ به
راست و از راست بچپ تکان بدهید تا
این که حرکت سر، ممد حرکت چشمها
شود و آنوقت چیزهائی بنظر شما

می بینند وزن ها مدلیاس و کلاه آن زن
و جیب برها کیف دستی او را.

**بر اثر رقص چشمها کسانی
که یک چشم دارند بر جستگیها
و مسافات را تشخیص میدهند**

اگر چشمهای ما مبرقصید افرادی
که یک چشم دارند نه می توانستند مسافات
را تشخیص بدهند و نه بر جستگی اشیاء را.
ولی چون چشمها تکان میخورند
کسانی که یک چشم دارند مسافات و

که سالها در هندوستان و بخصوص در
بنگاله بپر شکار می کرد می گوید بپر
می تواند چهل و هشت ساعت بدون تکان
خوردن در جنگل انتظار فسخ عزیمت

میرسد که بدوا نرسیده بود.
در يك اطاق این آزمایش نتیجه
مثبت نماند ولی در صحرای جنگل و
در آغوش طبیعت، آزمایش زیور
نتیجه مفید به ارمی آورد و بسیا از
شکارچیان، هنگام شکار نمیتوانند
جانوران را ببینند ولی وقتی سردا از
راست به چپ و از چپ به راست تکان
دادند آنها را مشاهده می کنند
طبیعی است که سرشان باید بطوری
تکان بخورد که جانوران آنها نبینند
و گرنه می گریزند و شکارچی ها دست
خالی مراجعت خواهند کرد.

اشیاء متحرك هم بهتر بنظر
چشم میرسد تا اشیاء ثابت

اشیاء متحرك در صحرای جنگل
حتی در يك اطاق، بهتر بنظر چشم
میرسد.

اگر موشی که در زاویه اطاقی که
شما در آن نشسته اید باشد ممکن است
شما آنرا نبینید ولی بمحض این که
گریخت توجه شما را جلب مینماید.
در (رادار) نیز چنین است و اشیاء متحرك
زودتر و بهتر از اشیاء ثابت بنظر رادار
میرسد.

جانوران خوب از این موضوع
اطلاع دارند و بهمین جهت هر جانور
که در جنگل زندگی می نماید بمحض
اینکه احساس کرد که شکارچی نزدیک
است بی حرکت می شود و بسیار اتفاق
می افتد که شکارچی آنرا نمی بیند ولی
بمحض اینکه ب حرکت در می آید توجه
شکارچی را جلب می کند.

بپرهای بنگاله با اینکه جانورانی
بزرگ هستند همین که احساس نمودند
که شکارچی نزدیک است طوری بی حرکت
می شوند که شکارچی بعد از ساعت ها
کمین گرفتن بقیه حاصل میکند که بپر
وجود ندارد و بی کار خود می رود و
يك مرتبه بپر از عقب روی او جستن
می نماید و با يك ضربت چنگال و فکین
اورا پاره می کند.
سرهنگ (جیم کوربیت) انگلیسی

شکارچی را بشد مگر این که جر که چپها
یا سگهای شکاری او را بترسانند و
و اداری ب حرکت کنند و هنگام شب، بپر
بلك چشمهای خود را برهم می گذارد
که شمع دیدگان او توجه شکارچی را
جلب نکنند.

هر قدر عرصه بینائی محدودتر

باشد انسان بهتر می بیند

وقتی بوسیله يك ذره بین يك بیتی

را مشاهده می کنید و آنرا بهتر
می بینید، فقط عدسی ذره بین کمک به
بزرگ کردن آن شیمی نمی کند بلکه محدود
شدن عرصه بینائی شما هم سبب می گردد
که آنرا بهتر مشاهده کنید.

اگر پنج انگشت خود را طووی

بینید که وسط آن ها يك مجرای باریک
مانند لوله بوجود بیاید و از آن مجرا
اشیاء را بنگرید، می بینید که می توانید
حروف ریز کتاب را بخوانید.

زیرا در این حالت عرصه بینائی

شما محدود گردیده و رقص چشم، روی
يك منطقه بخصوص متمرکز شده، و تقریباً
مثل این است که حواس چشم، برای
دیدن، زیادتر جمع شده و دیدار چیزهای
دیگر حواس او را پرت مینماید.

در ازمنه قدیم، عدسی شیشه ای برای

ساختن دوربین وجود نداشت معیناً
در ایامیان برای دیدن نقاط دور
لوله های بکار می بردند و يك سر لوله
را به چشم میگذاشتند و از سر دیگر،
اشیاء دور را بهتر مشاهده میکردند.

زیرا عرصه بینائی آنها محدود

به يك نقطه شده بود و چشم فقط روی همان
يك نقطه متمرکز می شد.

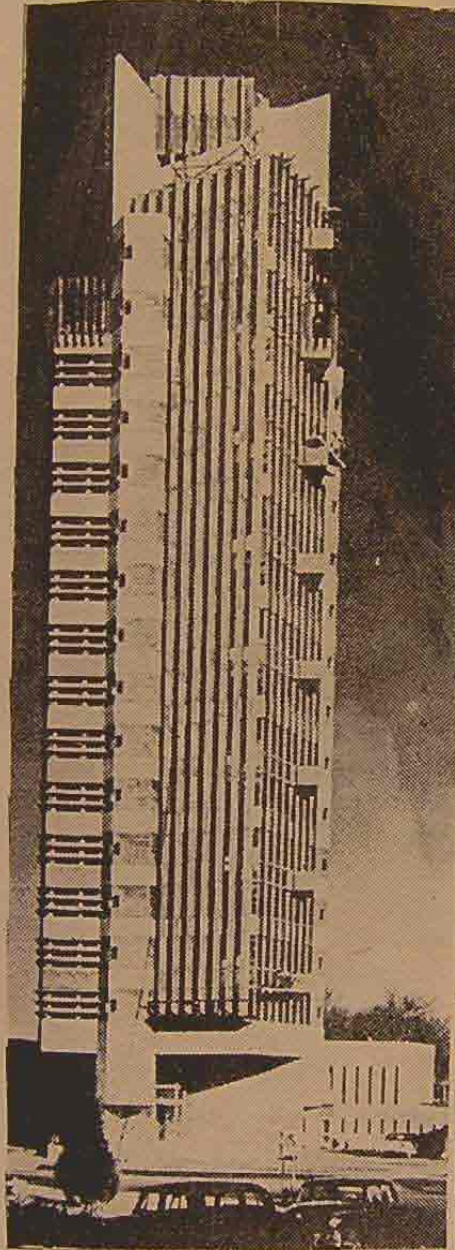
بعدها که خواستند دوربین بسازند

از همین آزمایش استفاده کردند و
عدسی ها را درون لوله های مجوف
جاء دادند تا این که بهتر بتوان از عدسیها
برای دیدار مناطق دور دست استفاده کرد

بینائی ما هم بواسطه آزمایش ما

در زندگی است

بینائی ما با آزمایش ما در زندگی



فن ساختمان عمارات سال بسال
بیشتر قرین تکامل می شود و امروز حتی
آسمان خراش ها را هم طوری می سازند
که همه اطاق ها آفتاب بتابد تا این که
هیچ اطاق، جایگاه میکرو و بهای امراض
مزمین بخصوص میکروب مرض سل و
ذات الریه و فلج اطفال، نشود و در این
عکس يك آسمان خراش جدید امریکایی
بنظر میرسد که آفتاب همه جای آن
می تابد

ارتباط دارد و ما چیزهایی را می بینیم که آزموده باشیم و هر چه آموخته نشده باشد بچشم ما، طوری دیگر که بدن سابقه نداریم میرسد و این موضوع بقدری واضح شده که تصور می کنیم که بحث در باره آن، توضیح واضح است.

دانشگاه ها و آکادمی های علمی چند مرتبه کورهای را که بینا شده اند مورد آزمایش قرار داده اند و دریافته اند که آنها نمیتوانند فواصل را ادراک کنند و حتی در خارج از بدن خود نمیتوانند برجستگی ها را تشخیص بدهند مگر بآن اندازه که از دیگران شنیده اند.

یک کور مادرزاد، که بینا شده باشد نمیتواند بفهمد که یک کشتی که از دور مشاهده میکند برآمدگی دارد مگر این که قبل از بیناشدن بر اثر تحصیل یا صحبت با آشنایان این موضوع را ادراک

کند. افراد بینا هم در خارج از حدود آزمایش زندگی، دوچار اشتباهات بزرگ می شوند و مثلاً اگر سقف اتاقی سرایش باشد و آنها از خارج اتاق درون آن را ببینند هر گاه کسی از ابتدای اتاق که سقف بزمین نزدیک است براه بیفتند، و بطرف انتهای اتاق که سقف بلند است بروند، هر قدر دور شوند، او را کوچکتر می بینند و بجای می رسد که وی را بقدر یک طفل شیرخوار مشاهده می کنند زیرا هرگز ندیده اند که سقف اتاق طوری باشد که یک سر آن بزمین بچسبد و سر دیگرش بیش از بیست متر ارتفاع داشته باشد.

در دانشگاه های نظامی

امریکا فن دیدن را به محصلین

میا آموزش

همین که از حدود زندگی عادی

تجاوز کنیم بینایی یک فن می شود و دیدن، احتیاج به ممارست دارد زیرا چشم عادت کرده، چیزهایی را ببیند که بدان آشناست و دیدار چیزهای دیگر برایش دشوار و گاهی غیر ممکن است.

۱۹۴۴-ت در دانشگاه های امریکا یکی از فزونی که به محصلین می آموزند فن دیدن است تا این که بتوانند در میدان جنگ اشیاء را ببینند و مغز آنها حاضر برای ضبط صور چیزهای غیر مانوس باشد. در این دانشگاه ها محصلین را وامیدارند که در عکس ها و مناظر تعمق کنند و اشکال و صور را وارونه مورد معاینه قرار بدهند تا این که چشم آنها به خرده بینی عادت نماید و بینایی اشیاء مانند روس دیگر در نمرات محصلین اثر دارد و برقتن آنها به کلاس بالاتر کمک میکند.

ترجمه - ذ - م



شخصی که در این عکس می بینید (هرمان اوبرت) آلمانی در زمان جوانی است و نقشه ای که مشاهده می کنید نقشه موشک او برای مسافرت بکره ماه است و این نقشه را (هرمان اوبرت) سی و پنج سال قبل طرح کرد و پیش بینی نمود با موشکی که سوخت مایع و اشمه، باطریهای آن، بانور آفتاب شارژی می شود می توان بکره ماه رفت و اکنون بعد از ۳۵ سال کسانی که بخواهند امروز موشکها را بکره ماه بفرستند طبق همین نقشه عمل می کنند

گردش پاریس را از خیابان شانزه لیزه شروع میکنیم مانکن های موسسات بزرگ مدسازی چگونه زندگی می کنند

علت هیاهو و جنجالی که در مورد مدهای کیسه ای خمره ای و ذوق نقه ای بر پا گردیده است

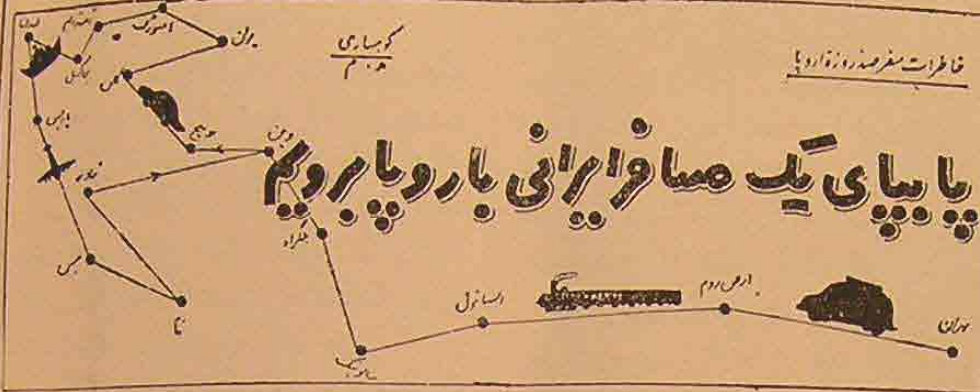
چنانکه گفتیم خیابان معروف شانزه لیزه پاریس یکی از دوازده خیابان منشعب از میدان اتوال میباشد، ما گردش خود را از این خیابان که تقریباً در جهت شرقی نسبت به طاق نصرت میدان مزبور واقع است آغاز مینماییم:

خیابان شانزه لیزه از دو قسمت تشکیل شده است، قسمت اول آن که بلافاصله بعد از میدان اتوال قرار دارد دارای پیاده روهای وسیعی است که در کناره آنها مثل همه خیابانهای دنیا مغازه و ساختمانهایی وجود دارند، اما در قسمت دوم که در دنباله قسمت اول است پیاده روهای دو طرف تبدیل به پارک گردیده و در داخل آنها پابون هائی احداث شده است.

خیابان شانزه لیزه از میدان اتوال تا میدان دیگر که از بزرگترین و مشهورترین میدانهای پاریس بوده و «کنکور» نام دارد کشیده شده است و حداقل قسمت اول و قسمت دوم این خیابان «روند بان» یعنی نقطه کرد نامیده میشود که بمنزله چهار راهی بشمار میرود.

از میدان اتوال که بطرف شانزه لیزه سرازیر شویم در پیاده رو دست چپ بعد از قدری راه پیمائی به پاساژ بزرگی میرسیم که در حوالی و داخل این پاساژ شیک ترین مغازه های اجناس این ناحیه شهر باو پترین هائی که معرف ذوق و سلیقه فرانسوی است قرار دارند.

در مدخل ورود به پاساژ مذکور دست راست کاباره «لیدو» که از مشهورترین کاباره های جهان بوده و شهرت بین المللی دارد واقع است، این کاباره که از گرانترین کاباره های اروپا میباشد دارای عالی ترین برنامه



های هنریست که قسمت اعظم آن توسط خوشگلترین و خوش اندام ترین هنر پیشگان زن اجرا میشود.

در همین قسمت پیادرو بعد از طی مسافتی از مقابل یکی از هتل های معروف پاریس که «کلاریج» نام دارد عبور میکنیم. در این هتل که محل اقامت سرمایه داران است عصرهای یکشنبه تا دوشنبه برقرار است که با اصطلاح موند شیک پاریسی در آن شرکت دارند.

در این مسیر یکی از کافه های بنام خیابان شانزه لیزه که به «کولیزه» موسوم است واقع میباشد، یک قسمت این کافه مانند اکثر کافه های پاریس تا وسط پیاده رو امتداد دارد و نشستن در روی صندلیهای کنار خیابان و تماشای عابرین مخصوصاً عصرهای یکشنبه که زیبا رویان خوش پوش پاریسی در شانزه لیزه بقدم زدن میپردازند خیلی دلپذیر است.

آن طرف خیابان یعنی در پیاده رو سمت راست شانزه لیزه از میدان اتوال چندین موسسه بزرگ بازرگانی از جمله شرکت هوا پیمائی «ارفرانس» و کمپانیهای اتومبیل سازی فرانسه از قبیل «رنو» قرار گرفته اند و در همین طرف داخل پاساژ کوچکی رقصخانه ای بنام «می می پتسون» واقع است که عصر و شب بساط رقص در این محل دایر است.

این رقصخانه با داشتن ظاهر مجلل پاتوق رسمی دختر خانمهایی است که در آن حول و حوش به کارهایی از قبیل پیشخدمتی کافه رستوران، مستخدمی هتل و کلفتی در آپارتمانها اشتغال داشته و به طبقه آنها اصطلاحاً پارسیها «بونیش» میگویند ولی چون در این محل با ظاهر آراسته حضور میابند تشخیص هویت و حرفه واقعی آنها فقط برای صاحب نظران و جوهر شناسان امکان دارد.

در کنج یکی از کوچه های انشعابی شانزه لیزه در مسیر همان پیاده رو کافه رستوران کوچکی بنام «بام بام» قرار دارد که یک وعده گاه ملاقاتی و محل آشنائی ناآشنایان است.

البته اختصاص دادن این کافه رستوران به جایگاه برقراری تماسهای احساساتی در شهری مانند پاریس بی اساس است زیرا در کلیه کافه ها، رستورانها، بارکها گردشگاههای این شهر حتی در راهروهای زیرزمینی ایستگاههای مترو و کناره های رودخانه سن بساط عشق و دلدادگی با عالی ترین نوع ملکوتی خود از راز و نیازهای عاشقانه گرفته تا بوس و کنار مستانه دایر است.

در روی صندلیهای سینما و تئاتر یا نیمکت های کنار خیابان و باغهای عمومی حتی در داخل اتوبوس و مترو در

این شهر دایما با چنین تابلوهای جاندار و هوس انگیزی که حکایت از روحیه آزاد و عاشق مسلک پاریسیها می کند رو برو می شویم و ساکنین پاریس هم آنقدر به دیدن این گونه مناظر و مزایا در گوشه و کنار شهر عادت دارند که موضوع برای آنها کاملا عادی جلوه می کند

در تمام کوچه پس کوچه های خیابان شانزده لیزه صدها بارو اماکن تفریحی و هتل های مخصوصی که اطاقها فقط برای چند ساعت کرایه میدهند موجود میباشد و چون این خیابان محل رفت و آمد و گردشگاه اکثر خارجیسان و فرانسویهای پولدار است اداره کنندگان محل های مزبور دارای عایدات سرشاری هستند.

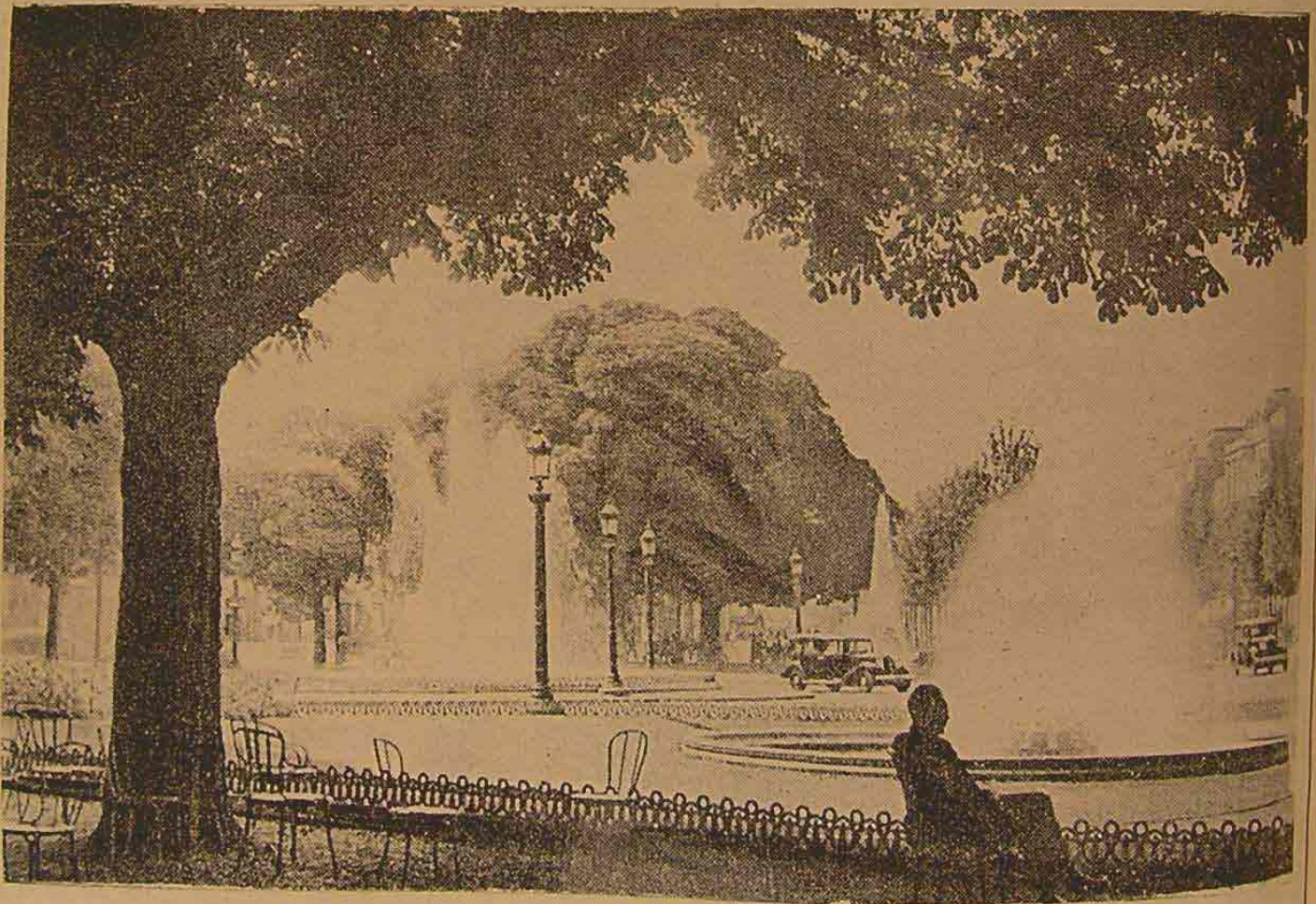
پس از طی قسمت اول خیابان شانزده لیزه همانطور که ذکر شد به «روند» -

پوان» وارد میشویم، در سمت راست این محل خیابان کوتاهی است که در دو طرف آن دو بنای قدیمی که یکی به قصر بزرگ «گرانده پاله» و دیگری به قصر کوچک «بتیت پاله» موسوم هستند قرار دارند، این دو قصر که در ردیف ساختمانهای تاریخی پایتخت فرانسه بشمار میروند اکنون تبدیل به موزه گردیده و در طول سال اکثر نمایشگاههای پاریس از قبیل اکسپوزیسیون های مربوط به مدل های جدید اتومبیل در این بناها دایر میشوند.

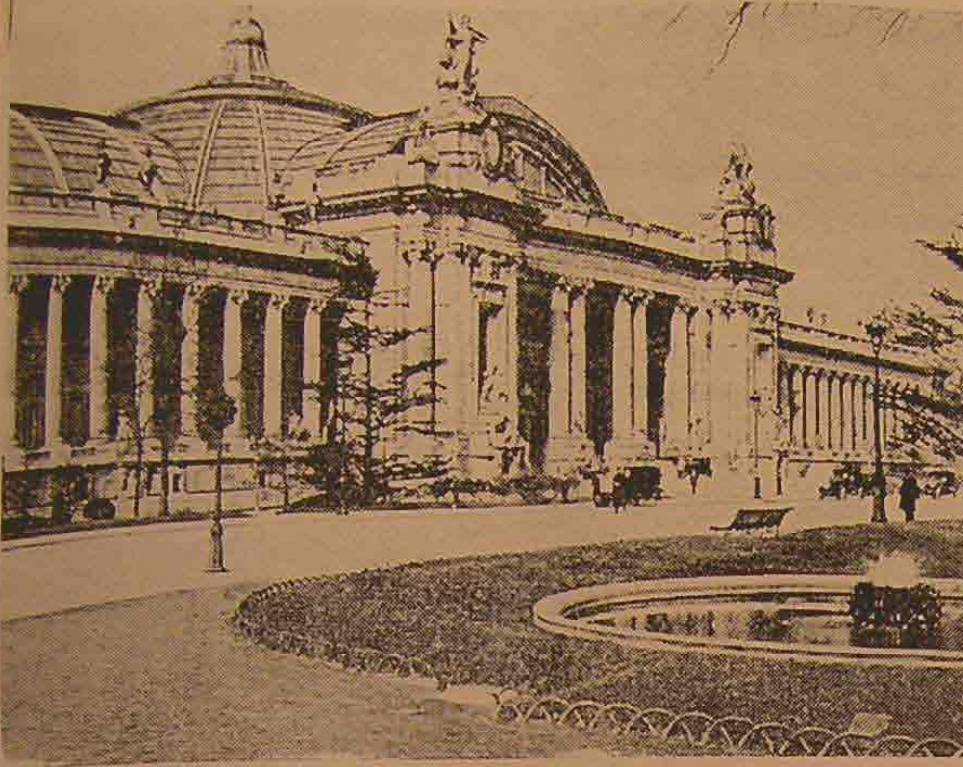
بعد از عبور از این خیابان به پل بزرگی در روی رودخانه سن میرسیم که پل الکساندر سوم نام داشته و از زیباترین پل های این رودخانه در پاریس است و دارای چراغهای سنگین پایه دار و مجسمه های غول بیکر میباشد. در آن طرف پل محوطه وسیعی است

که رو بروی آن بنای با عظمت «انوالید» که مدفن سرداران بزرگ فرانسه است قرار دارد، در سال ۱۸۴۰ جسد متلاشی شده ناپلئون مرد تاریخی فرانسه از جزیره سنت هلن به این محل آورده شده و مدفون گردیده و از آن تاریخ تا کنون روزانه صدها فرانسوی و توریست خارجی در انوالید از مقبره ناپلئون که بطرز جالبی ساخته شده است و همچنین از موزه سلاحهایی که این امپراطور در جنگهای متعدد خود بکار میبرد و همانطور نگاهداری میشود بازدید بعمل میآورند.

در سمت چپ محوطه انوالید عمارت مدرن کار هوایی پاریس است که کلیه شرکت های هواپیمایی بین المللی در این محل دارای تشکیلات مسافربری بوده و مسافرین هوایی را از آنجا برای پرواز به یکی از دو فرودگاه پاریس



«روند پوان» شانزده لیزه که حد فاصل دو قسمت این خیابان معروف است.



قصر مجلل «گراند پالاس» در پاریس

اعزام میدارند و مسافرینی هم که از خارج برسیده هواپیما به پاریس وارد میگردند با اتوکارهای مخصوص به این مکان آورده شده و از آنجا متفرق میشوند.

حال دوباره به روندپوان شانزه-لیزه برمیگردیم، در زاویه ای که خیابان شانزه لیزه با جهت خیابانیکه در آن دو قصر بزرگ و کوچک قرار داشته و به پل الکساندر سوم منتهی میگردد خیابان دیگری که خیابان «مونتنی» نامیده میشود وجود دارد، این خیابان که معمولاً يك توریست نا آشنا کمتر به آن توجه دارد یکی از خیابانهای مهم پاریس است که در آن بزرگترین و معروفترین موسسات مدسازی پاریس از جمله دو موسسه «کریستیان دیور» و «ژاک فات» واقع هستند.

در این دو موسسه که شریان حیوانی الکان ترین و شیک پوش ترین خانمهای دنیا در اختیار آنهاست و قبله گاه دختران حرا در اکناف عالم بشمار می رود صدها مانکن که از خوش قواره ترین دختران پاریسی و سایر نقاط جمع آوری شده اند کار می کنند و هنگام غروب که این مانکن ها از کارگاههای خود مرخص می شوند اغلب به کافه های خیابان مونتنی برای صرف شیر و قهوه یا آپرتیف وارد می شوند که اگر شانس شما یاری کرد که در این کافه ها در چنین مواقعی با آنها برخورد نموده و در صورت امکان افتخار آشنایی آنان را حاصل کنید یقین بدانید در شمار خوشبخت ترین مردم دنیا به حساب خواهید آمد.

طرز زندگی مانکن ها در مدت محدودی که اجیر این موسسات بزرگ هستند از جهات مختلف تابع شرایط و مقررات خاصی است بدین معنی برای اینکه زیبایی اندام آنان لطمه وارد نشده و اندازه های اعضا حساسه بدن آنها که از نظر قالب مد نهایت اهمیت را داشته و حتی يك سانتیمتر کم و زیاد شدن ممکن است مصیبت بزرگی را برای

دنیا مد بیار آورد تغییراتی حاصل نکند زندگی مانکن ها در کنترل دائمی موسسه مربوطه می باشد.

این کنترل در درجه اول شامل وقت در رژیم غذایی است بطوری که مانکن ها ناگزیرند از نظر کمیت اطعمه و اشربه خود را به میزانی که از طرف پزشکان مخصوص این موسسات اجازه داده میشود میل نمایند و در درجه دوم این کنترل بچگونگی زندگی خصوصی و کیفیات روحی آنها مربوط می شود زیرا طبیعی است که شرکت در ماجرا های حاد عاشقانه و افراط در برخی عملیات صدماتی از نظر جسمی به این گروه ممکن است وارد آورد.

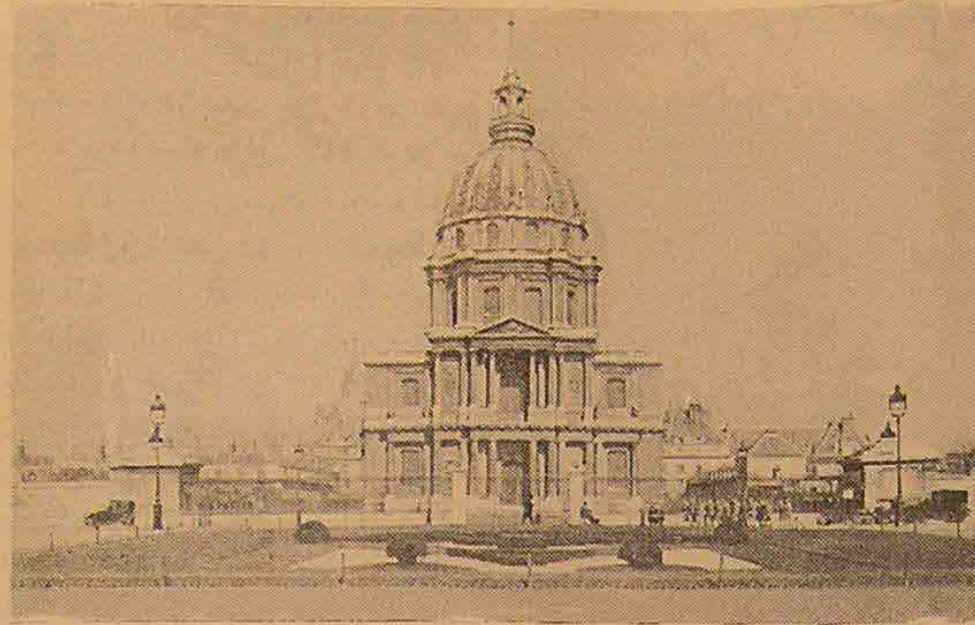
در هر حال بعلمت وجود این سختگیرها و سیستم ریاضت مآبی که طبعاً با مزاج این علمای مخدرات مخصوصاً اگر پاریسی باشند سازگار نیست، مدت خدمت مانکن ها در موسسات مداز سه الی پنج سال تجاوز نمیکند و پس از آن عده که از راه عایدات مستقیم و غیر مستقیم سرمایه قابل توجهی اندوخته اند با اتکاء بسوابق مشعشع خود شغل های

دیگری در زمینه های مختلف هنری که درآمدهای زیادی داشته باشد انتخاب میکنند.

البته مرادف کار جدید بوته امین گیری پرداخته و جبران مافات را از لحاظ جسمی و روحی مینمایند!

عده ای از خانمهای سرمایه دار که در نقاط مختلف گیتی اقامت دارند در ریف مشتریان دائمی سالنهای مد پاریس و سرشناس ترین و مشهورترین آنها مشتری دو موسسه مذکور میباشند و حتی اکثر آنها دارای مانکن های شخصی به قد و قواره خود هستند که لباس های درخواستی با پرو روی این مانکن ها دوخته شده و جهت آنان ارسال میگردد و تا آنجا که شایع است چند تن از خانمهای ایرانی مقیم تهران که در شیک پوشی سرآمد اقران خود میباشند لباسهای خود را به این موسسات سفارش می دهند.

آقایان ژاک فات و کریستیان دیور مدیران سالخورده دو موسسه مهم مد پاریس متأسفانه در سالهای اخیر



دارفانی را وداع گفته اند و اینک موسسات مزبور تحت نظر هیئت مدیره‌ای از مدشناسان با قیمومیت وارنرین آنان طبق وصیت نامه فوت شدگان اداره می‌گردد و دولت فرانسه هم که از وجود اینگونه موسسات در پاریس استفاده زیادی برده و یکی از منابع مهم درآمد ارزی او بشمار میرود برای ادامه کار این دو بنگاه مساعدت‌های لازمه را بعمل می‌آورد.

اخیر جنجال بزرگی از طرف صاحبان کارخانجات نساجی و پارچه‌بافی فرانسه علیه موسسه کریستیان دیور برپا گردیده است که غیرمستقیم این هیاهو بوسیله ژاک فات و سایر بنگاهها و سالونهای مد که با یکدیگر رقابت‌های سرسختانه‌ای دارند تقویت می‌شود.

باطن امر کاملاً روشن است زیرا موسسه کریستیان دیور مبتکر انحصاری مدهای کیسه‌ای، خمیره‌ای و ذوزنقه‌ایست که در دنیا طرفداران و هواخواهان برونیا قرضی پیدا کرده است.

در این مدل‌ها اولاً مصرف پارچه چون بر اساس مد کوتاه بنا نهاده شده

«انوالید» که مقبره ناپلئون و سایر سرداران جنگی فرانسه در آنجا واقع هستند

پارچه بافی با مدل‌های جدید فوق‌الذکر است که معمولاً بند بست با طراحان مدل در سالونها و موسسات مدسازی دارند تا مدل‌ها را طوری انتخاب کنند که از نظر کمیت و کیفیت پارچه میزان فروش و ازدیاد درآمد آنها تامین شود.

چنانکه بخاطر داریم چند سال پیش لباس‌های مدل‌دراز در جهان مد عرضه گردید و آنطور که شهرت داشت برای اختراع این مدل که مصرف پارچه را زیادتر می‌کرد زعمای پارچه بافی میلیونها فرانک به موسسات مد رشوه دادند.

اما در ظاهر موضوع مخالفت با مدهای جدیدالظهور کیسه‌ای و ذوزنقه‌ای بطرز جالبی مطرح شده و مخالفین که از استقبال بی‌سابقه این مدل‌ها در سرتاسر جهان کوی هستند برای کوییدن مبتکر جوان و تازه‌کار این طرح او را از نظر اخلاقی مورد حمله قرار داده و بدینوسیله میخواهند از اعتبار و حیثیت او بکاهند.

توضیح اینکه از قرار معلوم مرحوم کریستیان دیور در وصیت نامه خود جوان بیست و چند ساله‌ای که ساکن یکی از

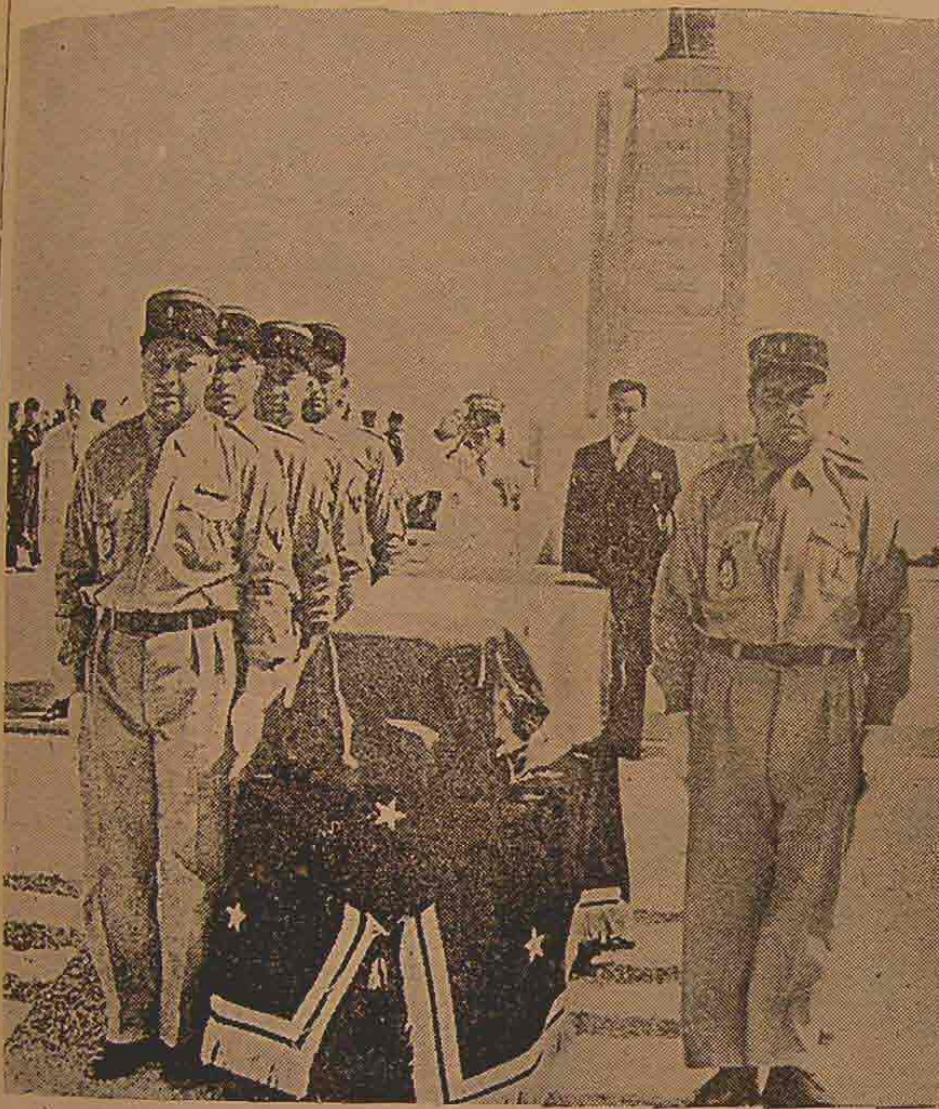
خیلی کم است ثانیاً در آنها بنوع و جنس پارچه اهمیت زیادی نمیدهند بلکه فقط طراحی آن مورد نظر میباشد، بنا بر این با مقدار کمی پارچه‌های ارزان قیمت و خوش طرح میتوان لباس طبق مدل‌های مزبور دوخت.

همین دو موضوع علت اساسی مخالفت شدید تولیدکنندگان صنعت



پل الکساندر سوم که زیباترین پلهای رودخانه سن است

سر باز گمنام راهم بیرون کردند



سر بازان فرانسوی در تونس اخیرا بموجب موافقت نامه ای که بین فرانسه و تونس منعقد شده پایگاههای خود را در آن کشور تخلیه نمودند. در یکی از این پایگاهها بدستور دولت تونس قبر سر باز گمنام فرانسه را هم برچیدند و تابوت سر باز گمنام را طی مراسمی به نقطه دیگری حمل نمودند.

دارد در هر حال دور از خیالی با حقیقت کوئی حسودان و منافقین قدر مسلم آن است که از برکت این آشنائی با هر انگیزه ای که مشروع شده باشد چشم ما یا ظریفین بی طرف و مجالس خصوصی ناماکن و گردشگاههای عمومی در همه جای دنیا حتی در حاشیه پیاده روهای خیابان اسلامبول و لاله زار و سر بل تجریش یا نقاطی از کرانه های دریای خزر مانند بابل و رامسر به جمال بیرون این مد که در پرتو آن آنچنان را آنچنان تر نمایش میدهند روشن میشود.

خمره ای و ذوزنقه ای را به جهانیان عرضه داشته و انقلاب عظیمی در مد سازی بوجود آورده است. ولی مخالفین که بعلمت مشروح در فوق علم مخالفت با این جوان تازه کار را برافراشته اند، انتشار میدهند که رابطه آقای دیور با ایودوسن لورن بهیچوجه ارتباطی با مسائل مربوطه به هنر طراحی و مد سازی نداشته و صرفا یک آشنائی خصوصی بوده است که به موضوع شیفتگی جسمی و علائق روحی بین پیر مردشمت شش ساله و جوان بیست و دو ساله ارتباط

قربهای کوهستان منطقه «ساوا» بوده و در پاریس کسی او را نمیشناسد نام میبرد که میبایست پس از مرگش اداره امور موسسه به او واگذار گردد. آقای دیور در وصیت نامه مینویسد که در سالهای اخیر این جوان روستائی تنها الهام دهنده او در خدمت به جهان مد بوده و کلیه مدلهای سالیانه خود را با ابتکار و مشورت او اختراع کرده است. این خبر مانند توپ در محافل پاریس صدا میکند، صدها خبرنگار و نماینده آژانسهای مطبوعاتی در این باره به تفسیر میپردازند. دولت فرانسه هم چون متوجه میشود که این هیاهو و جنجال از نظر تبلیغاتی برای زنده کردن موسسه ای که صاحبش مرده است ضرورت دارد به آن دامن میزند تا آنجا که برای اجرای متن وصیت نامه نمایندگان رسمی دولت همراه وکیل حقوقی موسسه کرسیان دیور بسراغ این جوان میروند.

جوان مزبور که «ایودوسن لورن» نامیده شده و صاحب کارگاه کوچک نقاشی در زادگاه خود بوده است با صلوات وارد پاریس میشود و در پاسخ استوالات پی در پی خبرنگار آشنائی خود را آقای دیور اعتراف میکند و معلوم میشود که مدیر بزرگترین موسسات مدسازمان جهانی در چند سال اخیر دو ماه تعطیلات تابستانی خود را علی الرسم در قریه کوهستانی که اقامت گاه جوان مزبور بوده است میگذرانده و در همانجا با این جوان با ذوق و هنرمند طرح دوستی و آشنائی ریخته است و چون مهولاد در این روزهای استراحت آقای دیور طراحی مدلهای آینده خود را مینمودند بنابراین در تهیه مدلها ابتکارات این جوان مداخلت داشته است.

بالاخره آقای ایودوسن لورن از برکت آشنائی اتفاقی خود با جناب دیور برادری که بزرگترین موسسات مدتکیه زده و وارث میلیونها ثروت میگردد و همین جوان در سال قبل مدلهای کیسه ای

نگاه‌دلدار

لعلت بخنده پرده گل را در دیده است
آئینه از رخت گل خوردشید چیده است
نظاره تو تازه کند داغ کهنه را
این لاله گوئی از دل آتش چکیده است
اسباب تیره بختی ما دست داده است
تا سر مه ات بگوشه ابر و رسیده است
کار تو نیست چاره درد من ای مسیح
این شیوه را تبسم او آفریده است
ما برق را با آتش غیرت نشانده ایم
سیماب در قلمرو ما آرمیده است
صائب تبریزی

((خرمن عمر))

قصه ما و دوست برد از یاد
شور شیرین و تلخی فرهاد
سرو آزاد من چو بحر آمد
شودش بنده بس دل آزاد
دم غنیمت شمر که باد اجل
خرمن عمر می‌دهد بر باد
تا بکی روز هفته و مه و سال
تا بچند اردی و دی و مرداد
مه بی مهرم آب آذر کسوف
ده که بگذشت آذر و خرداد
دل و دین برده باز ناراضی است
داد از دست ماهرویان داد
دل من دلبر را برفت از دست
جان من جان من ز پا افتاد
جور عشقش کشم که میدانم
سودمند است لطمه استاد
من ز جور تو دیدم آنچه ندید
از هلاکو خلیفه بغداد
سبب پیمان سخت دل بدوزلف
دست دل بست و لب بخنده گشاد
دل زلفش بر آن زنج نگر بست
ریسمان سست شد بچاه افتاد
دل و جان دادمش و گر خواهد
دهمش دین هر آنچه با داد
روزی آگه شوی ز حالت من
که بگویند در رهت جان داد
بلکه گوئی که هاشمی هم رفت
زین جهان کایزدش بیامرزاد
(هاشمی)



ابوالحسن ورزی

باز آمد

ترك دل آفتم و دریای تو انداخته‌ش
چون کبوتر که بجولانگه باز آوردم
موج دروی شد بر جان من سوخته ریخت
هر صدائی که برون از دل ساز آوردم
درد و داغست که حسرت زدگان میدانند
آنچه از گلشن دیداد تو باز آوردم

من بودم و من

باز آ بپر من ای مه‌سیمین تن
آتش بدل من از غم هجر مزین
کانکس که ترا چوبت پرستیدم
من بودم و من بودم و من لبیب

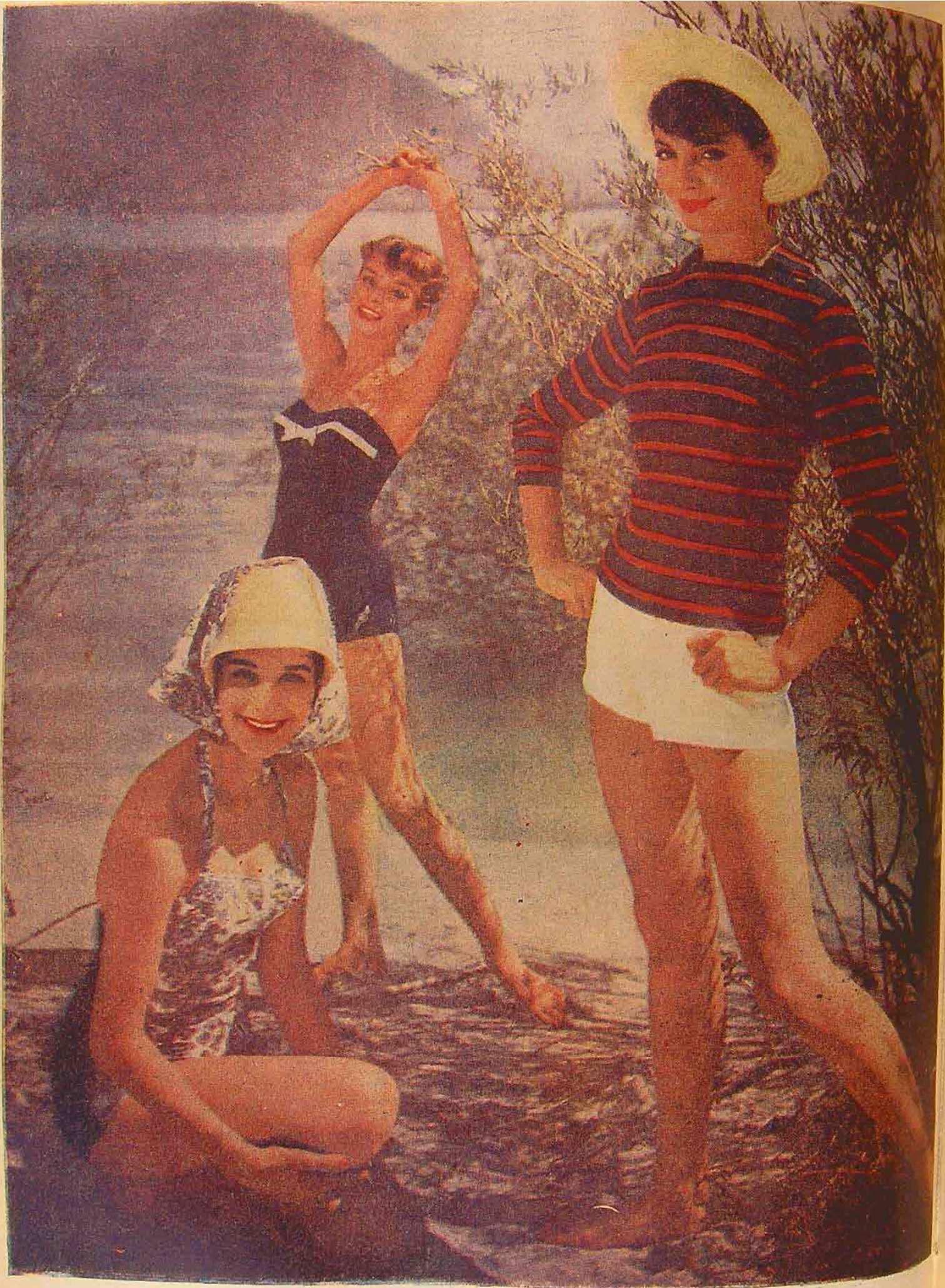
باز بر خاک درت روی نیاز آوردم
آن دلی را که شکستی بتو باز آوردم
کوته از ناز مکن دست تمنائی را
که دلی را شکستی بشو باز آوردم
بسکه در چشم تو خیره نسگاه هوسم
نگه گرم ترا بر سر ناز آوردم
دامن اشکی و افسانه جانسوز غمی است
آنچه از خلوت شبهای دراز آوردم
بر در معبد خورشید بطاعب نروم
من که در میکده عشق نماز آوردم
همچو مهتاب نظر گاه همه عالم شد
شمع عشقی که بخلوتگه راز آوردم



آخرین نفس گرم تابستان

تابستان به نیمه رسیده ولی گرمای هوا هنوز دست بردار نیست. گرمای امسال مخصوصاً در اروپا سخت و طاقت فرساشده و جمعیتی که در شهرهای ساحلی و پلاژهای متعدد فرانسه و ایتالیا موج میزنند از هر سال دیگری بیشتر است.

در این میان مانکن های زیبای پاریس که شرح زندگی آنها را بتفصیل در سلسله مقالات سفر اروپا مطالعه می کنید از فرصت استفاده کرده و با نمایش مدهای تازه کنار دریا چشمهارا خیره میکنند. امسال بر اثر هجوم عدهای از «شکارچیان» کمپانیهای فیام برداری آمریکا باروبا عدهای از مانکن های پاریس راه هالیوود را در پیش گرفته اند وای فرانسوی هاهم عدهای از دختران زیبای آمریکائی را در سواحل جنوبی فرانسه بدام انداخته اند و بدیهی است چیزی که عوض دارد گله ندارد.



سه مانکن زیبای پاریسی «ژاکلین» و «فرانسواز» و «ماریان هولم» که با استعداد کمپانیهای فیلمبرداری آمریکا در آمده و عازم هالیوود شده‌اند.



سرگذشت من حیرت آراست

خلاصه قسمت قبل:

سرهنگ (سیرس) امریکائی وابسته دریائی سفارت کبرای آمریکا در روسیه می گوید شبی که هوای شهر لندن مه آلود بود از منزل دوست خود که آنجا میهمان بودم خارج شدم و در مه راه کم کردم و مدتی حیران بودم تا اینکه دری باز شد و من برای نشانی گرفتن منزل خود وارد خانه مزبور گردیدم و غیر از یک نوکر روسی کسی را نیافتم و او مرا با طاق پذیرائی برد و در آنجا، پشت پاراوان، دیدم یک مرد جوان انگلیسی، که روی صندلی راحتی نشسته، مرده است.

دلم بر او سوخت اما بزودی متوجه شدم که خود من؛ گرفتار یک وضع شبهه آور گردیده ام و اگر کسی مرا در آنجا ببیند ممکن است که برای حیثیت من خوب نباشد.

با توجه باین که نوکر روسی مرا دید و خود او مرا وارد طاق پذیرائی کرد، و نیز با توجه با سم و رسم من، هیچ قاضی تحقیق مرا متهم بقتل آن جوان انگلیسی نمی نمود اما باز حضور من، در آنجا، ممکن بود تولید شبهه نماید و لحظه ای ب فکر افتادم که خوب است مرده را بگذارم و بروم.

ولی بعد از آن بخود گفتم چون امشب قضا و قدر خواسته که من یگانه شاهد این قتل باشم باید کاری بکنم که مجریان قانون بوسیله شهادت من چگونگی این قتل را معلوم کنند و قاتل را کشف نمایند.

من یک لحظه هم فکر نکردم که آن جوان خودکشی کرده زیرا کسی که خودکشی میکند قیافه اش آنطور آثار ترس را نشان نیندهد و بعد از این که

بنا بر این، از مرگ آن جوان انگلیسی وحشت نداشتم ولی نحوه مرگ او، مرا نگران کرده بود و با اینکه میدانستم مرده، مثل کسی که از خود رفع تکلیف بکند که میباید بعد مسئول شود، نبض او را گرفتم و دکمه پیراهن شب نشینی و سفید او را کشودم و دست را روی قلبش نهادم و دست من بیک زخم خورد و وقتی دست را از درون پیراهنش خارج کردم دیدم خون آلود می باشد.

احساس و نبود زخم مزبور سبب شد که من پیراهن آن جوان را معاینه کنم و دیدم روی پیراهن شب نشینی او، شکافی کوچک با اندازه عبور یک تیغه قلم تراش بوجود آمده ولی معلوم می شود قلم تراش یا تیغه ای که آن شکاف را روی پیراهن بوجود آورده، و آن نگاه بسینه رسیده و در گوشت و در استخوان فرو رفته، بقدری طولانی بوده که بقلب و اصل شده و جوان را کشته است.

چون آن مرد انگلیسی جوان بود و قیافه اش اثر وحشت را نشان میداد

مرد مزبور جوانی بود انگلیسی دارای موهای طلائی و صورت سرخ متمایل به تیرگی و سر را به پشتی نیمکت راحتی تکیه داده بود و من به محض اینکه چشمها و دهان و اندام بی حرکت او را دیدم فهمیدم که روح در بدن ندارد و مرده است.

در لحظه اول من بقدری از مشاهده آن جوان که مرده بود حیرت کردم که نتوانستم کاری بکنم و بعد بنظاره او پرداختم و متوجه شدم که جوان مزبور بمرک طبیعی نموده زیرا کسی که بمرک طبیعی می میرد چهره اش بآن شکل در نیامد و دریافتم که آن جوان قبل از آنکه ببرد قیافه عبوس مرگ را دیده و بر اثر دیدن قیافه مرگ است که چهره خود او، آن وضع را پیدا کرد.

من بقدری اطمینان داشتم که آن جوان را کشته اند که چه و راست را می نگریم که بدانم با چه وسیله کشته شده و گاهی نظریه عقب میانداختم که خطری متوجه من نشود ولی در خانه سکوت کامل برقرار بود.

من چون در جنگ روسیه و ژاپون در شرق اقصی بودم و موقع قتل عام بندر (پورت آرتور) در آن بندر حضور داشتم بسیاری از اموات و مقتولین را دیده ام و مشاهده یک مرده یا مقتول مرا نمی ترساند.

از آن گذشته مادریا بیمایان، در دوره هر آنقدر در دریا حوادث عجیب و ناگوار می بینیم که مرگ، در قبال آنها کوچک است.

سلاح خود را بکار برد، نمی تواند آن را از خود دور نماید .
 یقین داشتم که جوان بدبخت را کشته اند و اگر تحقیق میکردم که در آن خانه چه کسانی هستند، یا قبل از ورود من چه کسانی بودند، می توانستم راجع به قاتل حدس بزنم .
 تنها کسی که من هنگام ورود به خانه مزبور دیدم مردی بود که باشتاب از خانه دور شد .
 من نتوانستم درست آن مرد را ببینم و همین قدر فهمیدم که جوان است و لباس شب نشینی در بردارد .

بعد هم که وارد خانه شدم، نوکر روسی را دیدم و اگر نوکر همدست قاتل نباشد، (که بمناسبت سادگسی او این فرض بعید است) نوکر مانند من ، مردی بیگناه بشمار می آید .
 نوکر روسی بمن گفته بود که در آن خانه يك شاهزاده خانم روسی هست و نظر باین که نوکر، از طبقه فوقانی پائین نیامد من فکر کردم که نزد آن خانم در طبقه بالا است یا این که شاهزاده خانم روسی مانند آن جوان که لباس شب نشینی در برداشت از منزل گریخته است .

در هر حال تکلیف من این بود که در آن خانه جستجو کنم و شاهزاده خانم را که ناگزیر صاحب خانه است بیابم .
 قدری اطراف را وارسی کردم که شاید آلت قتل بدست بیاید و چیزی نیافتم و از اطاق پذیرائی خارج و وارد راهرو شدم و بطرف اطاق غذاخوری رفتم .
 هنوز یگانه شمع اطاق غذاخوری می سوخت و قدری از رومیزی رازوشن میکرد .
 من به میز غذاخوری نزدیک شدم و شمع را برداشتم و بلند کردم تا این که روشنائی آن ، به سایر نقاط اطاق که تاریک بود بتابد .

نمیدانم ، آیا اعصاب من بقدری متزلزل بود که دیگر هیچ چیز در من اثر نمی کرد یا این که برآستی نمیترسمیدم و در هر حال ، وقتی نور شمع به شخصی که روی زمین ، جلوی پای من افتاده بود تابید، من نه فریاد زدم و نه يك گام، عقب رفتم .

مقابل پای من ، زنی بسیار زیبا ، به پشت افتاده، دودست او، از دو طرف دراز شده بود و وقتی شعله شمع میلرزید، تصور می شد که چهره اش تکان می خورد ولی من ، می فهمیدم که مرده است .
 روی سینه زن ، يك سینه ریز الماس مانند صدها ستاره در روشنائی شمع میدرخشند، و با این که من هنوز نمیتوانستم آن زن چگونه مرده، حدس میزدم که او را هم مانند جوان انگلیسی کشته اند .
 در حالی که شمع را بيك دست گرفته بودم نزدیک زن ، نشستم که بتوانم صورتش را از نزدیک ببینم و همین که صورتش را دیدم فهمیدم که شاهزاده خانم روسی خود است .

دست را روی سینه اش گذاشتم و دست من به زخمی شبیه به زخم سینه جوان انگلیسی خورد .

قیافه زن ، مخلوطی از نژاد اسلاو و نژاد یهودی بود و چشمها و ابروها و کیسوانی سیاه داشت و موهایش از فرط



میاهی در روشنائی شمع، آبی بنظر میرسید.
با این که مرده بود رنگ سفید مات چهره و سینه و بازوها نشان میداد که آن زن یکی از قشنگترین و گیرندترین زن های انگلستان بوده و من حیرت میکردم چطور، قاتل توانسته، کارد باریک خود را در سینه زنی بآن جمال و گیرندگی فرو کند.

چون شمعی که در دست داشتم بانها میرسید خواستم باشعله آن یک شمع دیگر را روشن نمایم ولی دستم طوری میلرزید که نمیتوانستم دو فقیله را بهم نزدیک نمایم و در حالی که سعی میکردم شمع دیگر روشن شود، صدای بانئی که از بله کان فرود میآمد بگوشم رسید و مردی وارد اطلاق شد.
اگر قیافه من در تاریکی قرار نگرفته بود آن مرد از مشاهده رخسار من وحشت میکرد زیرا من می فهمیدم که رنگ از صورتم پریده است زیرا هنگامی که که صدای پا را شنیدم فکر کردم مردی که از بله کان عمارت فرود میآید قاتل شاهزاده خانم روسی و جوان انگلیسی است ولی وقتی نظر بسوی آن شخص انداختم دیدم که نوکر روسی می باشد و رخسارش غیر از حیرت، اثری دیگر را نشان نمیداد.

من بطرف او رفتم و دستش را گرفتم و تکان دادم و قبل از اینکه حرفی بزنم مرد روسی گفت شاهزاده خانم این جا نیست و رفته است و همه رفته اند.

گفتم چه کسانی رفته اند؟ نوکر روسی گفت شاهزاده خانم و دو مرد انگلیسی.

من دست او را تکان دادم و گفتم اسم آن دو مرد انگلیسی چه بود؟
مرد روسی از سؤال من فهمید که جواب او بسیار اهمیت دارد و یکمرتبه متوحش شد و گفت من آنها را نمی شناسم برای اینکه این دو نفر را ندیده بودم و امشب نخستین شبی است که آنها

را مشاهده کردم.

من فهمیدم که نباید طوری سؤال کرد که وی مضطرب شود و پرسیدم از چه موقع آنها اینجا بودند و چه وقت رفتند؟

نوکر روسی بطرف اطلاق پذیردائی اشاره کرد و گفت یکی از آنها در سالون نشسته بود و با شاهزاده خانم صحبت میکرد و دیگری آمد و وارد سالون شد و من برای آنها قهوه بردم و آنگاه شاهزاده خانم از سالون خارج شد و باین اطلاق (اطاق غذا خوری را می گفت) آمد و پشت میز نشست و آن دو انگلیسی در سالون مشغول صحبت بودند و چون امروز، روز جشن ماروسی ها است من امروز، قدری شراب نوشیدم و زیر پله کان خوابم برد و معذرت میخواهم از اینکه خوابیدم و وقتی بیدار شدم دیدم که شما مقابل من ایستاده اید و اینک می بینم که شاهزاده خانم و آن دو انگلیسی رفته اند.

از بیان مرد روسی معلوم بود که راست میگوید و من متوجه شدم که وی که بعد از بیدار شدن ناگهانی ترسید اینک نمی ترسد.

معلوم میشود که ترس وی، ناشی از این بود که من یک مرتبه او را بیدار بیدار کردم و حالا فقط از غیبت شاهزاده خانم و دو انگلیسی متحیر است.

گفتم آیا شما اسم این دو مرد انگلیسی را میدانید؟ وقتی آنها وارد این خانه شدند بچه نام خود را معرفی کردند و شما، چطور ورود آنها را با اطلاع شاهزاده خانم رسانیدید؟

از این حرف صورت مرد روسی شکفت و به شتاب وارد اطلاق پذیردائی شد و دیدم که بدون توجه به پاراوان؛ طول سالون را طی کرد و به جائی رسید که یک پیانو آنجا دیده میشد و روی پیانو از درون یک سینی دو کارت ویزیت برداشت و نزد من آورد من آن دو کارت ویزیت را از دست نوکر روسی گرفتم و خواندم...

سرهنگ سیرس امریکائی که تا آن موقع مشغول صحبت بود سکوت کرد و نظری به حاضرین انداخت که ببیند اثر صحبت او در آنها چیست؟
سر (آندریو) گفت دنباله واقعه را بگوئید. سرهنگ (سیرس) گفت:

من دو کارت ویزیت را خواندم و دیدم که هر دو از یک خانواده هستند یعنی یک نام فامیلی دارند و معلوم شد که برادرند یکی از آنها را شما، آقایان، می شناسید و همان جهانگرد است که اکنون یکی از آقایان در اینجا راجع به مراجعت او از افریقا صحبت میکرد و بنام (چیت نی) خوانده میشود و دیگری برادر، (آرنولد-چیت نی) بود.

آنهائی که اظهارات سرهنگ (سیرس) را می شنیدند طوری از این حرف حیرت کردند که مثل اینکه زمین زیر پای آنها شکافت.

سر (آندریو) گفت این موضوع غیر ممکن است برای اینکه (چیت نی) دیروز از افریقا مراجعت کرد و روزنامه های عصر خبر ورود او را دادند...

سرهنگ (سیرس) امریکائی گفت آقایان شما درست میگوئید و (چیت نی) دیروز از افریقا آمد و من دیشب جنازه او را در منزل شاهزاده خانم روسی یافتم.

یکی از حضار که جوان تر از دیگران بود گفت آقای سرهنگ (سیرس) شما میگوئید که نوکر روسی بدست شما دو کارت ویزیت از دو برادر داد و چطور شما دریافتید شخصی که کشته شده همان است که دیروز از افریقا آمد.

سرهنگ (سیرس) صبر کرد تا اینکه سکوت برقرار شد و بعد گفت بعد از این که کارت ویزیت ها بدست من رسید من وارد سالون شدم و خود را پشت پاراوان رسانیدم و جیب های مرده را تفتیش کردم و دیدم در جیب او کارت ویزیت هائی بنام (چیت نی) هست.

از آن گذشته رنگ تیره و آفتاب خورده اش نشان میداد که از یک منطقه

پنج قلوهای هنرمند



تا بحال درباره پنج قلوهای کانادایی هزاران مقاله و داستان در مطبوعات جهان منتشر شده است، ولی کمتر کسی از پنج قلوهای آرژانتینی خبر دارد، پنج قلوهای آرژانتینی دوسرو سه دختر هستند که اخیرا با حقوق کزافی برای شرکت در برنامه های تلویزیونی استخدام شده اند.

گر مسیر آمده، ولدا فهمیدم که وی (چیت نی) می باشد و آن که گریخته (آرنولد چیت نی) برادر کوچکتر است. من طوری مشغول جستجوی محتویات جیب های (چیت نی) بودم که متوجه نشدم که نوکر روسی وارد اطاق گردید و صدای او مرا متوجه این موضوع کرد و وقتی رو برگردانیدم دیدم که وی با وحشتی که زخور ترحم بود آن مرده را مینگرد و بعد یک مرتبه فریادی زد و بطرف درب خانه گریخت.

معلوم است که این حرکت نوکر روسی ناشی از وحشت و جنون بود و وی نمی باید این کار را بکند ولی افراد ساده و نیک نفس وقتی خود را مواجه با فاجعه ای می بینند نمی توانند خون سردی خویش را حفظ نمایند.

من عقب او دویدم که نگذارم از منزل خارج شود برای اینکه میخواستم بوسیله وی راجع به شاهزاده خانم روسی توضیحاتی کسب نمایم ولی او چنان میگریخت که تصور می شد قاتلی وی را تعقیب میکنند که او را هم به قتل برساند.

نوکر روسی از خانه خارج شد و وارد خیابان گردید و من هم در عقب وی از منزل خارج شدم و در خیابان پیروی کردم و مرتب او را صدا می کردم ولی وی توقف نمی نمود.

چون او سریع تر از من میا وید برای این که می ترسید. من دیگر صدای بادی را نشنیدم یا این که نظر باینکه توقف کرد نتوانستم صدای پایش را بشنوم.

دو سه مرتبه او را صدا زدم و جوابی دریافت نکردم و چون توقف من در خیابان بی فایده بود خواستم برگردم. خوب بخاطر من می آید قبل از اینکه عزیمت بساز گشت کنم صدای موسیقی مجارستانی را شنیدم و این همان موسیقی بود که قبل از ورود بآن خانه شنیده شده بود.

بخودی خود بسته شد یعنی وزش باد آن را بست.

من تصور نمیکنم که در آن شب باد میوزید زیرا اگر دیشب باد می آمد ما را متفرق میکرد، و در هر حال هر قدر من بیشتر برای یافتن آن خانه جدید کردم کمتر آن را یافتم.

مرتب اول که من آن خانه را یافتم وارد خانه شدم قصدم فقط این بود که برای یافتن راه خود کمکی از صاحب خانه بگیرم.

ولی در آن موقع يك وظیفه بزرگ وجدانی مرا وارد میکرد که آن خانه را پیدا کنم چون میدانستم در آن منزل يك زن و مرد کشته شده اند.

چون خود را مجبور میدیدیم که هر طور هست خانه مزبور را پیدا کنیم شروع به فریاد زدن کردیم.

آنقدر فریاد زدیم تا این که يك پلیس که فانوسی در دست داشت مرا پیدا

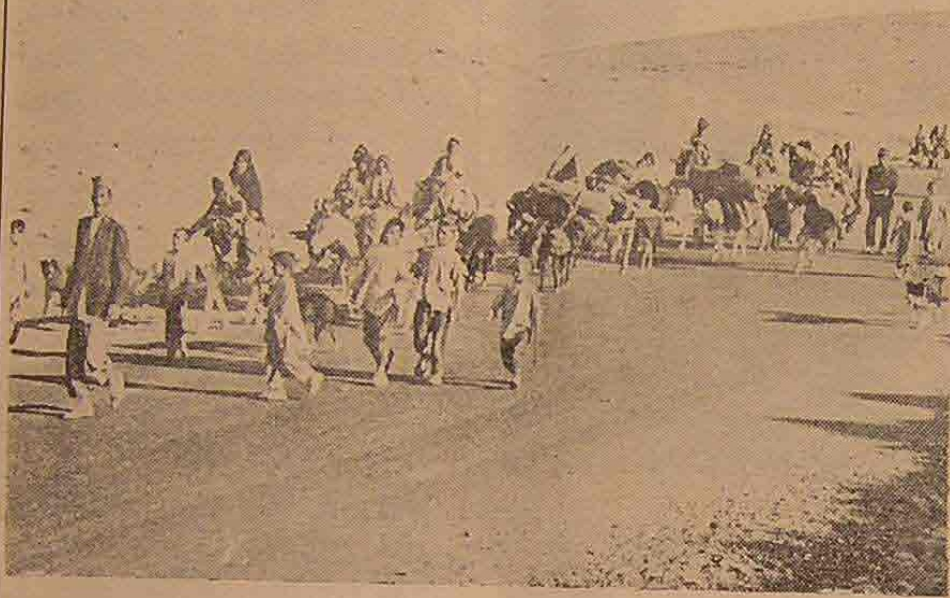
موسیقی مزبور به تصور من راهنمایی خوب بود که مرا بطرف خانه ای که از آنجا خارج شده بودم هدایت میکرد ولی وقتی مراجعت کردم هر قدر جستجو نمودم آن خانه را نیافتم.

بیش از ده مرتبه در صد در آمدم که بوسیله كلك گرفتن از حس لامسه جهات یابی کنم و فکر کردم که آیا خانه ای که من وارد آن شدم طرف راست خیابان بود یا در طرف چپ خیابان ولی نمیتوانستم این موضوع را کشف نمایم.

گاهی دستم بدیواری می خورد ولی آن خانه نبود و گاهی دست من فقط مه متراکم را لمس میکرد

من نمیدانم که آیا هنگام خروج از آن خانه، از روی پرتی حواس، در را بستم یا این که در، بعد از خروج من

از هکس های مناظر ایران



کوچ ایلات در جنوب ایران

دولت روسیه بوده و به عللی که معلوم نیست در این اواخر خود دولت روسیه او را رانده بطوری که امروز دیگر در دستگاه دولت روسیه دارای نفوذ و حقوقی نیست.

از آن موقع این زن با وسائل موقتی و با استفاده از زیبایی خود، زندگی میکند و جوانهای پولدار و زیبا پرست را بدام میدارد و همین که بقدر کافی آنها را دوشید رهاشان می- نماید و دیگری را می چسبید.

پدر بعد از اینکه اطلاعات مزبور را کسب کرد به پسرش گفت که ازدواج تو با این زن صلاح نیست زیرا سوابق این زن تیره می باشد.

(چیت نی) این حرف را نپذیرفت و گویا خود آن زن، بوی گفته بود که هرگاه اتهاماتی علیه او گفته شود نپذیرد.

منزل پدر مراجعت نکرد و اکنون نه پدرش میدانند که وی در کجاست و نه پلیس.

بعد مامور مزبور بمن گفت در اداره پلیس همه میدانستند که (چیت نی) این شاهزاده خانم روسی را دوست میدارد. این عشق شش سال قبل شروع شد. (چیت نی) جوان طوری فریفته شاهزاده خانم روسی گردید که خواست با او ازدواج کند.

پدر (چیت نی) وقتی از این موضوع مطلع شد برای اینکه از سوابق شاهزاده خانم روسی مطلع شود به پلیس مراجعه کرد و جریان واقعه را برای پلیس حکایت کرد و سوابق آن زن را خواست.

پلیس به پدر (چیت نی) گفت که این شاهزاده خانم که بنام (زولنا) خوانده می شود در گذشته جاسوس

کرد و گفت برای چه کمک میخواهید چه اتفاق برای شما افتاده است. گفتم اتفاقی که برای من افتاده محتاج شرحی مفصل است و در همین خیابان در یکی از خانه ها دو قتل و قویق یافته و من بر حسب تصادف این دو قتل را کشف کرده ام ولی اینک بر اثر مه نمیدانم که خانه مزبور کجاست.

پاسبان گفت آیا ممکن است به کلانتری بیایید و در آنجا مشاهدات خود را بگوئید!

گفتم بلی و با کمک پاسبان به کلانتری رفتیم و من آنچه در خانه شاهزاده خانم روسی دیده بودم برای صاحب منصبان پلیس که آنجا بودند نقل کردم و خود را هم معرفی نمودم ولی نتوانستم در آن خانه، طوری نشانی بدهم که پلیس، فوری آن را پیدا کند.

بیست نفر از پاسبانان مامور شدند که بروند و آن خانه را پیدا کنند و یکی از صاحب منصبان پلیس هم به منزل پدر (چیت نی) که او را می شناختند رفت و بمن گفتند که شما بروید ولی اگر عازم مسافرت هستید خواهشمندیم فردا و پس فردا مسافرت خودتان را بتاخیر بیندازید که در صورت لزوم بتوانیم با از توضیحات شما استفاده کنیم.

یک پاسبان از کلانتری با من براه افتاد زیرا من نمیتوانستم در وسط مه مهمانخانه ای را که محل سکونت من بود بیابم و او مرا به مهمانخانه رسانید و مراجعت کرد.

امروز بعد از ظهر یکی از مامورین پلیس در مهمانخانه نزد من آمد و گفت تا امروز ظهر، مادر آن منطقه مشغول یافتن خانه مزبور بودیم و بواسطه وجود مه آن را پیدا نکردیم ولی چون بعد از ساعت دوازده ظهر، مه برطرف شد خانه مکشوف گردید.

مامور مزبور می گفت که شب قبل بعد از اینکه (آرنولد چیت نی) برادر خود و شاهزاده خانم روسی را کشت به

پدر (چیت نی) وقتی مشاهده کرد که پسر او اصرار دارد با زنی ازدواج کند که بدنام است وصیت نامه خود را تغییر داد و تمام دارائی خود را بعد از مرگ به پسر کوچکش (آرنولد چیت نی) بخشید.

(چیت نی) بعد از اینکه از ارت پدر محروم شد، متوجه گردید که نمی تواند با شاهزاده خانم (زولنا) ازدواج کند.

و چون نمیتوانست که دور از او زندگی نماید برای اکتشاف عازم آفریقا گردید.

مدت هیجده ماه هیچ نامه و خبر از (چیت نی) نرسید و دو مرتبه شهرت دادند که وی در آفریقا بر اثر ابتلا به تب زرد فوت کرده است.

شایعه فوت (چیت نی) برادر جوان را وارث منحصر بفرد پدر کرد و برادر جوان بامید تحصیل ثروت، بعد از مرگ پدر شروع به استقرار نمود و مبلغی در حدود ده هزار لیره از رباخواران وام گرفت.

این موضوع خیلی درخور اهمیت است برای این که پلیس عقیده دارد آنچه سبب شد که (آرنولد چیت نی) برادر خود را بقتل برساند وام های او بود.

زیرا بعد از این که (چیت نی) مراجعت کرد در رباخواران متوجه شدند که برادر بزرگ نمرده و مدتی از انگلستان دور بوده پیش بینی کردند که مسکن است پدر، یک مرتبه دیگر وصیت نامن خود را تغییر دهد و سهم برادر بزرگ را باو ببخشد و برادر کوچک از تمام دارائی پدر محروم گردد و باو همان برسد که طبق قانون به برادر تعلق میگیرد.

(آرنولد چیت نی) که این موضوع را پیش بینی می نمود دریافت که با مراجعت برادر یک مرتبه امیدواری را مبدل به یاس شده است.

برادر کوچک میدانست که برادر

بزرگ در مسافرت آفریقا شاهزاده خانم (زولنا) را فراموش نکرده و به محض بازگشت به لندن بمنزل او رفته است. (آرنولد چیت نی) نیز به منزل شاهزاده خانم (زولنا) رفت. بقیه اطلاعات را ما از نوکر روسی بدست آوردیم.

وقتی این دو برادر در منزل شاهزاده خانم مجتمع شدند آن زن، آن دورا تنها گذاشت و از سالون باطاق غذاخوری رفت.

آن وقت (آرنولد چیت نی) که آمده بود برادر را بقتل برساند او را مقتول کرد.

ولی قتل برادر، بدون قتل شاهزاده خانم روسی برای او سود نداشت زیرا آن زن جنایت وی را بروز میداد و لذا (آرنولد) جوان باهمان سلاح که برادر را کشت شاهزاده خانم را نیز بدنیای دیگر فرستاد.

ولی نوکر روسی بمناسبت اینکه بر اثر نوشیدن شراب بخواب رفته بود از مرگ مصون ماند و (چیت نی) او را نکشت.

اما (آرنولد) جوان وقتی از منزل شاهزاده خانم گریخت و شما فرار او را مشاهده کردید متوجه نبود که یک نشانه از خود در منزل شاهزاده خانم باقی گذاشته و آن نشانه کارت ویزیت اوست که بدست نوکر روسی داد و این قطعه مقوا (آرنولد) را محکوم به اعدام خواهد کرد.

اینک وی خود را در این شهر پنهان کرده و شاید از لندن خارج شده ولی نمیتواند همواره پنهان بماند و روزی خواهد آمد که دستگیر خواهد شد.

سرهنگ (سیرس) آمریکائی که سرگذشت خود را گفته بود از سخن باز ایستاد و مردی که مروارید سیاه روی کراوات داشت خطاب به سر (آندریو) گفت آقا من برای نظریه شما بیش از نظریه پلیس قائل با اهمیت هستم، و آیا شما قبول می کنید که (آرنولد) جوان

این طور، برادر خود و شاهزاده خانم (زولنا) را به قتل برساند در صورتی که میدانند این دو قتل پنهان نمیماند.

سر (آندریو) نظری به ساعت خود انداخت و گفت من خیلی میل دارم که در خصوص این دو قتل صحبت کنم ولی متاسفانه باید به مجلس عوام بروم و بعد از آنکه زود و مستخدم باشگاه را طلبید و گفت بروید و برای من یک کالسکه بیاورید.

صاحب مروارید سیاه گفت آقای سرهنگ (سیرس) آیا شما در خصوص این واقعه خبری دیگر ندارید که برای ما حکایت کنید.

مرد آمریکائی گفت نه آقا آنچه من می دانستم همین بود که گفتم مردی که مروارید سیاه به کراوات زده بود پرسید در خصوص شاهزاده خانم (زولنا) چطور سرهنگ آمریکائی گفت راجع باو هم چیزی ندارم که بشما بگویم.

صاحب مروارید سیاه یک قوطی سیگار چرمی از پوست خوک که دارای چفت نقره بود از جیب بیرون آورد و سیگاری از آن خارج کرد و بدیگران

تعارف نمود که آنها نیز سیگاری بردارند و گفت من این شاهزاده خانم را می شناختم و اولین مرتبه که او را دیدم، وی میخواست این قوطی سیگار را از من سرقت کند سر (آندریو) و دیگران باشکفت پرسیدند که آیا او می خواست قوطی سیگار شما را بدزدد؟ صاحب مروارید سیاه گفت بلی،

شاهزاده خانم (زولنا) میخواست این قوطی سیگار و جواهر ملکه روسیه را از من سرقت نماید

سر (آندریو) با حیرت گفت جواهر ملکه روسیه نزد شما چه می کرد؟

صاحب مروارید سیاه گفت من در آن موقع فرستاده علیا حضرت ملکه انگلستان بودم و ما مورشدیم که یک سینه ریز مرصع را از طرف علیا حضرت، از انگلستان به فرانسه ببرم و به سفیر روسیه در پاریس تسلیم نمایم که او هم

سینه ریز مزبور را به ملکه روسیه بدهد
و همین سینه ریز بود که (زولنا) میخواست
بذرد.

سر (آندریو) گفت صحبت شما
خیلی شیرین است ولی من نمی توانم
مستع شمایم زیرا باید به مجلس عوام
بروم.

صاحب مروارید سیاه نظری
به دیگران افاخت و گفت نمی دانم آیا
آقایان میل دارند که من این موضوع
را حکایت کنم یا نه ؟

همه گفتند بفرمائید و صاحب
مروارید سیاه گفت این سینه ریز مرصع
که میباید بوسیله من به سفیر روسیه در
پاریس تسلیم شود سی هزار لیره قیمت
داشت و علیاحضرت ملکه انگلستان این
سینه ریز را به ملکه روسیه اهداء
میکرد و وزارت امور خارجه ماکه
میدانست سفیر روسیه در پاریس باید به
روسیه مراجعت کند بمن گفت که سینه
ریز مرصع را باو بدهم و رسید بگیرم.

وقتی من با جواهر از انگلستان
حرکت کردم و وارد پاریس شدم،
مطلع گردیدم که سفیر روسیه قبل از
مراجعت به مسکو برای يك هفته
استراحت به سواحل جنوبی فرانسه
رفته است ..

در سفارت روسیه در پاریس بمن
گفتند که سینه ریز را به سفارت بدهم و
رسید بگیرم، ولی من ترسیدم که آن جواهر
گرانهارا به سفارت روسیه تسلیم کنم
و از آن گذشته وزیر امور خارجه
انگلستان بمن گفته بود که سینه ریز،
باید بخود سفیر روسیه تحویل داده
شود و رسید را از او دریافت کنم چون
سفیر روسیه علاوه بر این که مردی
خوش سابقه بود از اشراف روسیه
بشمار میآمد و میلیونها ثروت داشت،
و تصور نمی شد که به يك سینه ریز
مرصع طمع کند و لو قیمت آن هزار
لیره باشد .

وقتی صحبت آن مرد با این چارسید
مستخدم باشگاه آمد و به سر (آندریو)

گفت کالسه حاضر است ..

سر (آندریو) جواب داد باو
بگوئید چند دقیقه صبر کند تا صحبت
آقا تمام شود .

مستخدم باشگاه سر فرود آورد
و از اطاق خارج شد.

صاحب مروارید سیاه به سخن
ادامه داد :

من برای دیدار سفیر روسیه و
تحویل جواهر باو، و در یافت رسید
عازم جنوب فرانسه شدم. در آن موقع
من نمیدانستم چگونه شاهزاده خانم
(زولیا) مطلع شده که من حامل جواهر
ملکه انگلستان برای ملکه روسیه
هستم ولی امشب، بعد از این که آقای
سرهنگ (سیرس)، از قول پلیس بما
گفتند که این زن جاسوس دولت روسیه
بوده و موضوع بر من آشکار شد چون
بعد از این که این زن را از خدمت
جاسوسی اخراج کردند. طبیعی است که
با بسیاری از عمال روسیه، هنوز مربوط
بود خاصه آنکه زیبایی داشت و آنها
بوی خیر دادند که من حامل جواهر
ملکه انگلستان برای ملکه روسیه
هستم ..

قطار سریع السیر پستی فاصله بین
پاریس و (نیس) واقع در جنوب
فرانسه را در هیچده ساعت
طی می کند و من ظهر بعد از صرف نهار
در پاریس وارد اوگون شدم که به (نیس)
بروم و در آنجا به سفیر روسیه ملحق
شوم زیرا میدانستم که سفیر در (نیس)
است.

یکی از خصوصیات زندگی شغلی
من این بود که هر دفعه که يك سند مهم
یا يك شی بهادار بمن می سپردند که به
نقطه ای ببرم یا حفظ کنم آنها را در
جائی قرار میدادم که بفکر کسی نرسد که
آن سند یا شی، در آنجا است.

مثلا يك سند مهم سیاسی را که يك
جاسوس در گاوصندوقها جستجو میکند
من در يك پاکت کهنه از نوع پاکت های
که بوسیله پست میرسد و سرش را باز

می کنند می نهادم و روی بخاری دیواری
می گذاشتم و هرگز به فکر سارق مند
نمیرسیدند با اهمیتی که وی باید سرف
کند مقابل چشم او روی بخاری دیواری
می باشد .

تا آن وقت من از ادامه این روش
ضرر نکرده بودم در صورتی که همکاران
من هنگام جعل اسناد مهم یا اشیاء بهادار
آنها را در کیف های مخصوص یا
صندوقچه می گذاشتند و دسته کیف یا
صندوقچه را بوسیله زنجیر به میخ خود
قفل می کردند و هر کس که آنها را
میدید می فهمید که حامل يك سند یا شیئی
با اهمیت هستند.

اشیاء بهاداری که بمن می سپردند
در صورتی که حجیم آنها کم بود، من درون
قوطی سیگار خود که يك قوطی چرمی
است و اکنون شما روی این میز آن را
مشاهده می کنید، می گذاشتم این کیف
چرمی که برای سیگار برگی دوخته شده
می تواند يك سینه ریز مرصع را در خود
جا بدهد و سینه ریزی که بمن سپرده بودند
در همین قوطی سیگار قرار داشت.

آویزهای سینه ریز بوسیله زنجیر-
های باریک طلای سفید بهم متصل میشد،
و باریک رشته مفتول طلای سفید آنرا از
گردن می آویختند و وقتی آویزها را
مجموع میکردند، بخوبی در این قوطی
جامی گرفت.

هر دفعه که من يك شیئی گران بهار
در قوطی سیگار خود جا میدادم يك
قوطی متشابه خریداری می کردم که در
آن سیگار بگذارم و این موضوع را
هیچ کس نمیدانست مگر یکی از همکاران
من که او نیز مثل من، يك سیاسی
علیاحضرت ملکه انگلستان بود.

يك روز که من واو بوسیله قطار
آهن باستانبول میرفتم و او میخواست در
پایتخت اطریش بیاده شود من این موضوع
را بوی گفتم و تذکر دادم که روش من
برای پنهان کردن اشیاء گران بها بیوسته
این است که آنها را در جایی می گذارم که
فکر دزدان آنها نرسد.

گاو بازی آواگاردنر



آواگاردنر ستاره زیبای آمریکایی که معروف به ونوس قرن بیستم می باشد برای اولین بار در یک فیلم در نقش یک زن گاو باز ظاهر میشود. آوا مدتی در اسپانیا بسر برده و از فنون گاو بازی بخوبی آگاه است.

از قضا چند ماه قبل همکار من ، شاهزاده خانم (زولنا) را ملاقات کرده بودم و بدون اینکه بدانم که وی جاسوس می باشد بگمان اینکه یک زن برجسته است برای تفریح این موضوع را بسوی گفت .

این راهم بگویم که ما بیک هسای سیاسی که عنوانان فرستاده (علیا حضرت ملکه انگلستان) است گاهی از اوقات نیدام حامل هستیم و چیزی را سر بسته بماندهند و میگویند که به مقصد برسائیم

ولی اگر آنچه حمل میکنیم پول یا جواهر باشد مبالغه یا بهای آن را بماند بگویند که بدائیم حامل چه میباشیم. ولی چه محمول ما پول و جواهر و چه یک مرسوله سر بسته و مجهول باشد ما هراده طوری از آن نگاهداری می- نمایم که گویی یک سند اولیه اتوم یا مجموع جواهر سلطنتی خزانه پادشاه انگلستان را حمل میکنیم .

اینک که من برای شما این واقعه را حکایت میکنم میدانم که شاهزاده خانم (زولنا) مرا از لندن تا پاریس تعقیب کرد و از همکار من شنیده بود که من وقتی یک شیئی بهادار را حمل می نمایم آن را در قوطی سیکار برگی خود جا میدهم ولی در آن موقع از این موضوع هیچ اطلاع نداشتیم و نمیدانستیم از آنجا که باهوش و با تعقیب میکند تا اینکه سینه ریز مرسع را که در قوطی سیکار برگی من است به سرعت ببرد .

در ایستگاه پاریس وقتی سوار واگون شدم انعامی به ممیز قطار دادم که مسافری را از واگون من دور کند و بطرف واگون های دیگر هدایت نماید تا اینکه من در واگون خود تنها باشم .

منظور من از تنها ماندن در آن واگون این نبود که از سارقین میترسیدم بلکه از این جهت می خواستم تنها بمانم که بتوانم سیکار بکشم و در واگونی که

مسافری دیگر هستند نمی توان سیکار کشید .

چون در واگون هیچکس نبود با خیال راحت ، وسایل سفر خود را مرتب کردم و در قوطی سیکار برگی ، یکی محتوی جواهر ، و دیگری محتوی سیکار برگی را از ساک خود بیرون آوردم تا اینکه حوله و بطری کوچک کنیاک و کبریت خود را که زیر قوطی ها بود خارج کنم .

ساکها حمل دارند توجه هیچکس را جلب نمی نماید . در حالی که بطری کوچک کنیاک و حوله و کبریت خود را از ساک بیرون می آوردم درب واگون باز شد و یک بار بر چند جامه دان و پتو در واگون گذاشت بر اثر ورود ناکهانی باربر ، من یکی از دو قوطی را که محتوی جواهر بود در ساک نهادم و قوطی دیگر را که دارای سیکار بود در جیب جادادم و خیلی متاسف شدم که نمی توانم سیکار بکشم زیرا آوردن جامه دانها ، دلیل بر این بود که لحظه ای دیگر ، مسافری وارد واگون خواهد شد .

این ساک ، روز و شب ، در مسافرت از شانه من آویخته است و گاهی آن را از یک شانه می آورم و زمانی حمایل میکنم و چون صدها از مسافری ، از این

فهمیدم باممیز قطار عوض شده، یا سایر واگون‌ها طوری پراز مسافرین گردیده، که ممیز قطار، خود رامجبور دیده، مسافر مزبور را وارد واگون من که واگون درجه اول بود بنماید. پشت سر باربر، زنی وارد واگون شد وانعامی به باربر داد و او را مرخص کرد و خواست جامه‌دان‌های خود را بالای نیمکت مسافرین بگذارد. ادب اقبضاء میکرد که من برخیزم و با او کمک کنم و بدون اینکه ساک از من جدا شود زیرا گفتم که آن ساک روز و شب از من جدا نمی‌شد، برخاستم و برای نهادن جامه‌دان‌ها در جای آنها بازن کمک کردم و او با تبسم از من تشکر نمود و نشست و با زبان فرانسوی گفت آقا آیا دود سیگار شمارا ناراحت میکنند؟

گفتم نه خانم... من خود سیگار کش هستم و وقتی شما وارد شدید ترسیدم که نتوانم سیگار بکشم.

زن يك قوطی سیگار طلارا که روی آن، شکل يك تاج نقش شده بود، از کیف دستی بیرون آورد و گشود و يك سیگارت خود برداشت و قوطی را مقابل من گرفت و گفت آقا نمی‌دانم آیا شما سیگارت‌های روسی را دوست می‌دارید یا نه؟ این سیگارت هادر روسیه، بطورخصوصی برای شوهر من بیچیده می‌شود و می‌گویند بسیار خوب است.

من از زن تشکر کردم و يك سیگارت برداشتم و با فندک خود او آتش زدم و کشیدم و متوجه شدم که زن راست می‌گوید و من هنوز سیگارتی آن قدر معطر و منکیف نکشیده‌ام و گفتم خانم سیگارت - های شما برآستی عالی است.

زن قوطی سیگار طلای خود را باز کرد و مقابل من گذاشت و گفت من می‌دانم که مردها، بیش از ما زن‌ها، سیگار می‌کشند و خواهش میکنم هر قدر مایل هستید بکشید.

من از وضع زن و عطر لطیف او،

ولو کسی اثاث سفارش متوجه شدم که باید يك زن عالی مقام باشد. فقط يك چیز، قدری مرانسبت بزنی مردد کرد و آن زیبایی فوق‌العاده او بود.

بقدری آن زن لطافت و زیبایی داشت که من تصور نمی‌کردم يك زن عادی باشد چون تجربه من آموخته زنی که بسیار زیبا باشد، یعنی قشنگی و لطافت او از حدود عادی تجاوز کرد نمیتواند با يك زندگی معمولی بسربرد زیرا آنقدر عوامل و سوسه در پیرامون او به فعالیت درمی‌آید که او را از راه بدرمی‌برد.

ولی اگر يك زن بسیار زیبا بتواند خود را از سوسه نجات بدهد بپر کجا که برود مثل این است که یکصد نگهبان در پیرامون او هستند و زیبایی فوق‌العاده او بهترین پاسبان وی می‌باشند زیرا هیچ مرد در خود آن جرئت را نمی‌بیند که نسبت با او اظهار عشق کند

من فکر میکردم که آن زن هم یکی از زیباییارویان ممتاز است که میداند بزرگترین محافظ او را زیبایی اش تشکیل میدهد و بهمین جهت به تنهایی مسافرت می‌نماید چون یقین دارد که هیچ مرد قادر نیست تصور عشق او را در خاطر بپروراند.

و هر گاه خود آن زن بعد از ورود به واگون با من صحبت نمیکرد و گرم

از دواج دو کوه گوشت

در شهر آجاکس واقع در ایالت تنسی آمریکا اخیرا دو کوه گوشت با هم ازدواج کردند عروس اسمش (مابل - وانگیز) بود و ۲۳ سال و ۱۷۰ کیلو گرم وزن داشت داماد (بوید کادلان) نام داشت که ۲۴ ساله بود و ۲۱۱ کیلو گرم وزن داشت این زن و شوهر اعضا يك سیرک بسیار هستند و بخاطر اینکه رکورد فریبی را شکسته‌اند روزی ۲۰۰ دلار حقوق میگیرند... بازم بگوئید چاقی عیب است...

نمیکرفت و سیگارت بمن نمیداد محال بود که من بتوانم با او شروع صحبت نمایم.

ما راجع به سیاست روز صحبت می‌کردیم و من متوجه شدم که زن در اروپا همه کس را می‌شناسد و هیچ مرد سیاسی نیست که آن زن، راجع با او اطلاعاتی بیش از اطلاعات افراد عادی و روزنامه خوان نداشته باشد.

ولی راجع بخودش چیزی نمیگفت و فقط می‌شنیدم که گاهی ضمن صحبت میگوید (وقتی شوهر من مامور وین بود چنین کرد) یا (وقتی شوهر من مامور برلن بود چنان گفت).

از این اشارات من حدس می‌زدم که شوهر او باید دارای يك پست دیپلوماسی مهم باشد

تا اینکه گفت آقا من چند مرتبه شمارا در (مون کارلو) دیدم و مشاهده کردم که برنده مسابقه تیراندازی شدید.

من با تعجب گفتم خام آیا مرا برنده مسابقه تیراندازی دیدید؟

زن گفت مگر شما آقای (هامیلتون) قهرمان تیراندازی انگلستان نیستید؟

خنده کنان گفتم نه خانم... من آقای (هامیلتون) نیستم ولی بشما حق میدهم که مرا با او اشتباه کنید زیرا من از حیث قیافه شبیه با او هستم.

من هیچ نوع سوء ظن نسبت بآن زن نداشتم... گرچه وقتی وارد واگون شد قدری احتیاط کردم ولی بعد از این که شروع بصحبت نمود طوری آن زن در نظرم دارای شخصیت جلوه کرد که فکر نمی‌کردم ممکن است سوء نیتی داشته باشد خاصه آنکه یقین داشتم مرا نمی‌شناسد که تصور میکرد که من هامیلتون قهرمان تیراندازی انگلستان هستم.

من اگر مجدوب شخصیت ظاهری و زیبایی آن زن نشده بودم می‌باید بر اثر اصراری که او برای خارج کردن من از واگون داشت ظن بشوم

آن عیب نکرده و امروز، وقتی فکر حماقت آن موقع خود را می‌کنم از فرط خجالت عرق بر بدنم می‌نشیند زیرا، حتی يك لحظه فکرم نرسید که هر دفعه که من از واگون خارج می‌شوم آن زن در اثنا سفر من تفتیش میکند که ببیند جواهر آنجا هست یا نه.

چگونگی سرقت جواهر از طرف این زن و نتیجه آن با توجه به مرگ جوان انگلیسی در منزل شاهزاده خانم روسی در شماره بعد درج خواهد شد

در یکی از ایستگاه‌ها که بازمی‌آواگون خارج شدم هنگام مراجعت دیدم که زن ایستاده و جامه‌دان دستی مرا که بالای واگون بود دست گرفته است. وقتی زن مرا دید نه تکان خورد و نه مضطرب شد، و گفت آقا وقتی شما بیرون رفتید، جامه‌دان شما افتاد و من آن را برداشتم، و در جای خود نهادم، و اگر در جامه‌دان شما، شیشه ادوکلنی یا شیشه‌ای دیگر است، بهتر این که آن را بکشایید و ببیند شکسته است یا نه؟ و من آنقدر احمق بودم که جامه‌دان خود را کشودم و دیدم شیشه‌های درون

چون بمحض اینکه قطار در يك ایستگاه توقف میکرد زن، با زبانی که هیچ مرد قادر نیست جواب منفی بدهد بن می‌گفت آقا من حیرت میکنم این خدمتکار کیچ من که در واگون درجه دوم مسافرت می‌کند برای چه این‌جا نیاید که بفهمد آیا من با او کاری دارم یا نه و خواهش می‌کنم بروید و او را صدا بزنید. و من از واگون خارج می‌شدم که بروم و خدمتکار او را از واگون درجه دوم بیاورم ولی ساک من همچنان از دوشم آویخته بود.

شاهزاده خانم بزرگ شده است



این دو عکس که از پرنسس «آن» دختر ملکه الیزابت انگلستان برداشته شده، خیلی از انگلیسها را متعجب ساخته، زیرا خیلی‌ها تصور نمی‌کردند دختر ملکه اینقدر بزرگ شده باشد. پرنسس آن که شباهت به مادرش دارد، بیش از همه اعضای خانواده سلطنتی انگلیس به پرنسس مارگارت علاقمند است و بعضی‌ها این علاقه شدید را بقال بدگرفته و می‌ترسند عاقبت کار «آن» هم مثل مارگارت به مشق و عاشقی بکشد.

جامع ترین تاریخ انقلاب روسیه که بسیاری از مطالب آن تا امروز منتشر نشده بود (۱۱)

شرایط صلح آلمانها برای بلشویکها و حشمت آور بود چگونه بلشویکها با آلمانها صلح کردند

روسیه با دولت آلمان، این خطر را بوجود آورد که نیروی آلمان بکمر تبه از جبهه شرق اروپا متوجه جبهه غرب می شد، و بهمین جهت دول متفق بتمام کسانی که در روسیه مخالف حکومت بلشویکی بودند و تشکیلات منظم برای مخالفت داشتند کمک می کردند و پول و اسلحه می دادند.

از جمله به ارتش جدیدی که از مخالفین حکومت بلشویکی در منطقه (دون) تشکیل شده بود پول و اسلحه دادند که آنها علیه حکومت بلشویکی پیکار کنند و در صورت امکان آن حکومت را از بین ببرند تا این که روسیه بتواند جدا گانه با آلمان صلح کند.

ویلهم دوم امپراتور آلمان، به رجال سیاسی و نظامی خود فشار می آورد که هر چه زودتر با روسیه صلح کنند تا این که بتواند تمام نیروی خود را علیه فرانسه و انگلستان و آمریکا در مغرب اروپا، متمرکز نماید.

دول مغرب اروپا و بخصوص فرانسویها بسیار نگران بودند و سرداران فرانسوی فکر می کردند که هر گاه قوای آلمان از جبهه شرق بغرب اروپا منتقل شود لا اقل میباید پانزده کوردارمه (پانزده سپاه) بر قوای متفقین در مغرب اروپا افزوده شود تا بتوانند جلوی قوای آلمان را بگیرند.

کمیسونی که از طرف دولت بلشویکی روسیه مامور شد که با دولت آلمان در شهر (برست لیتوسک) مذاکره کند، تحت ریاست (تروتسکی) قرار گرفت.

تصویب کرد ترک مخاصمه با دولت آلمان بود.

بلشویکیها دریافتند که در بین وعده هائی که داده شده این يك از دیگران سهل تر است. و تصمیم گرفتند که با دولت آلمان صلح کنند.

لزوم اقداماتی که بلشویکیها میخواستند بعد انجام بدهند نیز صلح با دولت آلمان را محرز می کرد چون اگر خاطر بلشویکیها از جنگ آسوده نمیشد نمیتوانستند که نقشه های خود را در داخل کشور بموقع اجراء بگذارند.

دولت آلمان اشعار داشت که حاضر است از روز سوم ماه دسامبر ۱۹۱۷ میلادی در شهر (برست لیتوسک) نزدیک مرز لهستان، برای صلح مذاکره نماید.

از وقتی که (هدن-ورک) سردار آلمانی در جنگ (تائن برک) قوای روسیه را شکست داد دیگر ارتش روسیه نتوانست در جبهه مشرق اروپا مبادرت به تعرض کند.

دو قشون آلمان و روسیه مقابل هم قرار گرفته، گاهی دست به اعمال نظامی میزدند و اکثر اوقات بیکار بودند. معینا متفقین یعنی دول انگلستان و فرانسه و آمریکا که تازه وارد جنگ شده بودند از وضع جبهه روسیه رضایت داشتند برای این که ارتش روسیه مانع از این بود که قوای آلمان بتواند از جبهه شرقی اروپا بجبهه غربی برود و در جبهه غربی مبادرت بتعرض کند.

صلح جدا گانه حکومت بلشویکی

در آن شب، بعد از اینکه هیاهو از بین رفت مجلس موسسان سه قانون مهم تصویب کرد.

اول لزوم ترک مخاصمه با دولت آلمان.

دوم ملی کردن اراضی در روسیه سوم اینکه مجلس موسسان رژیم دیکتاتوری بلشویکی ها را بر رسمیت نمی شناسد و آن را مخالف اصول حکومت دموکراسی میدانند.

در ساعت چهار بعد از نصف شب در حالیکه مجلس موسسان مشغول کار بود یکی از سربازها که نگهبانی میکرد به رئیس مجلس (ویکتور- شرنوف) که گفتیم چگونه بر ریاست انتخاب شده بود نزدیک گردید و دست خود را روی شانه او گذاشت و گفت، نگهبانان خسته شده اند کار خود را تعطیل کنید که ما برویم و بخوابیم.

(شرنوف) گفت هنوز کار ما تمام نشده که جلسه را تعطیل کنیم. ولی يك مرتبه چراغهای برق خاموش شد و چون نمایندگان مجلس هم از ظهر روز قبل مشغول کار بودند، بهتر آن دیدند که بروند و بخوابند.

ولی بعد از آن جلسه مجلس موسسان روسیه تشکیل نشد و در تاریخ این خصوصیت برای مجلس موسسان روسیه باقی ماند که فقط يك جلسه تشکیل داد.

بلشویکیها تصمیم گرفتند که با دولت آلمان صلح کنند یکی از چیز هائی که مجلس موسسان



یکی از خیابان‌های شهر (برست لیتوسک) محل مذاکره نمایندگان دول روسیه و آلمان برای صلح جداگانه روسیه با دول متحد (یعنی دول آلمان و اطریش و ترکیه و غیره

های روسی که فکر میکردند جنگ تمام شده، طوری روحیه را از دست داده بودند که نمیتوانستند مقاومت کنند. دولت بلشویکی روسیه که دید قوای آلمان مرتب در خاک روسیه پیش می‌رود اطلاع داد که برای صلح حاضر است.

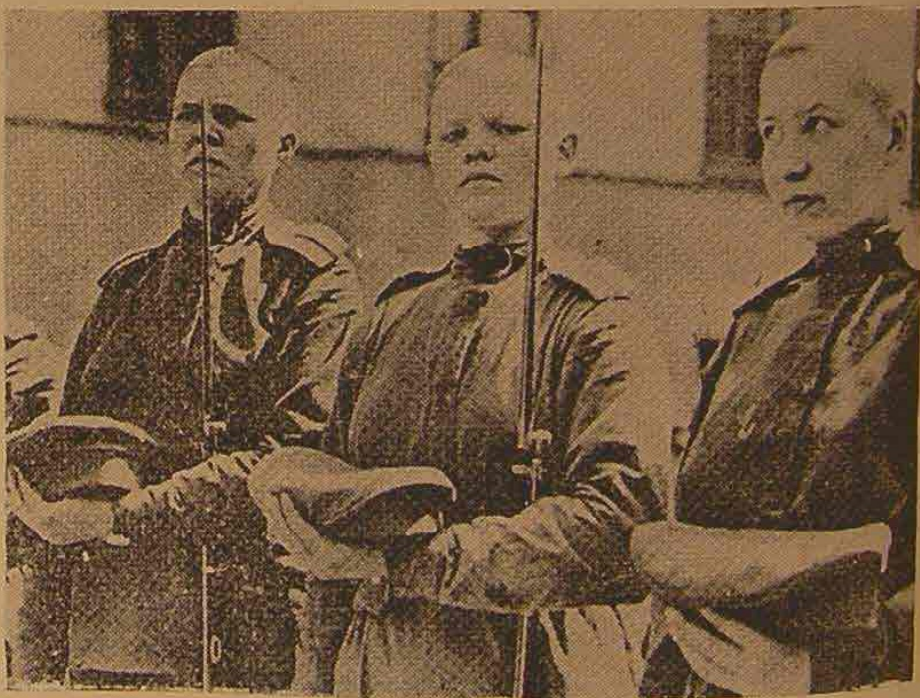
دولت آلمان بدون اینکه پیشرفت قوای خود را متوقف کند شرایطی جدید برای صلح پیشنهاد نمود.

شرایط جدید دولت آلمان سنگینتر از شرایط سابق بود و دولت روسیه را مکلف میکرد که علاوه بر اراضی مذکور در مذاکرات سابق، کشور استونی و قسمتی از کشور بستیونی و تمام فنلاند را تخلیه کند.

دولت ترکیه هم طبق شرایط جدید خواهان قسمتی از اراضی روسیه بود و علاوه بر روسیه مکلف میشد که مبلغ سیصد میلیون روبل طلا بدولت آلمان بپردازد تا اینکه هزینه بازگشت اسرای روسیه از آلمان و اسرای آلمان از روسیه تامین شود.

دولت آلمان شرایط جدید را به

و به پطروگراد مراجعت کرد و بعد از هفت روز، قشون آلمان مبادرت بتعرض نمود و مرتباً بدون هیچ مقاومت، در خاک روسیه پیش میرفت زیرا سرباز-



در آغاز انقلاب روسیه قبل از اینکه بلشویکی‌ها روی کار بیایند حکومت موقتی روسیه دارای سرباز از خانم‌ها بود و در این جا سه بانوی سرباز روسی دیده می‌شوند

از سوم دسامبر تا ۱۸ ژانویه ۱۹۱۷ نمایندگان بلشویکی‌ها و آلمان مشغول مذاکره بودند و در آن روز (هوفمان) رئیس هیئت نمایندگان آلمان نقشه‌ای مقابل تروتسکی گذاشت و گفت دولت آلمان حاضر است که با این شرایط با دولت روسیه صلح کند.

تروتسکی با وحشت دید که دولت آلمان برای صلح با روسیه خواهان اراضی ذیل است:

- ۱- قسمت اعظم لهستان
 - ۲- تمام اراضی لیتوانی
 - ۳- قسمت اعظم اراضی اوکراین
 - ۳- قسمتی مهم از روسیه سفید.
- تروتسکی گفت که این شرایط بقدری سنگین است که من خود را صالح برای اظهار نظر درباره آن نمی‌بینم و باید با حکومت روسیه مشاوره کنم.

چهار هفته دیگر گذشت و تروتسکی (هوفمان) نتوانستند توافق نظر حاصل نمایند.

(تروتسکی) بمذاکرات خاتمه داد



صورت اولتیماتوم بدولت روسیه پیشنهاد کرد، و باو گفت تاچهل و هشت ساعت باینده این شرایط را تمام بپذیرد یا اینکه ارتش آلمان به پیشرفت خود در خاک روسیه ادامه خواهد داد.

وضع جبهه از نظر روسیها، طوری خطرناک شده بود که اگر ارتش آلمان پیشرفت میکرد، بطر و گراد بابتخت روسیه را اشغال می نمود و دولت بلشویکی روسیه نمی توانست جلوی



سربازان فرانسوی که عده ای از آنها در این عکس دیده می شوند، در سنگرهای جبهه مغرب اروپا از صلح روسیه و آلمان بیم داشتند آنها میدانستند بعضی اینکه آلمان با روسیه صلح کرد تمام قوای آلمان که در جبهه روسیه است منتقل به جبهه مغرب اروپا خواهد شد و علیه سربازان فرانسه و متفقین آنها شروع به تعرض خواهند کرد

ویلهلم دوم امپراطور آلمان که در این عکس با کاسک و ششل دیده میشود (وششل مزبور همواره آبی رنگ بود) بر اثر صلح با روسیه، یک چهارم اراضی و یک سوم سکنه و یک سوم زمینهای زراعتی و نصف از صنایع روسیه را بتصرف درآورد و اگر آلمان ۹ ماه دیگر در جبهه مغرب اروپا شکست نمیخورد، روسیه دارای وضعی ناگوار می شد.

اسنادی که بعد از جنگ جهانی دوم از وزارت امور خارجه آلمان بدست متفقین افتاد نشان میدهد که دولت آلمان برای اینکه بعضی را وادار به قبول شرایط صلح کند، پول هائی خرج کرده، رشوه داده بود.

اسامی کسانی که رشوه گرفته اند در اسناد وزارت امور خارجه آلمان

ارتش آلمان را بگیرد.

در روز بیست و سوم فوریه ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی حزب، مذاکراتی زیاد راجع به شرایط آلمان به عمل آمد. بعضی میگفتند که شرایط مزبور بقدری سنگین است که قابل پذیرفتن نیست و برخی عقیده داشتند که باید پذیرفت.

و مواد خام فراوان آن، نشان میداد که در صورت ادامه پیکار، پیروزی بسا متفقین است.

اما اگر آلمان در جنگ اول جهانی شکست نمی خورد دولت روسیه وضعی خطرناک پیدامیکرد.

برای اینکه طبق پیمان صلح بین حکومت بلشویکی روسیه و دولت آلمان دولت اخیر، یک ربع از خاک روسیه، و یک ثلث از سکنه آن کشور و یک ثلث از اراضی زراعتی روسیه را منضم به آلمان کرده بود.

نصف از صنایع روسیه در مناطقی بود که منضم به خاک آلمان شد و علاوه بر اینها، روسیه از نظر استراتژیکی وضعی پیدا کرد که نمی توانست از خود دفاع کند برای اینکه در شمال و جنوب کشور آلمانها مناطق حساس را که در موقع جنگ مبداء حمله و محاصره میشد بخود اختصاص داده بودند و روسیها نمی توانستند ابتکار اقدامات نظامی را بدست بگیرند.

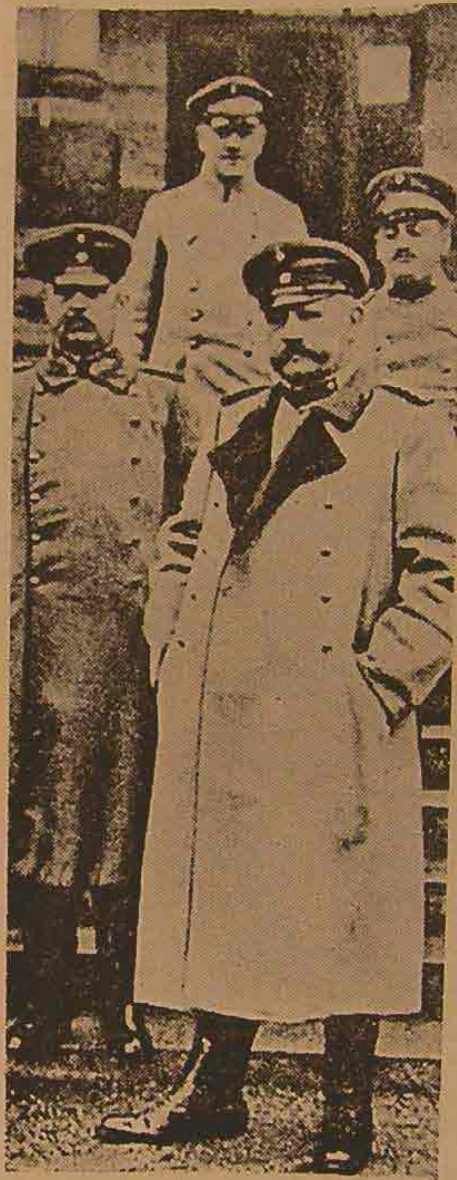
گرچه بعد از ۹ ماه بر اثر این که آلمان شکست خورد این اوضاع تغییر کرد، ولی صلح جداگانه حکومت بلشویکی با دولت آلمان، در سیاست داخلی روسیه یک اثر بزرگ بوجود آورد و آن اینکه فکر بلشویکیها از جنگ آسوده شد و توانستند بسا اوضاع داخلی بپردازند.

گرچه بلافاصله گرفتار جنگ داخلی (بامخالفین حکومت بلشویکی) شدند و دول متفق مغرب اروپا به قوای ضد بلشویکی کمکهای موثر کردند، حتی قوای دول مغرب اروپا در بنادر شمالی و شرقی روسیه برای کمک به نیروی ضد بلشویکی پیاده شد (قسمتی از قوای دول مغرب اروپا در بندر مورمانسک در شمال روسیه و قسمتی در بندر ولادوستوک در مشرق روسیه پیاده شدند).

معینا صلح با دولت آلمان دولت بلشویکی روسیه را که تا آن موقع خود فکر میکرد یک دولت موقتی است مبدل

توانست این موضوع را پیش بینی کند؟

ولی اگر مدت را کنار بگذاریم، از سال ۱۹۱۷ میلادی، علامت فتور دولت آلمان، محسوس شده بود و ورود امریکا به میدان جنگ با صنایع جنگی و



هدنبروک (شخصی که دو دست رادر جیب پالتو کرده) سردار معروف آلمان در جنگ (تانن برک) طوری ارتش امپراطوری روسیه را شکست داد که امپراطور روسیه تا پایان جنگ جهانی اول، نتوانست مبادرت به حمله کند در جنگ (تانن برک) که سه روز طول کشید دو ارتش روسیه بکلی از بین رفت و یک میلیون و نیم سرباز روسی اسیر شدند

تصريح نشده و نمیدانیم آنها که بوده اند طبعاً با توجه با اوضاع معشوش آن دوره این مرض هم در بین هست که چون اسامی گیرندگان رشوه ذکر نشده، شاید خود مأمورین آلمان پولها را به نفع خویش ضبط کرده، گفته اند که به روسیها رشوه داده اند.

در روز بیست و سوم فوریه ۱۹۱۸ لنین در کمیته مرکزی حزب گفت هر گاه شرایط آلمان برای صلح پذیرفته نشود وی از ریاست کمیتهها (نخست وزیری) استعفاء خواهد داد.

آنکاه قبول شرایط دولت آلمان در جلسه کمیته اجرائیه مرکزی کنگره سویت های روسیه مطرح شد و در این جلسه ۱۱۶ نفر رای به قبول شرایط دولت آلمان دادند و ۸۵ نفر آن را رد کردند و ۹۶ نفر متمنع بودند و رای مثبت و منفی ندادند.

صبح روز بیست و چهارم فوریه ۱۹۱۸ لنین و تروتسکی بدولت آلمان اطلاع دادند که شرایط آنها را برای صلح می پذیرند.

اگر دولت آلمان در جنگ اول لنین المللی شکست نمی خورد، وضع روسیه چطور میشد؟

آبادولت بلشویکی روسیه در آن موقع که با دولت آلمان صلح کرد پیش بینی می نمود که دولت آلمان ۹ ماه دیگر در جبهه غرب شکست خواهد خورد؛

بلشویکیها میگویند بلی ولزین که برای قبول شرایط متار که جنگ باشاری کرد پیش بینی می نمود که چون دولت آمریکا وارد در جنگ شده دولت آلمان، نخواهد توانست، مدتی طولانی با بیداری کند.

منشویکیها که مخالفین بلشویکیها بودند میگویند خود دول امریکا و انگلستان و فرانسه که در جبهه غرب با دولت آلمان مسی جنگیدند پیش بینی نمی کردند که آلمان، بعد از ۹ ماه از پا در آید در اینصورت چگونه لنین



هیئت نظامی دولت آلمان که برای مذاکره جهت صلح با روسیه وارد شهر
(برست لیتوسک) شده اند

به يك دولت دائمی كرد و به بلشویکی
موقیت داد که بتوانند بوسیله (تروتسکی)
ارتش سرخ را برای جنگ با مخالفین
خود بوجود آورند و این ارتش که در
آغاز کوچک بود امروز بیابایه ای رسیده
که یکی از ارتش های بزرگ جهان شده
است .

ذکر تاریخ جنگهای داخلی روسیه
نیازمند نوشتن تاریخی جداگانه است
که از حوصله این تاریخ خارج می باشد
ولی قبل از اینکه تاریخ انقلاب روسیه
را بیابان برسانیم باید در خصوص يك
واقعه مهم که قتل نیکلای دوم و خانواده
او میباشد بحث کنیم .

نیکلای دوم و خانواده او در شهر
(اکاترین بورك) واقع در سیبری به قتل
رسیدند و قتل آنها بدو اینپهان ماند و هیچ
گزارش رسمی در خصوص این قتل منتشر
نشد .

این قتل طوری مرموز بود که با
توجه بوسعت کشور روسیه تا چند سال بعد
سکنه بعضی از ایالات از قتل نیکلای دوم
و خانواده او مطلع نشدند و تصور می-
کردند که وی حیات دارد .

بلشویکی ها میگوییند- که قتل
امپراطور روسیه و خانواده او ناشی از
يك مصلحت بزرگ بوده زیرا در ماه
ژوئیه سال ۱۹۱۸ میلادی که نیکلای
دوم و خانواده اش در (اکاترین بورك)
بسر می برند در باسالار (کول چاک)
فرمانده روسی که يك ارتش برای جنگ
با بلشویکی ها بوجود آورده بود و از
خارج (دول متفق) کمک می گرفت به
(اکاترین بورك) نزدیک میشد .

دولت بلشویکی در وضعی قرار
گرفت که نمی توانست نیکلای دوم و
خانواده او را به مناسبت نزدیکی قوای
(کول چاک) از آنجا به نقطه دیگر منتقل
کند و اگر (کول چاک) موفق میگردد
که نیکلای دوم و خانواده او را نجات
بدهند حکومت امپراطوری در روسیه
تجدید میگردد
حتی اگر يك نفر از اعضای خانواده

آنها کشته شدند که زنده ماندن آنها
از نظر تجدید حکومت امپراطوری
بدون اثر بود .

خدمه امپراطور روسیه و طبیب
مخصوص او که در شب قتل خانواده
سلطنتی روسیه به قتل رسیدند اگر زنده
میانند نمیتوانستند حکومت امپراطوری
روسیه را برگردانند .

نیکلای دوم ، مثل ملکه یا پسر ، یا
دختران او باقی می ماندند ممکن بود که
کول چاک او را امپراطور یا امپراطوریس
روسیه معرفی نماید و حکومت امپراطوری
تجدید شود .

این دلیل يك نقطه ضعف دارد و
و آن اینست، در شبی که امپراطور روسیه
و خانواده او به قتل رسیدند کسانی با

آقایان محترم :

هیچ خبر دارید که خانها

از چه مردهایی خوششان میآید؟

ممکن نخواهد بود.

ولی البته بعضی از نکات اساسی هست که تقریباً همه ما زنها در آن متفق بوده و آن شرایط را برای مرد لازم میدانیم.

در درجه اول مردی مورد پسند ما واقع می شود که چیز فهم باشد و موضوعی که در مرحله دوم اهمیت قرار دارد مهربانی اوست.

مازنها خیلی از مردانی که مهربان هستند خوششان می آید ولی در صورتی که مهربان بدون عوض باشند مقصود ما از مهربانی بدون عوض میدانید چیست؟ یکوقت هست که مردها مهربانی و محبت در عوض محبت و مهربانی که از خانها می بینند نسبت با آنها ابراز می دارند و در حقیقت دیگر معارفه می نمایند.

این قبیل مردان دوست داشتنی نیستند بلکه مردانی قابل دوست داشتنی هستند که بدون اینکه از ما زنها کوچکترین توجه و مهربانی دیده باشند بمامهربانی نمایند و توقع معامله بمثل هم از ما نداشته باشند.

حال ببینیم شکل مردی که او را بتوانیم «مرد خوب» بنمایم چطور باید باشد.

آقایان، مخصوصاً بشما خاطر نشان می کنم این اشتباه را از سر خود بدور کنید که حتماً مردی برای اینکه مورد توجه خانها واقع شود لازمست خیلی زیبا باشد.

نه - مردها برای اینکه مورد توجه خانها واقع شوند حتماً لازم نیست زیبا باشند.

بلکه ما زنها بچشمان مردها فقط

در هر صورت هنگام قضایات بهترین جمله ای که ما میتوانیم در خصوص مردی بگوئیم اینست که فلانی مرد خوبی است

آقایان بیش از این دیگر نمی توانند از ما توقع داشته باشند.

بدین ترتیب اگر بخواهیم جزئیات و خصوصیات مردی را که زنها از او خوششان می آید برایتان شرح دهم

تجزیه اشك

خانم عزیز این روزها بهتر است بجای دستمال سفید مخصوصی که همیشه در کیف خود می گذارید و در موقع هیجانات عمیق روحی ؛ (که هر چند دقیقه یکبار برای شما پیش می آید) برای پاک کردن قطرات اشك خود استفاده نمیکنید يك کیلاس کوچک ظریف در کیف خود بگذارید تا در موقع بروز این حالات روحی بجای دستمال آنرا زیر چشم خود بگیرید و قطرات اشك خود را در آن جمع کنید.

آنرا برای يك مرکز تحقیق پزشکی بفرستید تا وضع مزاجی شما را آن موزه بوسیله بستارسال دارد.

اخیراً معلوم شده است که ترکیب شیمیائی اشك هم مثل ترکیب شیمیائی خون در اثر بروز امراض گوناگون تغییر می کند.

در اشك طبیعی چشم مقداری آب و املاح گوناگون موجود است.

در اثر توجه پزشکان اکنون مسلم شده است که در آزمایشهای پزشکی روزانه تجزیه اشك هم باید متداول گردد.

این موضوعی است که همه آقایان میل دارند با سراد آن پی برند تا بتوانند طوری خود را بیاریند و رویه ای پیش گیرند که مورد توجه خانها واقع شوند.

یکی از مجلات اروپائی برای حل این موضوع از خانم (فنر تسنیک) که در فن روانشناسی و نویسندگی شهرت فراوانی دارد درخواست نموده عقیده خود را در این خصوص ابراز دارد .. اینک مقاله خانم مزبور را از نظر خوانندگان محترم میگذرانیم ..

هر موقعی ما زنها فرصتی بدست آورده و دور هم جمع میشویم اول کارمان اینست که از شوهران خود و یا از مردهائی که میشناسیم صحبت کنیم . در خصوص جزئیات اخلاق رفتار مرد وضع و لباس آنها اظهار عقیده نمائیم و اذاینکار که فارغ شدیم بجان خودمان افتاده و شروع به عیب جوئی از خانها می کنیم که در آن جلسه حضور ندارند می نمائیم .

اما عقیده و سلیقه ما در خصوص مردها بکلی متفاوت است و آن را در يك چیز بخصوص نمیدانیم .

خانمی بزبانی مردها اهمیت زیادی میدهد و فقط از مردان زیبا خوش می آید .

دیگری بطرز تکلم مردها علاقه نشان داده و مردانی را که قوه بیان او در گرمی دارند دوست میدارند و بالاخره بعضی از خانها فقط متوجه مرد وضع ظاهری مردان، لباس و تزییناتشان هستند .

عشق و... هنر



«نہلا قدسی» همسر سفیر کبیر ایران در لندن که چندی قبل برای ازدواج با عبدالوهاب خواننده مشهور مصری از لندن بقاہرہ گریخت با موافقت عبدالوهاب در یک فیلم مصری شرکت می نماید.

نہلا باز یمنی فوق العادہ خود ممکنست بزودی در ردیف بهترین ستارگان سینمای مصر در آید.

طور باشد چون اگر غیر از این می بود فقط عہدہ مہ-ودی از مردان موفق بہ ازدواج و زندگی با خانہا میشدند و ناچار مجرد و تنہا می ماندند.

بطور کلی میتوانم اظهارات خود را در این یک جملہ خلاصہ کنم.

مرد خوب و دوست داشتنی کسی است کہ خانہا بتوانند از معایب او صرف نظر کنند.

یابد ترا ہمہ سعی داشته باشد بما بفہم ماند کہ من از شما عاقلترم .

ولی ہمانطور کہ در آغاز سخن اشارہ کردم سلیقہ ما خانہا متفاوت است .

ممکن است مردی پیدا شود کہہ هیچیک از شرایطی را کہ در بالا شمردم دارا نباشد با وجود این مورد توجہ خانہی واقع شود و اتفاقا باید ہم ہمین

اہمیت زیادی می دہیم و چشمان جذاب آنها توجہ ما را جلب می نماید.

در خصوص بلندی و کوتاہی قد نیز چیزی نمیتوانم بگویم زیرا سلیقہ خانہادر این خصوص باینستکہ با قد خودشان چقدر فرق می کند.

اما لباس مردانی کہ خیلی بسرو وضع خود ور می روند و در پوشیدن لباس های شیک و آخرین مد افراط می کنند در نظر ما زنہا مسخرہ و مضحک جلوه می کند .

مقصودم اینستکہ ماہا از مردان لاابالی کہ ہمیشہ گرہ کراواتشان مثل دکہ های کتشان بازو شلواریشان اتو نخورده است خوشمان نمی آید بلکہ برعکس مردی کہ می خواهد مورد توجہ ما واقع شود باید بلباس و سرو وضع خود اہمیت بدہد .

منتہی دیگر راہ افراط نیماید و فراموش نکند کہ آرایش زیاد، خصوص خانہاست .

یک نکتہ دیگر اینکہ مرد خوب باید ہمیشہ فکر ما باشد و ما را فراموش نکند و در انجام کارہای ماسہل انگاری ننماید ولی متاسفانہ کمتر مردی پیدا می شود کہ این نکتہ را رعایت کند اغلب مردہاروز تولد ما را بکلی فراموش می کنند و دستہ گلی برای ما نمی آورند.

عیدہا دست خالی برای تبریک آمدہ ہزار قسم می خوردند کہ ہرچہ پول داشته اند مثلاً مادر و خواہر و عہ و ... از آنها گرفته است .

کمتر خانہی است کہ از چنین مردی خوشش بیاید مگر در حقیقت عاشق دلہا ختہ باشد و تحمل ہر خواری و ستمی را بکند. در خصوص ہوش و زکاوت و چیز فہمی مردہما ما زنہا متفق ہستیم و البتہ ہر مردی با ہوش تر باشد بہتر است و مخصوصا اگر ار ما ہم عقل و ہوشش زیادتر باشد .

فقط باید از انجام یک کار جدا پرہیز کنند و آن اینست کہ نباید ہر ساعت عقل و ہوش زیاد خود را بر خ ما بکشند و

حتی خداهم حرف بند گانش را نمی فهمد

ماجرای ان اسطقسه فوق الاسطقسات!

داستانی از «میر داماد» فیلسوف بزرگ زمان صفویه

چندی قبل یکی از دوستان با صدای بلندی عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین.

و یکی دیگر از دوستان گفت چه جای شکر و شکایت ز نقش بیش و کم است - که بر صحیفه هستی رقم نخواهد

مانده گفتم جای شکر در همه جاهست و بخصوص بعد از عطسه باید حمدای بلند

گفت الحمد لله رب العالمین یا آنکه گفت « انی آمنت بر یکم فاسمعون »

بنی من بیرون در گار شما مومن هستم گوش کنید فضول آقاسی گفت ما که

این چیزها را نمی دانیم بدر و مبادر بما گفته اند وقتی عطسه کردید اولاً برای

کاری اقدام نکنید قدری صبر کنید بندهم الحمد لله را فراموش نکنید حالا

شما میگویند مسلمان باید با الحمد لله بگوید یا آن عربی را که ما سردر نیآوریم

برای چیست. گفتم برای آنکه در خیر است که شب اول قبر وقتی نکیرین بالای

سران می آیند می گویند قم باذن الله انسان عطسه میزند و از خواب ابدی

چشم باز می کند آنها از انسان می پرسند من ربك؟ انسان باید جواب آنها را

بگوید که مثلاً خدای یگانه خلاق تمام مخلوقات و امثال اینطور عبارات

را دلی اگر در این دنیا عادت کرده باشد بگوید الحمد لله رب العالمین یا بگوید انی آمنت بر یکم فاسمعون وقتی در آن دنیا و عالم قبر هم عطسه زد و

پوش آمد بنا بر عادت فوراً میگوید انی آمنت بر یکم فاسمعون یا الحمد لله بر حال ملائکه میفهمد که مسلمان و

گفتم روایت کرده اند که میر محمد باقر داماد معاصر شاه عباس آن فاضل و دانشمند بزرگ و فیلسوف یگانه روزگار

وقتی مرد شب اول قبر نکیرین آمدند بالاسرش و گفتند قم باذن الله میر چشم باز کرده به نکیرین خیره خیره نگاه کرد

که چرا باو سلام نکردند نکیرین پرسیدند من ربك؟

میر با کمال تبختر گفت ان اسطقسه فوق الاسطقسات نکیرین از این کلمات

یونانی معرب شده چیزی نفهمیدند رو بدرگاه خدا کردند الهی بنده ای از

بندگانت مرده و چیزی میگوید که ما نمیفهمیم. خداوند گفت اگر آن سید

استرآبادی الاصل اصفهانی المسکن است کاری بکارش نداشته باشید زیرا

من هم بزحمت حرفهای او را درک میکنم و بدین ترتیب میر از جواب و سوال

نکیرین راحت شد بلی میر محمد باقر داماد که از علماء بزرگ و فضلاء و فلاسفه

عالی مقدار قرن پانزدهم هجری است معاصر با شاه عباس و شیخ بهائی بود و شاه عباس همیشه بمناد مت سید و شیخ خوش بود.

گوبند شیخ بهائی جثه ضعیف و کوچک داشته و سید بسیار سهین و بلند بالا و خوش هیكل و سنگین وزن بوده است.

روزی که سواره بامو کبیرین و شاه و شیخ و سید براهی میرفتند اسب سید

عقب ماند و اسب شیخ بهائی خیلی جلو جلو میرفت شاه عباس عنان اسب را کشیده تا بمیر داماد میرسد و شانه بشانه شاه

قدم میزنند شاه عباس میگوید نگاه کن ببین اسب شیخ بهائی در جلو تاخت و تاز میکند و خود شیخ هم آن متانت و وقار را ندارد و قصدش این بوده که

اسب شیخ از شدت شرف و سرور روی پای خود بند نمی شود زیرا آن

کوهری را که بر پشت ذین دارد اسب را از وجد و نشاط برقص در آورده.

شاه عباس حرف نمیزند و اسب را تاخته می رود و شانه بشانه شیخ بهائی

میرسد و میگوید نگاه کن ببین اسب سید آن عقبها بزحمت قدم بر می دارد و

بوچاره تحمل آن همه سنگینی بدن سید را نمیتواند بکند.

شیخ بهائی میگوید این بطوء حرکت اسب بعلت سنگینی بدن سید نیست علت دیگری دارد.

شاه می پرسد علت چیست؟ شیخ بهائی می گوید اگر آن دریای علمی که

بر پشت این حیوان است به پشت کوه های گران می گذاشتند کمر کوه خم میشد. وقتی

شاه عباس این مطلب را از شیخ بهائی می شنود از اسب پیاده می شود دور کمر

نماز شکر بجا می آورد می گوید چگونه خدا را شکر نکنم که دیدم دو نفر از

علماء هم از هم تعریف میکردند. فضول آقاسی گفت مگر علماء از

همدیگر بد میگویند؟ گفتم خیر علماء حاضر نیستند غیر از

تعریف خودشان تعریف کسی دیگر را بکنند. دوستم گفت علماء یعنی آنهایی که بظاهر بلباس اهل علمند نه علمای باطنی.

گفتم باریک الله قصد من هم همین بود یعنی عالم نماها چنانچه وقتی بمرحوم شیخ مرتضی انصاری گفتند عده ای

طلاب بطور خیلی موهنی دست تعدی بمال مردم دراز می کنند. شیخ رحمت الله علیه گفت طلبه دزد نمی شود لیکن عده ای دزد به لباس طلبه خود را جازده اند باید آنها را شناخت و بیرون کرد.

رفیقم گفت راجع بشیخ بهائی و

مدلهای نقاشی همه میسرند

و خودش نیز وقتی خواست خود کشی کند تا بلوی خودش را ترسیم کرد

باین شکل فحیح و وضع دلخراش ،
حوادثی است که نمیتوان نام تصادف
بر آن گذارد

وی در حال اضطراب و تشنج
شدید سوگند یاد کرد که دیگر دست
به قلم موزند که مدل زنده ترسیم نماید
و آنچه را که بعد ترسیم کند از مدلهای
بی جان و مرده باشند.

یکسال گذشت و «هانز» بداشت
که در طی این مدت نحوست قلم و از بین
رفته و دیگر نخواهد برگشت و از آن
بعده میتواند غلبه بر نحوست کرده و
بکار هنری خود ادامه دهد.

نقاش جوان، عاشق دلباخته دوشیزه
بسیار زیبایی شد و پس از چند هفته او
را نامزد نموده و آماده تهیه وسایل
 جشن عروسی گردید.

نامزدش که مهارت و استادی او
را در فن نقاشی شنیده بود تقاضا کرد که
(مدل) او را ترسیم نماید.

ولی «هانز» از قبول تقاضای او
خودداری کرد و بهانه اش این بود که
بسیار خسته و دارای کارهای دیگری
است که متضمن پول و منفعت است.

اما استنکاف و خودداری «هانز»
نتیجه نداشت و نامزدش سخت اصرار
ورزید که حتما باید (مدل) او را ترسیم
کند.

وقتی که «هانز» از انصراف او
ناامید گردید، ناچار شد که حقیقت را
افشاء کند و علت خودداری از ترسیم
او را بیان نماید.

در این موقع دوشیزه جوان با
لحن مستغره آمیزی فریاد بر آورد و
گفت:

«تو باینده چه خرافات عجیبی
 هستی!»
آنگاه باز بان چرب و نرم شروع

گذشته است

ولی از همان لحظه نحوست عجیبی
توأم با قلم موی آن نقاش جوان شد!

دومین تابلو (مدل) که مقابل
«هانز» نشست عکس او را بردارد
یک نفر مرد ثروتمند و مدیر یکی از
بانکها بود، پس از آنکه نقاش از
برداشتن عکس او فراغت حاصل کرد
و مدیر بانک آنرا نگریست بقدری
از مهارت و استادی نقاش خوش وقت
شد که مبلغی بیش از حق الزحمه
معمول باو داد.

موقعی که پیشخدمت ها مشغول
نصب تابلو در یکی از سالنهای
مجلل قصر بودند که ناگهان میلیونر
مزبور بر زمین افتاد و پس از دوازده
بیماری نامعلومی در گذشت:

ولی «هانز» به علامت عدم اعتنا
به خرافات و اوهام شانه اش را تکان
داده و شروع به نقاشی «مدل» دیگری
کرد که متعلق بدختر یکی از هنرپیشگان
پولدار و معروف (بوداپست) بود

این دختر جوان از حیث بنیه ضعیف
و علاوه اندامی لاغر داشت و مرد نقاش
میگوشید که هرچه زودتر تابلو را
ترسیم و او را از طول مدت نشستن در
مقابلش ناراحت و خسته نکند.

اما بمجرد آنکه از ترسیم تابلو
او فراغت حاصل کرده و میخواست تابلو
چهارم را شروع کند باو اطلاع رسید
دوشیزه مزبور نیز جهان فانی را بدرود
گفته است!

در این موقع «هانز» قلم خود را
به کناری افکند و سخت دستخوش غم
و اندوه گردید، زیرا مرگ سه نفر از
(مدلهای) او آنهم یکی پس از دیگری

«هانز کنو» مرد نقاشی بود در
شهر «بوداپست» که با قلم مو نقاشی
خود آخرین قسمت سایه روشنی تابلویی
را که در مقابلش بود تمام کرد و نگاه
رضایت بخشی به تابلو (مدل) که از منظره
طبیعی خانمی برداشته بود افکند و تبسمی
مطبوع بر لبهایش نقش بست.

تابلویی که نقاشی کرده بود متعلق
به خانم زیبایی بود که در مقابل نقاش
نشسته و قرار بود که دو ساعت دیگر
شوهر میلیونی او یک قطعه چک بابت حق
ترسیم و نقاشی بنویسد و بعد نقاش
بدهد. اما

ناگهان مشارالیهها فریاد دل -
خراشی بلند نمود و بر زمین افتاد و جان
سپرد و پزشکان پس از معاینه نقش او
تشخیص دادند که او یک سگته قلبی در

میرداماد و آن عصر هاضمت میکردی
باز هم از قرن یازدهم بگو بر جلونیا
گفتم بلی راجع بمیرداماد قصه هاست
زیرا آن خدا بیامرز بقدری ملقطن صحبت
میکرده که کمتر کسی از نوشتجات او
سردر میاورد و همین غامض گوئی او
موجب فکاهیاتی شده چنانچه ملاحظه ای
شیرازی میگوید که میرداماد را بخواب
دیدم که مقامش خیلی بلند است گفتم با
استاد من و تو هر دو از فلسفه اشراقیون
ترویج کردیم تو استاد بودی و من شاگرد
پطورشده تو در این دنیا مزارت قبله
اهل نیاز و آن دنیا مقامت در جنت زیر
سایه سرو ناز است لیکن مرا مردم لمن
میکنند و کتابم را کفر آمیز میدانند
میرداماد گفت علت آنست که تو فلسفه
را بقدری عوام فهم در اسفار بیان کردی
که خرها هم توانستند در آن میدان
چولان و عروتیز کنند و من طوری بیان
کردم که کمیت خواص همه لنگ مانند.

«پیک ایران»

يك زن و يك حرمسرا



یکی از شیوخ ثروت مند عربستان که برای تفریح و گردش بسواحل جنوبی فرانسه رفته است اخیراً عاشق این خواننده ورقاصه فرانسوی شده و بخاطر او حاضر شده است از کلیه زنان حرمسرای خود صرف نظر نماید.

ولی «مارسلین» فقط بشرطی تقاضای شیخ را می پذیرد که شیخ او را بصحرای گرم و سوزان عربستان نبرد و در فرانسه کاخی برای او بنا کند.

مارسلین قبل از شیخ عرب يك عشق شرقی دیگر هم داشته و مدتی در مشرق زمین بسبرو سیاحت برداشته است و با احتمال قوی در این سفر با خودش نگذاشته است که حاضر نیست با وجود ثروت سرشار يك شیخ عرب بسا او بعربستان برود.

به برطرف ساختن ترس و اضطراب و تسکین روح آشفته‌ی او نموده و آنقدر بگوش او خواند و خواند تا «هانز» از معتقدات خودش رها شده و حاضر گردید که عکس نامزدش را نقاشی نماید.

•••

ترسیم تابلو بیابان رسید و قلم مو آخرین تماس خود را با عکس تمام کرد و هانز باشوق و شمع زائد الوصفی آمیخته با اضطراب و نگرانی روحی به آن نگاهی نمود و وقتی دید که حادثه سولی روی داده است نفسی براحتی کشید.

اما عفريت نحوست، کار خود را در نظر انجام میداد زیرا دیری نگذشت که دوشیزه و از گون بغتاً مبتلا به التهاب ریه شد و در عرض بکفته جهان فانی را در داغ گرفت.

«هانز» بر اثر یاس و ناامیدی بطور کلی شغل هنری خود را بکنار گذاشت و گاهی به کسب و کار تجارت و به کار دلایلی و مشاغل دیگری میپرداخت که هیچوجه متناسب با روح هنری او نبود.

در یکی از شبهای ماه آوریل گذشته در یکی از اطاقهای پسانسیون مغزی نقش يك مرد زنده پوش بد نظری را کشف نمودند که پس از تحقیقات بسیار معلوم شد که او (هانز کینر) نقاش معروفی است که نظر بعلل ملال و شغل خود را کنار گذاشته و این اواخر بانهایت فقر و فلاکت زندگی میکرد.

وقتی اناتیه اطاق او را بازرسی نمودند تابلویی یافتند که عکس او و غم او بود وزیر تابلو و در جنب نقاشیش تاریخ پایان نقاشی را نوشته و این تاریخ یکروز قبل از مرگ او را نشان میداد.

آیا عقیده دانشمندان علم ارواح در مورد این پدیده عجیب درست است؟
«فردا»

اینطور باید با مصرف الکل مبارزه کرد

این زن شجاع با تبر بجنک الکلی ها رفت و پیروز شد

تأثیر این اصول چندان سریع نبود و اینکار بسیار دیر نتیجه میبخشد و بدینجهت «کاری» تبرخود را بدست گرفت و بکار آغاز کرد و به تفریب میخانهها پرداخت.

وی میدانست که اینکار مخالف قانون است، اما هر يك از میخانهها نیز در نظرا و بزرگترین دشمن قانون بود.

این زن خبری از ترس نداشت او را چندبار زیر لگد انداخته کتک زدند تحقیر کردند بدنش را در زیر چوبها و تازبانها خرد کردند و او بر اثر این صدمات بحال مرگ افتاد اما هیچک از این صدمات و شکنجهها نمی توانست او را اذراهی که در پیش گرفته بود باز دارد.

زیرا عقیده داشت که کاری خدائی انجام میدهد. حتی میگفت که خداوند

بیدار ساخت و باعث شد که هفده سال پس از آن تاریخ، قانون منع مشروبات الکلی در امریکا وضع شود.

«کاری نایشین» در دشمنی با مشروبات الکلی حق داشت زیرا مشروبات الکلی آشیانه سعادت او را ویران ساخته بود.

شوهرش بر اثر افراط در خوردن مشروب مسموم شده و در گذشته بود و او را با بچه ای در دنیا بی سرپرست و بی پول و سرگردان گذاشته بود این زن اول تصمیم گرفته بود که با التماس و سائل بستن میخوانه ها را فراهم کند. سار کهنه ای پیدا کرده بود که آن را بفل میکرد و در برابر یکی این میخانهها می ایستاد و برای نجات یافتن مردم از این میخانهها دعای میکرد.

این رفتار تأثیر خود را کرد و بر اثر اینکار، چند میخانه بسته شد.

روزیست و یکم ژوئیه سال ۱۹۰۱ یکی از پر شورترین زنان آمریکا در «کانزاس» در راههای قصبه «ویچیتا» پیش میرفت و در آن حال که مادرش «به پیش سر بازان و پندار» را میخواند و تازی بدست داشت برآه خود ادامه میداد زن، عاقبت در خیابان «دو کلاس» به میخانه «جیم بوون» رسید و درها را باز کرد و پای بداخل گذاشت و سپس تبرخود را به هوا بلند کرد و فریاد زد: «این دست، دست خدا است. ای مردان آدمم که شمارا از دوزخ عیش و عشرت نجات دهم»

همه مشتریان از درهای کناری فرار کردند مدیر میخانه هم بگوشه ای پناه برد و «کاری نایشین» میخانه را بستنی تاراج و ویران کرد.

این مبارزه آتشین او، دشمنان مشروبات الکلی را در سراسر آمریکا

يك زن كاشف، يك داروي مهم

بطوریکه چندی قبل خبر گزاریهای مهم جهان در اختیار خود تذکر دادند اخیراً يك زن برتغالی از مهاجرین جدیدی که بکشور آمریکا آمده اند توانسته است بکمک پسر و دختر خود علاج قطعی جلوگیری از بیماری زکام یا سرما خوردگی را پیدا کند. این زن که «آنا ماریا ماروبک» نام دارد سی و دو ساله بود و دستیار دکتر ماروبک بود که بعد با او ازدواج کرد و بعد از مرگ وی با آمریکا مهاجرت نموده، سرما خوردگی که ویروس آن نامدتی پیش حتی بچشم دیده نمیشد. از جمله عوارض و بیماریهایی است که از مدتها قبل ذهن بشر را بخود مشغول کرده و فعالیت زیادی برای جلوگیری از ابتلاء بآن میشد حالا باید منتظر ورود این دارو به بازار و نتیجه آن شد.



از گفتگوهای کنار دریا



— نامزد میگوید که تا بحال زنی نجیب تر و باو فایز از من ندیده است!
— اگر من بجای تو بودم هرگز با چنین مرد دروغگویی ازدواج نمی کردم.

در خواب براو ظاهر شده و باو فرمان حمله داده است و وقتی کتاب مقدس را باز میکند صدای بالهای فرشتگان را می شنود.

کاری نایشین مدتی بزندان افتاد و بارها بدادگاه کشانده شد اما از کارخویش که آن را راه حقیقت می پنداشت دست برنداشت.

این زن پس از اینکه شوهرش قربانی مشروب شد: برای امرارمعاش در مدرسه ای معلمه شد.

اما پس از چهار سال او را از خدمت اخراج کردند و وی پس از این صدمه زانو بزمین زده و چنین دعا کرد «خدای من! دیگر نیروی اداره مادر و پسر مرا ندادم. از تو کمک میخواهم اگر برای من ازدواج شایسته است حاضر می گردم که ازدواج کنم. اما بکسی علاقه ندارم با کسی که تو بخواهی و تو انتخاب کنی ازدواج میکنم.»

پس از چند ماه «داوید نایشین» که روزنامه نویس، زارع و خطیب بود، خواستار این زن شد و زن بی برد که دعای او مستجاب شده است و بسا این مرد ازدواج کرد

«داوید نایشین» پس از چند ماه خطیب قصبه «هیلتون» «در کانزاس» شد اما زن عقیده داشت که کار و عطا را بهتر از شوهرش میداند. بدین جهت موضوع خطابه ها را انتخاب می کرد و وقتی که شوهرش بمنبر میرفت «کاری» در صف اول در برابر او می نشست و اگر شوهرش موعظه خود را بیش از اندازه طول میداد از جای خود بلند میشد و بسا صدای بلندی میگفت: «امروز تا این اندازه بس است، داوید!» و اگر شوهرش بساین حرف او وقع نمی گذاشت و به سخنان خود ادامه میداد یکسر بمنبر میرفت. کتابی را که شوهرش بدست داشت، از دست او میگرفت کلاه او را برداشته بدستش میداد و او را بخانه میبرد.

پس از سالها وقتی که این مرد

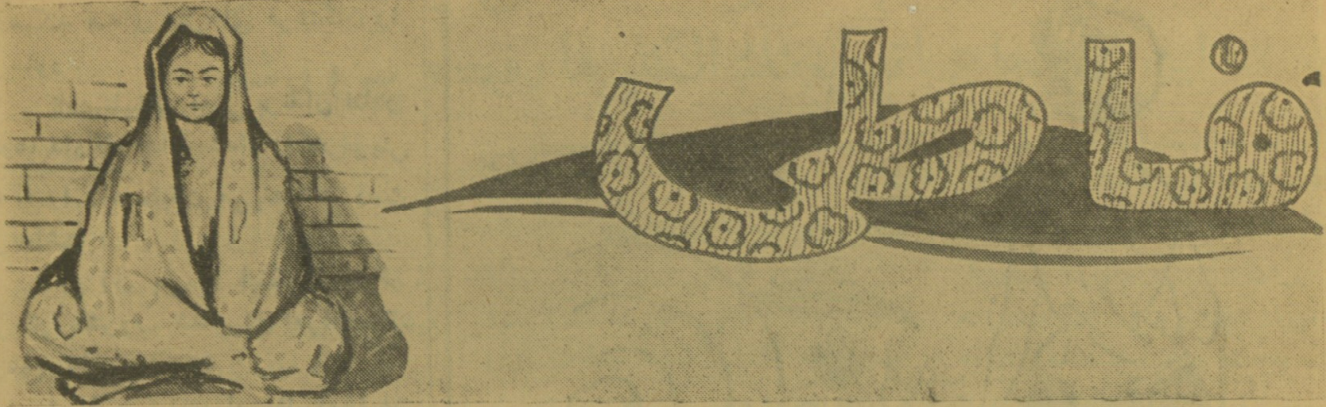
بود، وقتی که پدرش مرد قروضی برای او میراث گذاشت. اما بعد از پانزده سال همه قرضهای پدرش را ادا کرد. در آخرین سالهای زندگانی خود کنفرانسها میداد و پول بسیاری بدست می آورد، اما این پولها را به فقرا و بی چیزان می بخشید و در شهر «کانزاس» خانه ای برای زنان بیوه مردان مشرت پرست و فرزندان بی پدر آنان بنا نهاد.

حکومت «کانزاس» یکی از جاوه های بزرگ خود را باسم او نامیده است.

این جاوه «علامت کاری نایشین» نام دارد و در گوشه ای از آن شکل تبری نقش شده است. «آسیای دمکرات»

تصمیم گرفت زنش را طلاق دهد «کاری» درباره شوهرش گفت: داوید نسبت بمن آدم سست و بی دست و پائی بود... آری؛ برای «کاری» نه شوهر؛ بلکه مرد آتشینی ضرورت داشت این زن گرچه نیم قرن پیش از من بدنیا آمده بود اما چون من مدتی در مولد او زندگی می کردم او را خوب میشناسم من هم در مدرسه ای که این زن درس خوانده بود درس خواندم: این زن در قصبه «بلتون» که مولد من می باشد مدفون است و من هم آرزو مندم که در آنجا بخاک سپرده شوم و چه بسا که قرنهای پیشماری در جوار «کاری نایشین» بخواب ابدی خواهم رفت.

«کاری نایشین» کارهای نیکی کرده



اما حالا اینجا شمال که خوبه .
بقدرتی خدا نعمت فراوان تره . من
خودم جنوب که بار میبردم دیدم اونجا
دیگه مردم بچه هاشونرا به ده پونزده
تومن میفروشدند .

اما اینجا باز بهتره نرخ آدمیزاد
کرون تره . سه چارماه پیش - یادت میاد
تو همین قهوه خونه به مسافری دختر
دهاتی ای را - درست یادم نیست - هفتاد
هشتاد تومن اجیر کرد و به سیستون برد .
قهوه چی پیش خود حساب می کرد
اگر این معامله سر بگیرد دست کم ده -
پانزده ریال از دهقان برای دلالتی
می گیرد .

بنا بر این شتاب هادی خود را برای
ریختن چای فراموش کرده بود و در
حالی که آهسته چبه قندهای ریز را در
قندانهای برنجی میچسبید دنباله صحبت
راننده را گرفت :

- آره قربون ، اجر دنیا و ثواب
آخرت داره .

اجرد نیایش اینه که شما دختره را
ده پونزده ساله اجیر میکنین .

دختردهاتی هم که میدونین وقتی
جوون و سالم باشه از شر قانع تر و از
ماشین تند کار تره ، کار خونه تو فرا
می کنه . باغ و بستونی داشته باشین کشت
و کار میکنه .

کسب و کاسبی ای داشته باشین بکار
دکانتونم میرسه . یک نون بخور و نمهر

مهارت داشت فرصت را مناسب دانست
و در حالیکه استکانها را ردیف می کرد ،
گفت .

- آخه قربونتون برسم خودتون
می دونین که از رعیت مزدی ، آدمی
بدبخت تر تو عالم خدا پیدا نمیشه .

یه روز که شیکمش نیم سیر باشه دو
روز دیگه کشنه است . این بابا دوسر
نون خور داره . به زن و بچه دختر . هر
سه شونهم از صبح قلاغ برد و آفتاب زردی
مثل کاب کار میکنند و نمی تونند سرو
قه زندگی را بهم بیارند .

آخه این بدبخت هاهم که بجز
خدا دیگه فریادرسی ندارند .

فلک زده دیگه چاره ای واسش
نمونده ...

راننده حرف او را تمام کرد :-
حوصله مونراسر بردی .

خلاصه اش را بگومی خواد دخترشو
بفروشه .

مشدی تقی با تعجب پرسید :-
بفروشه ؟

قهوچی گفته راننده را تصحیح کرد
نه قربونتون برم این معامله را که فروش
نمیشه گفت . می خواد دخترشو به اجیری
بده .

راننده جواب داد . - فروش یا
اجیری نمیدونم ؛ خلاصه هر کی بتونه
باین به پخت ها که مکی بکنه و باری از
دوششون و روده اجر دنیا و ثواب آخرت
داره .

بعد از ظهر روزی در چله تابستان
در آفتاب مرداد ، از زمین داغ ، هوای
تفتت چون گرد بلورین موج زنان بیلا
می رود .

جلوی قهوه خانه دهکده ای دوسر
جاده مشهد به کاشمر مردی دهقان و
فاطمه دختر دوازده میوزده ساله اش زیر
سایه درختها نشسته اند . ده در کرختی
و خواب است .

ماشین باری که از مشهد می آمد
جلو قهوه خانه ایستاد . از اطاق کامیون
راننده ، شاگردش و یک مسافر پیاده
شدند .

مسافر و راننده به قهوه خانه رفتند
شاگردش و فر به بازدید ماشین پرداخت .

درین هنگام مرد دهقان از چاه بلند
شد و بطرف قهوه خانه آمد .

همینکه می خواست پایش را از در
تو بگذارد قهوه چی باو گفت .

- بابا چون صبر کن مسافر ها چایی
بخورند ، گلو می تازه بکنند ، من بهشون

می گم ، اگه خواستند که صدات میکنم
و او فوخت خورت بیا معامله را تموم کن .

دهقان بجای خود برگشت .
مشدی تقی سقط فروش ، مسافر

کامیون ، که شلوار رویش را کنده بود
و آستین پیرهنش را برای وضو گرفتن
بالا میزد پرسید .

- چه معامله ای ؟
قهوه چی که در دلالتی این معامله

هم خانه وانگهی دخترک برودش هم دل بهم بز نیست .
 اگه یکوقت دلتون خواست میتونین بی خرج ودر سر صیغه اش کنین . اونوخت دیگه تا آخر عمر کنیز تون میشه نواب آخرتش هم اینته که خدا کار خیر هیچ تنابنده ای رابی اجر نمیکذاره .
 قهوه چی بطرف راننده آمد و یک استکان چای روی سکو جلوی او گذاشت راننده که از خستگسی دراز کشیده بود چهار زانو نشست با پشت دست عرق پیشانی راپاک کرد و هسقول هم زدن چای شد .
 قهوه چی به بازار گرمی خود ادامه میداد .

- وانگهی پدره میخواد با این پول به الاغ بخره و توده باتو جاده کار کنه الاغش هم حاضره .

الاغ مال به رعیت جوونیه که تازه بدش مرده . پسره می خواد از بیکاری الاغ را بفروشه و بره شهر کار کنه . حالا بین با این به کار خیر چندتا بنده خدا سوائی می رسه و راضی میشه . خداهم از هسنون راضی .

مشدی تقی وضوش تمام شده بود . در حالی که برای نماز خواندن به بالای سکر می رفت گفت :

- اول طاعت خدا ، اونوخت راضی کردن بنده اش . من تا نماز رانخونم لبونم جواب بدم بعد از نماز استخاره می کنم اگه خوب آمد که چه عیب داره . اگه بشه بنده خدائی را از بدبختی نجات دازم چه حرفی دارم ؟ اما اجازه این کار بدست خدای عادل .

اگه او مصلحت دید من اطاعت می کنم .
 قهوه چی در حالی که سر نیده طاسش را میغارانند گفت :- نمازتون قبول باشه من تا اونوقت چائی تازه واستون دم می کنم .

مشدی تقی قامت بست و به نماز مشغول شد . هر وقت که قد خپله اش را خم میکرد به رکوع می رفت بندز یز جامه اش

آویزان می شد و تلو تلو می خورد . در تمام مدت نماز بفکر این معامله بود و سود و زیان آنرا می سنجد چون نرخ این جنس را نمی دانست میخواست از گفته راننده و قهوه چی مظنه ای برای خود معین کند تا کور کور دست بچنین معامله ای نزنند .

اول حرف راننده را بطاطر آورد که « در جنوب به پانزده تومن هم راضی هستند ، اما در شمال نرخ گرانتر است . » اینجا گفته قهوه چی راپا به سنجدش قرارداد « پدر میخواد با این پول یک الاغ بخرد » قیمت الاغ هم که هفتاد هشتاد تومان بیشتر نیست .

تسبیح را بدست گرفت . نگاهی به شمایل چاپ سنگی که بدیوار گاه گلی آب آهک کشیده قهوه خانه چسبیده بود انداخت و پس از استخاره به قهوه چی گفت ،

- حالا یک چای تازه دم برای من بریز و رفیقت را صداش کن .

مرد دهقان دست دختر در دست از در قهوه خانه تو آمد . لبخند امید روی لبهای کبود خشکش غلت میزد .

دهقان با قبای وصله وصله بلند ، شال کمر و دستار متعالمش حالت ابراهیم را داشت که فرزندش را برای قربانی میبرد .

سه هزار متر بوسه

مطابق قوانین ژاپن بوسه در ملاء عام ممنوع است . و این ممنوعات شامل عکسهای مجلات و فیلمهای سینما نیز می باشند بهمین جهت در وزارت کشور ژاپن قبل از صدور اجازه نمایش فیلمهای آمریکائی و اروپائی صحنه های از فیلم را که در آن قهرمانان فیلم هم دیگر را می بوسند سانسور می کنند در طی سال گذشته قسمتهائی از فیلمها که شامل صحنه های بوسه بوده و سانسور شده به سه هزار متر بالغ گردیده است و این سه هزار متر فیلم در صندوق مخصوص وزارت کشور ژاپن نگهداری می شود .

فاطی سرش پائین بود و به پای برهنه پسر چرکش نگاه می کرد . موهای مشکلی بر پشت ، که از چرکی جلای خود را از دست داده بود بهم چسبیده و فتیله فتیله شده از زبر لچک بروی صورت و گردن آفتاب خورده اش آویزان بود .

مشدی تقی پس از ورا انداز دختر بی برد که قهوه چی چندان پوچ و بیپوده نگفته ، بر روی دخترک بدک نیست . پس از مدتی چانه زدن از دو طرف و دخالت قهوه چی معامله با اینجا رسید که دهقان از هشتاد تومان پائین نیامد و مشدی تقی از هفتاد تومان بالا تر نمی رفت آخرش مشدی تقی آخرین سلاح روحی خود را که بارها لذت پیروزی آنرا چشیده بود بکار برد : دستمال بسته ای از جیب بیرون آورد . آن را روی زیلوی سکو کشود و اسکناسهای نو تا نشده را پیش چشم دهقان رو کرد . سپس گوشه یک اسکناس پشت گلی دو تومانی را گرفت و تکان داد ، اسکناس مثل ورقه نازک حلبی سفید بیچ و تاب می خورد و طننازی می کرد . در این حال بددهقان گفت :

- عوضش من از این اسکناسهای نو که هنوز چشم نامحرم بهش نرسیده بهت میدم . می بینی ؟

سی و پنج تا از این دو تومنی ها . یا هفتاد تا از این یک تومنی ها . هر کدام که بغوا ی . این راهم بدون که من آدم خدا پرستی هستم نمیگذارم به دخترت سخت بگذره . ازش خوب نگهداری میکنم . پدری میکنم . حالا خودت میدونی بشمرم ؟ یا پولها را جمع کنم ؟

جلوه کاغذهای رنگارنگ دلفریبی خود را کرد . معامله به هفتاد تومان تمام شد . باین شرط که مشدی تقی یک تومان به قهوه چی بابت دلالی و دو تومان به شو فور برای کرایه راه فاطی تا شهر کاشمر بدهد .

چائی ها خورده شده بود . راننده برای حرکت عجله داشت . همه از قهوه -

خانه بیرون آمدند. راننده بهرد دهقان گفت:

— زود باش با دخترت خدا حافظی کن و کمکش کن بره بالا ماشین. دل دهقان از ذوق امید و درد جدائی دختر پر بود. همینکه آمد به فاطمی نزدیک شود یادش آمد که مادر فاطمه با دختر خدا نگهداری نکرده.

دیشب مادر فاطمی با شوهر و دختر تمام شب را کنار راه گذراند. هر وقت ماشینی جلو قهوه خانه می ایستاد او با شوهر به قهوه خانه می رفت تا شاید اجیر کننده ای پیدا شود وقتی مایوس می شدند دوباره کنار جاده دراز می کشیدند و در انتظار ماشین دیگری بودند. فقط امروز نزدیک سه بعد از ظهر مادر به ده رفت تا نانی بخورد و آبی از چشمه بیاورد. قرار این بود که اگر فاطمی راهی شد او را صدا بزنند.

دهقان طرف اطاق ماشین دوید و به راننده گفت:

— خدا عمرت بده برادر صبر کن تا من مادرش را صدا کنم.

راننده میخواست تندی کند ولی جلو خود را گرفت و خواهی نخواهی جواب داد:

— چرا از پیش این فکر را نکردی من فردا صبح باید جنس را در دکان صاحبش تحویل بدم. به بابا پنج دقیقه صبر میکنم اگه نیامدی راه می اقم. بدو بابا!

مرد دهقان در حالی که بازوی چپش را روی سینه فشار میداد تا دستمال پول از بغلش نیفتد میدوید. وقتی در کوچه های ده ناپدید شد صدایش بگوش رسید:

— آهای ننه فاطمه، آهای ننه فاطمه اهو ووی!

در این مدت فاطمه با کمک شاگرد راننده از دیواره کامیون بالا رفت. مشهدی تقی اولین دستور خود را باوداد:

— دختر، مواظب باش چیزی از ماشین نیفته!

ماشین پراز بار بود که فردا صبح

باید بیکی از بازرگانان کاشمر تحویل داده شود. روی بار چند گونی قند و شکر و قماش مال مشهدی تقی جای داشت. مشهدی تقی بسیار دلخور بود از اینکه کلای او را روی جنس دیگران بار کرده اند. آخر ممکن است در راه بیفتد. تا اینجا تمام راه از این جهت نگران بود.

— اهووی ننه فاطمه اهو ووی!

برگشت فریاد دهقان از دور بگوش میرسید. راننده شتاب زدگی و بی تابی بخرج میداد. فاطمه حس میکرد که این معطلی و ناراحتی بخاطر اوست خجالت می کشید. فکرمی کرد او مقصر است با خود می گفت ای کاش خودش بجای بابایش میدوید! اگر خودش می رفت زود تر میرسید و بر میگشت ... بابایش نمیتواند مانند او تیز بدود ... از دوری صدای بابا و برنگشتن او پیداست که مادر در خانه نیست. لابد سر چشمه بدنبال آب رفته. چشمه آن طرف ده و دور است ... مادرش حتما صدای پدر را نمیشنود ...

صدا مدتی خاموش شد. سرانجام دهقان از دور نمایان گردید. او تنها بود و دوان دوان پیش می آمد. شاگرد راننده فریاد کشید:

— چرا تنها برگشتی؟

دهقان ایستاد. نفسی کشید و از دور فریاد زد:

— سر چشمه رفته.

راننده بشاگرد خود گفت:

— حسن بیا بالا راه بیفتیم. به جای پنج دقیقه بیست دقیقه معطل شدیم.

دهقان در جای خود نفسی تازه کرد

دوباره براه افتاد و دوان دوان پیش می آمد. موتور ناله کشید. ماشین از قهوه خانه ده براه افتاد دهقان فریادی کشید. خروش موتور فریادش را خفه کرد.

دهقان مدتی بدنبال ماشین میدوید تا از نفس افتاد و ایستاد.

هیچ گونه اعتراض و عکس العملی از فاطمی سر نزد برای او قرار روزگار همیشه همین بود. تا بحال در برابر هیچ رنج و دردی اعتراض نکرده. او اصلا با این دو مفهوم آشنائی نداشت. فاطمی طناب روی بار را در دست گرفته و از هر تکان ماشین دلش تومیر بیخت نگاهش به موجودی که بدنبالش میدوید دوخته شده بود.

آققدر بآن نگاه درد تارفته رفته از نظرش محو گردید.

در این هنگام ماشین از کنار دهقانی که الاغی با بار علف در پیش داشت رد شد دیدن مرد و الاغ فاطمی را در اندیشه آینده پدر انداخت. او فکر می کرد، بالا تر از فکر، میدید که پدرش فردا الاغ را میخرد و کار می کند. روزهای بدبختی پدر در مادر تمام شد. از این گذشته فاطمی تا بحال از موجودیت و ارزش خود بی خبر بود. فقط امروز نخستین بار فهمید که موجود با ارزشی است هفتاد تومان ارزش دارد. برای او دو تومان کرایه راه هم میدهند. با هفتاد تومان بابایش يك الاغ میخرد و کار می کند. ذوق و درد نامعلومی کلویش را می گرفت و آه درازی می کشید. انگار اینهمه امید و آرزو و درد در درون نمی گنجد، لبریز میشد و با آه بیرون میریخت.

فکر های نو، خوشی آور، هوس انگیز فکرهاییکه فاطمی تا بحال جرات و فرصت نکرده بود به مغز خود راه بدهد، دسرش موج میزد. فاطمی یقین داشت که در خانه مشهدی تقی با پای چرک و برهنه نمیشود خدمت کرد.

مشدی تقی برای او کفش و جوراب میخرد. این رانه این که او فقط خیال میکند قهوه چی این را میگفت دیشب که کنار راه انتظار خریداری بودند قهوه چی اینها را به بابا و ننه اش میگفت و او هم میشنید. قهوه چی که دروغ نمی گوید، او خوب میدانند تا حالا چند پسر و دختر در قهوه خانه او با چیزی رفته اند

از پدر و مادر در بیابان تاریک با کرک تیز دندان رو بروست و نیمتر سنجندشی پراز لذت بجانش میافتاد .
کم کم دروهم او چشم کرک بزرگتر شد . چیزی نگذشت که انگار بدو نیم شد و همین طور که دو چشم رو به بزرگی میرفت فاصله شان هم از یک دیگر بیشتر میشد .

افسونگری چشمهای درشت کرک که گاهی لحظه ای خاموش و باز روشن میشد دخترک را جلب کرده بود . چشم از آنها بر نمیداشت تاروشنی خیره کننده چراغهای ماشین چشمش را زدناکهان تخیل و توهم از کله اش پرید . ماشین سرعت بیش می آمد و بنظر فاطمی چنان رسید که آلمان است که به کامیون بخورد در این دم غرش درهم آمیخته موتور کامیون و باد و ماشین در گوشش پیچید . دخترک جیبی کشید و صورتش را بین دستها پنهان کرد ، ماشین سواری در جاده تنگ از کنار باری گذشت و دور شد فاطمی آهسته سرش را بلند کرد . بعقب نکاهی انداخت لبخندی زد و در انتظار نقطه روشن دیگری چشم به تاریکی بیکران دوخت .

پس از ساعتی فاطمی از این تماشا خسته شد و دیگر بدن فرسوده اش تاب نشستن نداشت . میان ماشین روی بارها دراز شد . دوباره فکر و خیالهای شیرین و شورانگیز او را فرا گرفت . گفته های قهوه چی را نکته به نکته از نظر می گذرانید .

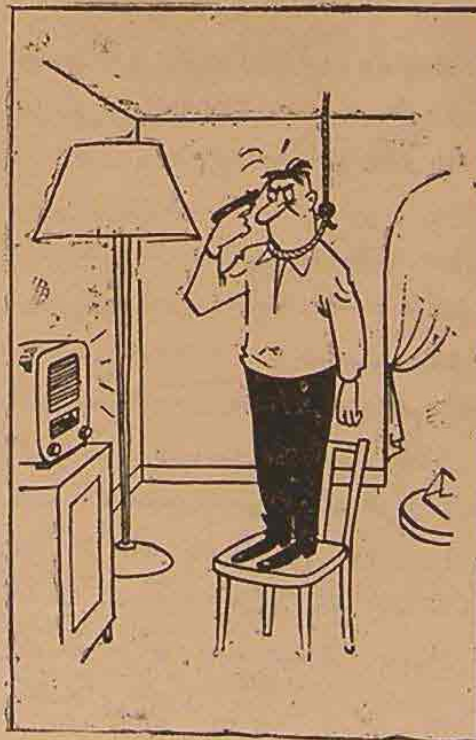
«دخترانی که باجیری رفته اند همه مفید بخت شده اند . حتی یکی از آنها که بسیستان رفته و با مزاده شهر دخیل بسته بودن آقای خودش .»
فاطمی فکر میکرد که اول دوسه سال با خدمت خود «آقا» را راضی میکند . آنوقت البته در شهر کاشمر هم اما مزاده ای هست . او هم دخیل خواهد بست . آن وقت اول کاری که میکنند این است که باشویش بدیدن بابا و ننه می آید

خواب را میراند .

هوای رفته رفته تاریک شد چراغهای ماشین روشن گردید . رفت و آمد ماشین در جاده بیشتر شد . رانندگان برای گرمی هوا و ترس از ترکیدن لاستیک ها روز راحت میکنند و شب براه میافتند .
در این هنگام ناگهان نقطه ریز و روشنی در جاده بچشم فاطمی خورد او بسیار شنیده بود که شب در بیابان چشم کرک مانند چراغ میدرخشد . اول کمی ترسید . خیال کرد کرک در صد قدمی اوست چشم از آن نقطه روشن بر نمی داشت . ولی در تعجب بود که چرا هر چه ماشین جلو تر میرود به کرک نمی رسد ؟

با آنکه این وهم لحظه ای بیش دوام نداشت و او پی برد که نقطه روشن چراغ ماشینی است که از رو برو می آید دوست داشت در این بندهار باقی بماند و آن را حقیقت بداند زیرا از تصور این دلاوری که اول بار ، بکه و تنها دور

وقتی که یک ورزشکار میخواد خود کشی کند.



... و حالا آخرین نتایج مسابقات را می شنوید!

آخر دیشب که کنار راه آمدند بابا و ننه هنوز دودل بودند .
آمدند تا با قهوه چی مصلحت بینی کنند . بعد از شنیدن حرفهای قهوه چی راضی شدند چه خوب شد بابا فردا الاغ را میخورد و کار میکند . قهوه چی میگفت با این بیرهن مثقالی وصله وصله هم در خانه این آقاها نمیشود خدمت کرد برایش بیرهن تو میخورد .

قلب فاطمی از شادی این فکرها در تپش بود . ذوق آینه و درد تنهایی گلویش را می گرفت خوشی امید از دل لیریز شده اش با آه بیرون میریخت . ماشین ناگهان جلو قهوه خانه ای ایستاد . مشدی تقی بچابکی از اطاق ماشین بیرون جست و فاطمی را صدا زد . وقتی او را دید خاطرش آسوده شد او مدام بیم آن را داشت که مبادا فاطمی فرار کند . با آنکه قهوه چی با او اطمینان داده بود ولی دلش راحت نمیشد .

شاکرد راننده نکاهی بچرخها انداخت ، مشدی تقی دوباره به فاطمی سفارش کرد که راه ناهموار است دست انداز زیاد دارد مواظب باشد از بارهای او چیزی نیفتد راننده سبک کاری آتش زد و ماشین دوباره براه افتاد .

آفتاب مرداد غروب کرده - و او را بتاریکی میرفت . خنکی نوازشگر و خواب آوری جای گرمای سوزان را میگرفت .

فاطمی دیگر مفهوم زمان و مکان را از دست داده بود بار اول است که از به خود بیرون آمده . هیچ نمیدانست چند وقت است که در راه ناهموار رکود آلود آینه خود به پیش میرود کجاست ، چقدر از زاده بومی خود دور شد .

دخترک پشت اطاق زانو زده و آرنجها را روی آن تکیه داده بجاده ناهموار و بیابان خشک نگاه میکرد .
کمی از فرسودگی و بیخوابی پلکهایش می میآمد ولی تکانی بخود میداد و

بقیه فرمان مشروطیت

گفتم «اگر شما این حرف را بزنید پس مردم چه بگویند» چون دیدم سنبه پرزور است روی مجری نشستم و نگذاشتم آنرا از حوزه خارج کنند.

در دوره اول انتخابات برای دولت هیچ خرج نداشت، نظار بدون دریافت حق الزحمه انتخابات را انجام دادند در روز آخر اخذ رای بمن خبر رسید که سادات تهرانی و سادات لاریجانی میخواهند شلوغ کنند و جلسه انتخابات را بهم بزنند بمن گزارش داده بودند که سادات لاریجانی وقتی که وارد حوزه میشوند هر نفر آنها يك چماق زیر عبادارند منم تدارک لازم دیدم عدهای فراش مجهز آماده کرده بآنها گفتم به محض اینکه سرفه کردم با چوب سادات لاریجانی را کتک زده ازانجین خارج کنید همین طور هم شد وقتی سادات لاریجانی وارد حوزه شدند و آماده حمله به صندوق انتخابات شدند سرفه کردم فراشان دولتی با چماق بجان آنها افتاده بآنها کتک مفصلی زدند بعد هم دستور دادم سادات حق انتخاب وکیل نداشته باشند وقتی مجلس افتتاح شد سادات در مجلس اقداماتی کردند و انتخابات آنها تجدید شد.

طبقه اصناف دوره اول مجلس راستی مردمان صحیح العمل و درستکاری بودند و صمیمی و وفادار بودند آنها برای اینکه با اصول حقوقی آشنا شوند دور هم جمع شده شبها بخانه داماد آقای صدیق حضرت میرفتند و پیش او درس میخواندند و روزها بکارهای مردم رسیدگی میکردند.

دیگر نیامد نمایندگان تهران انتخاب شدند، روز مولود حضرت حجت طبقات تهران در سلام حاضر شدند.

تجار گفتند مادام که ناصر - الملك با صنایع الدوله از طرف اعیان انتخاب نشوند ما دست بسانتخاب نمی‌زنیم ناصر الملك شانه خالی کرد ولی در تخت مرمر بانظارت خودش صنایع الدوله انتخاب شده نفر از خانواده ما نماینده تجار بودند مجبر الملك اخوی من نصرت الملك هدایت اخوی زاده و صدیق حضرت داماد بود صنایع الدوله رئیس مجلس شد سعد الدوله و احتشام السلطنه غایب بودند ولی از طرف جماعت منتخبین انتخاب شدند مرحومین سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی هم بحوزه آمدند ولی سید زنجانی دعوت نامه را پس فرستاد و حاضر نشد.

در همین وقت سعد الدوله وزیر تجارت که در نتیجه اختلاف بامسیونوز بلژیکی به یزد تبعید شده بود علی‌رغم آن عمل باسلام و صلوات چندی بعد وارد تهران شد.

پس از سلام عید، جلسه اول مجلس در محل مدرسه نظام تشکیل و صنایع الدوله بریاست مجلس انتخاب شد، تشریفات مجلس هم از کیسه حقیر پرداخته شد، خوب بخاطر دارم که مجموعاً سی تومان خرج شد من از خانه يك مجری آورده رای ها را در آن مجری میانداختم شب که شد مرحوم سید عبدالله بهبهانی گفت «این مجری باید پیش من باشد» من در جواب گفتم مجری باید در حوزه بماند، مرحوم بهبهانی گفت من اطمینان ندارم در جواب ایشان

فاطمی در آرزوها و رویاها بخواب رفت ساعتی گذشت. مشدی تقی راننده اصرار میکرد که جلو قهوه‌خانه ای نکه دارد تا چائی بخورند و گلوئی تازه کنند در حقیقت مشدی تقی میخوابست ببیند فاطمی فرار نکرده باشد. ولی راننده میگفت یکساعت دیگر کمتر بشهر تربت می‌رسند. در آنجا قهوه‌خانه بزرگ هست که می‌توان شام خوبی خورد و استراحت نمود. مشدی تقی دو باره سرش را بدیوار کابین تکیه داد و چرت می‌زد، تا صدای بوق ماشینی که از عقب می‌آمد چرتش را پاره کرده. راننده راه داد. ماشین سواری از کامیون گذشته جلو آن ایستاد و بکامیون ایست داد راننده سواری پیاده شده نزدیک کامیون آمد و گفت:

- دادش به دختر دهاتی سوار کامیون شما بود.
مشدی تقی ناگهان از جا جست. سراسیمه از کامیون پائین پرید و روی بارها را نگاه می‌کرد. راننده سواری بگفته خود ادامه می‌داد:

- نزدیک سی چهل کیلومتر اون - طرف تر نمش به دختر دهاتی میون چاده افتاده بود، ما بد بخت فلک زده را کشیدیم بهش کنار راه.

راننده کامیون آرام و خونسرد جواب داد.

- آه داداش مال مانیست. به باری از ما گذشت و رد شد. شاید مال اونها باشه.

ماشین سواری راه افتاد. راننده کامیون سبکداری آتش زد و در حالی که دسته ترمز را بجلو میداد بگرو فکور زیر لب گفت:

- تف! بر شیطان لعنت! بیچاره نه بابای دختر!

مشدی تقی بادق دل جواب داد:

- اونها که صاحب يك لاغ شدند. بیچاره من هفتاد و سه تومن ضرر!

«پایان»

می کشد ؟

طیب جواب میداد اگر صبر کنید بعد از چند ماه معالجه خواهد شد.

(فوکاس) در میدان جنگ مرگ بسیاری از مجروحین را دیده ولی هرگز ندیده بود که کسی سکنه کند .

در میدان جنگ بقدری خون از اعضای بدن سر بازان می رود که هرگز خون در بدن تولید فشار نمی نماید تا سبب سکنه شود.

چون (فوکاس) در خصوص مداوای مریضی که مبتلا بسکنه شده تجربه نداشت حیرت می کرد چرا (روبو) صحبت نمیکند

طیب گفته بود هر زمان که شنیدی ارباب تو صحبت کرد بدان معالجه او نزدیک است .

بالاخره يك روز ناکهان روبو بصد در آمد .

فوکاس بطرف او دوید

روبو گفت اینجا کجاست ؟

فوکاس گفت اینجا منزل ما می باشد .

روبو پرسید :

منزل ما کجاست ؟ و شما که هستید ؟ و چرا در اینجا

حضور دارید ؟

فوکاس با تعجب پرسید روبو آیا مرا نمی شناسی .. ؟

آیا یگانه بازمانده سر بازان (ارتش بزرگ) را بخاطر

نمی آوری ؟

از عظمت فرانسه و نشانه باقی مانده است یکی تو

هستی که امپراطور می باشی و یکی من که بازمانده (ارتش

بزرگ هستم)

(ناپلئون بناپارت هنگامی که امپراطور بود ارتش

خود را بنام (ارتش بزرگ) میخواند و برستی هم ارتش او

يك ارتش معظم محسوب می شد زیرا هرگز در او پادیده

نشده بود که امپراطوری نیم میلیون سرباز داشته باشد و

ارتش ناپلئون دارای نیم میلیون سرباز بود - مترجم)

آنوقت (روبو) توانست فوکاس را بشناسد .

ولی هنوز مدتی طول داشت تا اینکه خاطرات گذشته

را بیاد بیاورد .

زیرا مرض سکنه که سبب فلج نصف بدن از جمله نصف

مغز گردید ، حافظه (روبو) را از بین برد .

(فوکاس) بعد از اینکه دید (روبو) بصد در آمد و او

را شناخت شروع بگریه کرد .

قطرات اشک از چشم های او فرو ریخت و روی

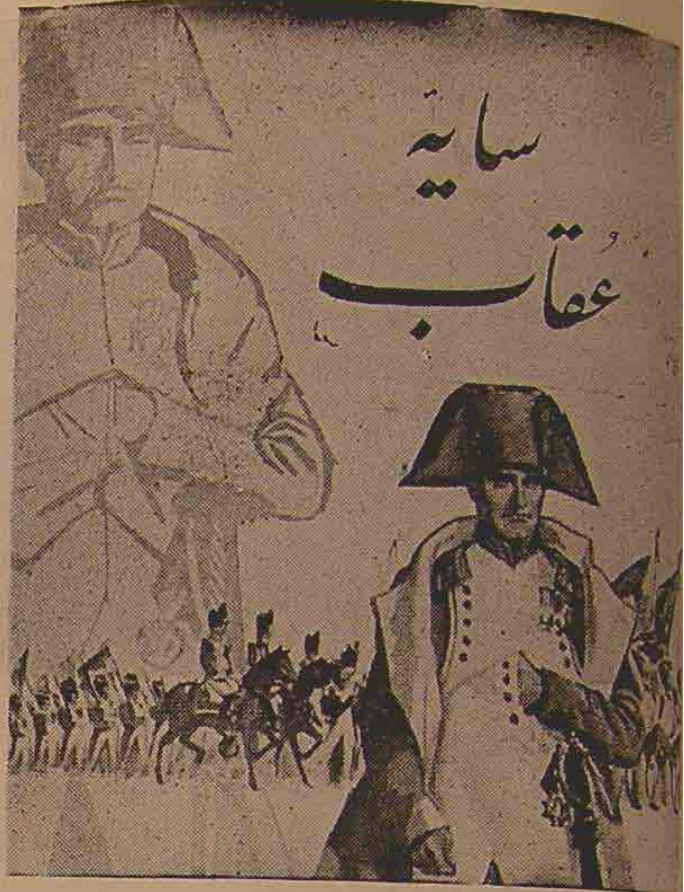
سبیل های سفیدش می چکید .

(فوکاس) میگفت (روبو) اینجا شهر (ورون) است و ما

آمده بودیم که از اینجا برویم و پسر امپراطور را نجات

بدهیم .

ولی قبل از اینکه وارد خاک اطرش شویم ما را



سایه عماب

« ۵۶ »

ولی (روبو) بیدار نشد

فوکاس گفت :

روبو عزیز بیدارشو من فوکاس هستم

باز (روبو) بیدار نشد

(فوکاس) گفت روبو عزیز بیدارشو در این جا

کسی غیر از من نیست و صدای ما را نخواهند شنید .

(روبو) بیدار نشد .

فوکاس گفت روبو عزیز بیدارشو زیرا در این

خانه برای شنیدن صدای ما سوراخ تعبیه نکرده اند و هیچ

کس ما را نمی بیند

اما (روبو) تصمیم نداشت که بیدار شود .

آنوقت (فوکاس) با حیرت و وحشت دریافت که

(روبو) برستی بیمار است .

از آن موقع تا مدت چند ماه در آن خانه (فوکاس)

برستار (روبو) بود .

در این چند ماه هر دو روز يك مرتبه طیب می آمد و

گاهی رو بو را معاینه میکرد .

هر دفعه که (فوکاس) از او می پرسید که روبو بچه

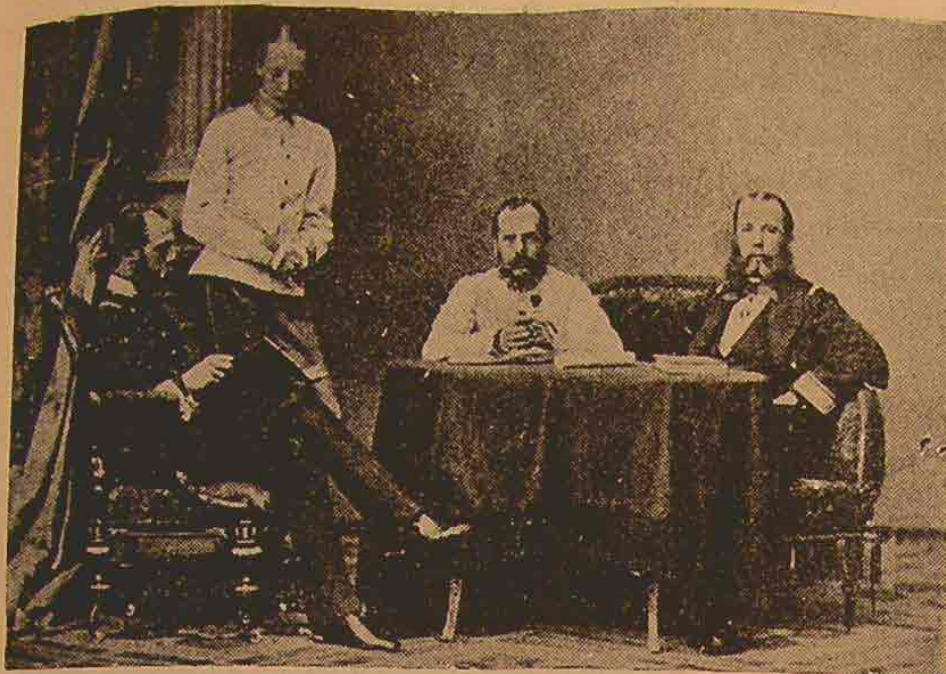
مرض مبتلا شده طیب میگفت که او سکنه کرده است .

(روبو) برستی سکنه کرده و نصف بدن او مفلوج

شده بود .

طیب می گفت این مرض بزودی درمان نمی یابد .

(فوکاس) می پرسید معالجه ارباب من چقدر طول



امپراطور اط-ریش بطوری
 که در این تاریخ میخوانید حاضر
 نشد که نام ناپلئون را روی اسم پسرش
 ناپلئون دوم بگذارد و او را موسوم به
 (دوک دو-ایشتادت) نمود و این موضوع
 بسیار به رو بو گران آمد در این
 عکس امپراطور اطریش و برادرش
 اودیده می شود که هر دو پشت میز
 نشسته اند جوانی که ایستاده پسر
 ناپلئون دوم نیست بلکه یکی از
 پسرهای فرانسوا ژوزف امپراطور
 اطریش می باشد و خوانندگان مجله
 خوانندنیها بدفعات عکس ناپلئون
 دوم را در این مجله دیده اند.

مدت شش سال، اراض گوناگون مانند مرض کبد و
 سوء هاضمه و روماتیسم یکی بعد از دیگری بر (روبو)
 وارد آمد.
 بطوری که وی در هیچ موقع از این شش سال نتوانست
 مانند یک فرد عادی از منزل خارج شود و قدم بزند
 و گردش کند.
 با این که (روبو) وقتی که وارد (ورون) شد هنوز
 جوان بود این شش سال بیماری، طوری او را شکسته نمود
 که هر کس میدید تصور می کرد مردی هفتاد ساله است.
 صورتش، برنگ تیره متمایل به سبز در آمده بود و
 چشم هایش بدون عینک نمیدید و وقتی راه میرفت قدری
 خمیده بنظر میرسید.
 (روبو) دو چار دو ضعف شده بود یکی ضعف جسمانی
 و دیگری ضعف روحی.
 از وقایع گذشته جز بعضی از مذاکرات خود با
 ناپلئون چیزی بیاد نمیآورد.
 از آسیاب و سکنه آسیاب و پدر بزرگ و (توانت)
 و پسر کوچکش هرگز یاد نمیکرد.
 برای این که نمیتوانست آنها را بخاطر بیآورد.
 طبیب گفته بود که (روبو) نباید کتاب بخواند زیرا
 برای باصره او ضرر دارد.
 (فوگاس) هم سوادی درست که مفید برای کتاب
 خواندن باشد نداشت.
 در نتیجه (روبو) بوسیله روزنامه از وقایع دنیا
 مطلع نمی شد.
 فقط گاهی (فوگاس) ه کاسی که از منزل بیرون می-
 رفت چیزهایی می شنید و بار باب خود می گفت.
 ولی این شایعات که بعد از مدتی میدید بگوش (روبو)
 می رسید راجع بمسائلی بود که نه فقط جزو مسائل روز
 بلکه جزو مسائل سال هم بشمار نمی آمد:

دستگیر کردند.
 بعد از دستگیری ما را به دادگاه بزدند.
 من نمیدانم که به سر توجه آوردند ولی مرا به شلاق
 بستند.
 آنها تصور میکردند که بوسیله شلاق می توانند که
 از من اعتراف بگیرند.
 غافل از این بودند که (فوگاس) پوست کلفت تر از
 آن است که باشلاق تسلیم شود.
 وقتی من زیر شلاق ضعف کردم مرا به زندان بردند
 و دیگر نمیدانم چطور شد.
 یک دور هم ما را آزاد نمودند.
 ولی افسوس که تو نمی توانستی تکان بخوری.
 (روبو) گفت (فوگاس) آیا هنگامی که من بیمار بودم
 هذیان هم گفتم؟
 آیدار موقع هذیان گفتن چیزهایی از دهان من
 بیرون آمد که خطرناک باشد؟
 (فوگاس) گفت نه فقط هذیان نگفتی بلکه در تمام
 مدت بیماری لب به سخن نکشیدی و یک ماهی در آب از تو
 زباندارتر بود.
**توقف (روبو) و نوکر او (فوگاس) در شهر
 (ورون) شش سال طول کشید**
 (روبو) در سال ۱۸۱۶ میلادی در شهر (ورون) مبتلا
 به سکنه ناقص شد و نصف بدنش مفلوج گردید.
 بعد از آن بتدریج معالجه شد ولی نه بطوری که بتواند
 یکمرتبه از جا برخیزد و راه برود.
 ولی (روبو) همین که قدری جان گرفت و توانست
 خود را تکان بدهد و چهار ضلع دیگر گردید.

(فوکاس) طوری صحیح المزاج بنظر میرسید که هر گاه سبیل‌های سفید و چین و چروک صورت او نبود تصور می‌شد که مردی بیست ساله است .
قامتی باند و خندک و عضلاتی ورزیده و مفاصلی نرم و محکم داشت .

(روبو) بر اثر اوقات تلخی، زیاد با وحمله میکرد و (فوکاس) را مآزرده .

ولی آن مرد وفادار هرگز ابراز خشم نمیکرد و به (روبو) حق میداد که نسبت بوی خشمگین شود و هر چه میخواهد بگوید .

(روبو) که بپوسته ازدرد می‌نالید یگانه سعادت خود را در خوابیدن می‌دانست و شب زود می‌خوابید و بامداد ساعت ده و نیم یا یازده از خواب بیدار می‌شد .

بعد از فرود آمدن از تخت خواب مانند موقمی که با (رادی) زندگی میکرد (روبو) استحمام می‌نمود و (فوکاس) بوسیله یک ماهوت پاک کن زبر و صابون او را می‌شست .

پس از این که از لکن حمام خارج می‌گردید خود ریش می‌تراشید و آنکاه با کمک (فوکاس) لباس می‌پوشید و صبحانه می‌خوردند و دو ساعت بعد از ظهر شام صرف میکردند .

شام رو بو فقط لبنیات و سبزیها بود زیرا طبیب اجازه نمیداد که وی گوشت بخورد و لب به شراب بزند و می‌گفت که گوشت سبب خواهد شد که سکنه او عود نماید و این مرتبه اگر سکنه کند زندگی را بدرود خواهد گفت .

(فوکاس) بدون این که لب بشکایت بگشاید در شام از باب خود شرکت می‌نمود و هرگز نمی‌گفت که میل بخوردن گوشت و نوشیدن شراب را دارد .

پس از صرف شام شهردار (ورون) یعنی همان مرد که سبب بدبختی آنها شد بعنوان احوال بررسی نزد رو بو بیامد و می‌گفت امیدوارم که امروز یک گردش خوب بکنید .

ولی (روبو) از این گردش که طبیب آن را لازم می‌دانست بسیار نفرت داشت .

زیرا پوسته خط سیری بدون تغییر را پیش میگرفت و از یک خیابان می‌گذشت و از روی یک پل عبور می‌کرد تا بخارج شهر میرسید .

آنجا روی یک سنگ می‌نشست تا این که آفتاب غروب میکرد .

بعد با تفاق (فوکاس) که او را ترك نمی‌نمود راه خانه را در پیش میگرفت .

(روبو) و (فوکاس) در خارج از خانه حتی یک کلمه حرف نمیزدند برای اینکه میدانستند نه فقط سایرین سکن است جاسوسان پلیس باشند، بلکه دیوار و درخت و سنگریزه‌های کف خیابان هم شاید جزو جاسوسان پلیس

هستند و اگر یک کلمه از دهان آنها بشنوند، فوری به پلیس گزارش میدهند و برای آنان سبب اشکالات جدید می‌شوند .

بعد از مراجعت از گردش، آقا و نوکر، غذای دو ساعت بعد از ظهر، از لبنیات و سبزیها می‌خوردند و رو بو می‌خوابید و (فوکاس) بعد از شستن ظروف و ترتیب منزل بخواب میرفت این برنامه همیشگی (روبو) و (فوکاس) بود .

روزهای یکشنبه در ساعت یازده (روبو) برای حضور در انجام مراسم مذهبی به کلیسا میرفت .

نه او باین موضوع علاقه داشت و نه فوکاس ولی هر دو میدانستند که حضور آنها در کلیسا لزوم دارد و گر نه مورد سوء ظن پلیس قرار می‌گیرند و پلیس خواهد گفت اینها چه جور کاتولیکی مذهب هستند که روزهای یکشنبه در کلیسا حضور بهم نمیرسانند .

هر دفعه که (روبو) به کلیسا میرفت (فوکاس) نیز با او بود چون می‌ترسید که وی را تنها بگذارد که نکند (روبو) یک مرتبه چیزی بگوید که برای وی تولید خطر کند .

او میدانست که گاهی از اوقات بر اثر دیدن یک لباس نظامی یا شنیدن یک خبر، با شایعه ممکن است که اختیار از دست (روبو) بدر رود و ناگهان طوری اظهار نظر کند که پلیس بفهمد که وی، غیر از آن است که جلوه میکند .

روزهای یکشنبه که (روبو) به کلیسا میرفت دیگر گردش نمیکرد چون میدانست در آن روزها عده‌ای کثیر از سکنه شهر، برای گردش می‌روند و وی نمی‌خواست که با آنها مخلوط شود و خود را با آنان نشان بدهد .

با اینکه مدت شش سال از تونف (روبو) و نوکرش در (ورون) می‌گذشت هنوز آن دو نفر تحت نظر بودند و آزادی کامل نداشتند و نمیتوانستند که از حدود منطقه‌ای معین دور شوند .

در تمام مدتی که (روبو) بر اثر سکنه ناقص روی بسته بود و نمیتوانست از جا برخیزد هر روز فوکاس بشهرداری میرفت و حضور از باب خود را اطلاع میداد .

بعد از معالجه در روزهای یکشنبه که (روبو) از منزل خارج نمیشد خود شهردار یا یکی از معاونین او به منزل (روبو) می‌آمد و او را امیدید تا اینکه یقین حاصل کنند که وی در منزل است .

چون حتی بعد از شش سال سوء ظن آنها رفع نشده بود .

باز هم تصور میکردند که شاید آن آقا و نوکر غیر از آن هستند که جلوه گر میشوند .

(روبو) بعد از اینکه از سکنه ناقص معالجه شد تا مدتی از خواندن ممنوع بود و طبیب می‌گفت که وی نباید چیزی را مطالعه کند .

موسیقی و ترانه در ایران رو بکمال میرود

مجله گرامی خواندنیها: در شماره ۸۹ شبه چهارم مرداد ماه ۱۳۳۷ آن مجله شریقه مقاله‌ای تحت عنوان «موسیقی ماتوی دست انداز افتاده است» که ظاهر از روزنامه سایبان رشت نقل شده بود جلب توجه میگردید و نقل چنین مطالبی که فاقد ارزش علمی بوده و از معنای واقعی انتقاد بدور است در یک مجله برخوردارند مانند خواندنیها باعث تأسف است و نگارنده که سالها به متمادی است بکار تصنیف و ترانه سرایی اشتغال داشته و در دام خود را ذبح می‌داند که برای همیشه و بخاطر استحضار افرادی که ممکن است تحت تاثیر افکار مغرضانه کسانی که هنرمندان واقعی را تخطئه میکنند قرار گیرند باین قبیل نویسندگان پاسخ داده و اقمیت این رشته هنری را تشریح کرده و زحماتیرا که در این راه سرایندگان ترانه و مسئولین امور رادیو ایران با کار مستمر و شبانه روزی خود برای بالا بردن و اعتلای هنر تصنیف متحمل میشوند با کمال ایجاز و اختصار بیان کنم. متأسفانه در مملکت ما اهل انتقاد بسیار کم است و هنر انتقاد بآن معنا که

در ممالک راقیه تحت عنوان (کریستیک) معمول است و در هر رشته هنری توسط منتقدان واقعی آن هنر صورت میپذیرد و چون در ایران ماهمه کس در همه کار مداخله میکند انتقاد بصورت (عیبجویی) ظاهر می‌شود و در حقیقت همواره بانقص غرض و شدت، غرض مواجه میشود مثلاً نویسنده مقاله (موسیقی ما توی دست انداز افتاده است) بجای اینکه در عمرش یک بیت شعر گفته باشد یا برای یکبار بکار تصنیف پرداخته باشد تا با اهمیت موضوع و مشکلاتی که یک شاعر ترانه سرای آن دست بگریبان است واقف گردد پس از مقداری فضل فروشی و نقل و دوستان جمعول از رودکی و فارابی که نزد اهل تحقیق صحت آن مورد تردید است و بانقل ناقص آن از چهار مقاله عروضی چند تصنیف از تصانیفی را که سالها پیش برای فیلم ساخته شده و مدتهاست در ضبط رادیو ایران توقیف گردیده است مورد عیبجویی قرار داده است بدون اینکه زحمات سایر ترانه سرایان را که در اعتلای این

هنر متحمل گردیده‌اند و توانسته‌اند تا اندازه زیادی حق این هنر زیبا و عالی را ادا کنند یاد آور شود.

امروز اکثر جرائد هنر دوست به تشویق و ترغیب صاحبان این هنر پرداخته‌اند و هر هفته صفحات گرانبهای مجلات خود را بنشر آثار هنری آنان اختصاص داده‌اند. تا آنجا که روزنامه یومیه اطلاعات که از پرتیراژترین جرائد کشور است در صفحات هنری خود بدرج تصانیف رادیو مبادرت ورزیده و یکی از مجلات کثیرالانتشار به فرانس هنری در مورد سرایندگان تصنیف دست زده است اینها میرسانند که سطح تصنیفهای رادیو بقدری بالا رفته و دستنگاه رادیو ایران که مهم‌ترین وسیله نشر آثار هنری است بقدری مردم ایران را متوجه این بدیده هنری ساخته است که جرائد کشور که بی تردید آینه افکار مردم ایران است تحت تاثیر ترانه و ترانه سرایی قرار گرفته است.

نویسنده مقاله یک جا آهنگهای ایرانی را تخطئه کرده یکجا بخوانندگان تاخته و در جای دیگر ترانه سرایان را مورد استهزاء قرار داده است معلوم نیست منظور نویسنده کدام یک از شقوق هنری است، آیا صدای دل انگیز بنان گوش خراش است آیا آهنگ سازانی نظیر محجوبی خالیدی تجوی بدی و پرویز باحقی در خورد مسخره هستند یا تصانیفی مانند نوای نی رهی، عشق و شاعری دکتر میرسینا، برق و خرمن معینی، دیشب که تو در خانه ما آمده بودی، اینجانب شایسته ملامت و عیبجویی است آقای نویسنده نمیداند با امکانات فعلی رادیو ایران برای عرضه یک تصنیف خوب چقدر خرج و صرف وقت میشود یک آهنگ پس از اینکه ساخته شد در شورای موسیقی و یک شعر ترانه پس از آمادگی در شورای نویسندگان بتصویب میرسد آنگاه حد اقل برای اجرای آن در دو نوبت بمدت

هنر هندک ان مسافر

این روزها بواسطه ماه محرم و کساد بازار هنرمندان اکثر هنرمندان در مسافرت هستند. خانم شاپوری و همسرشان هم هفته گذشته برگردند هنرمندان مسافر پیوسته و بیابلسر رفتند البته این مسافرت مانند مسافرت‌های سابق برای انجام برنامه و اردکستر نبوده و صرفاً برای استراحت و رفع کدورتها صورت گرفته است.



مذاکره برای بازگشت فرح پناهی



ده ساعت تحت نظر اساتید فن در استودیوی رادیو ایران تمرین می شود. کدام يك از تصانیفی که این روزها از رادیو می شنوید از آه و وای و وفا و جفا حکایت میکند!

اغلب کسانی که بدون اطلاع در مورد تصنیف اظم را عقیده میکنند تصانیف عارف را شاهد مثال قرار میدهند. تصانیف عارف در زمان و موقعیت خاصی سروده شده است که امروز ساختن نظائر آن اقتضای مورد ندارد مثلاً در زمان ما نمیتوان گفت ما بماندیم و شد مستقل از منستان یا چه شورها که من بپا بشاه ناز میکنم یا برای تاج الدوله یا فلان السلطنه تصنیف ساخت. نکته جالب توجه برای آریاب فن این است که عارف با وجود اینکه آهنگ و شعر رادیو يك زمان می ساخته است باز هم کلمات آنها با آهنگ تلفیق نمیشود و آهنگی ندارد مثلاً امروز اگر در تصنیفی بگوئیم از منستان منستان منستان باز آنک بر سر که افشا نموده راز درونی دراز درونی دراز درونی حقیقتاً مسخره است تصنیف سازان امروز میتوانند ادعا کنند که با مشکل ترین انواع شعر سرو کار دارند و ای بسا شاعران پر مدعائی که شعر تصنیف را تخطئه می کرده اند و هنگامیکه دست بکار سرودن شده اند غیب گرد کرده اند و زبان از انتقاد بیجا زبسته اند نویسنده مقاله در جای دیگر میگوید که از خوانندگان بهتر و آهنگسازان توانا تر استفاده شود لابد آقای نویسنده گوش شنوا ندارد و گرنه بکرات رادیو ایران از مردم خواسته است که هر چاهنر مندی را می شناسد معرفی کند و هر کس هنری دارد با آغوش باز از طرف رادیو پذیرفته میشود و من از نویسنده محترم می خواهم هر گاه در شهر ارض خواننده شاعر یا آهنگسازی سراغ دارید بر آدیو ایران معرفی کنید و گرنه سال می انصافی و حق شکنی است که به ادبیت مستمر يك عده هنرمند را با نام هنری نظیر تصنیف شش شرا بید دادی که سالها پیش در فیلم اجرا شده است بیاد میگیریم. با تقدیم احترام - نواب صفا

بقرار اطلاع برای بازگشت بانو فرح پناهی بایران و اجرای چند برنامه هنری در تهران مذاکراتی صورت گرفته و در صورت بازگشت این هنرمند شایسته بطور قطع استقبال شایانی از وی بعمل خواهد آمد. در این عکس فرح بایکی از اساتید ایرانی خود دیده میشود.

ایرانی بیابان اروپا می رود و در پایتخت يك کشور بزرگ بمعرض نمایش گذارده می شود.

وزیری تبار از نعمت بینائی

محروم شده است
با کمال تأسف اطلاع حاصل کردیم وزیر تبار موسیقیدان معروف و استاد مسام قره نی که خدمات زیادی بموسیقی ایران کرده است و برای معالجه بیماری چشم خود با اروپا مسافرت کرده بود، از نعمت بینائی محروم شده است - بعلاوه وضع مزاجی و سلامت جسمی او نیز بر اثر ضعف زیاد مختل شده است با توجه باینکه وزیر تبار از استادان موسیقی ملی ایران می باشد و بگردن رادیو و حق مسلم دارد انتظار می رود که از طرف دولت بمشارالیه کمک شود و برای معالجه او اقدام اساسی صورت گیرد

هر ضیبه بشوروی می رود
بقرار اطلاع بانو مرضیه خواننده معروف در مهر ماه آینده بنا بدعوت هنرهدان تاجیکستان شوروی بآن کشور سفر خواهد کرد و مدتی در جمهوریهای آسیای میانه بسر خواهد برد و برنامه هایی در رادیو و تلویزیونهای تاجیکستان و ترکمنستان و ازبکستان و آذربایجان و کازاخستان اجرا خواهد کرد.

مجید محسنی و بلبل مزرعه
در مسکو
شنیده شد که فیلم بلبل مزرعه مجید محسنی از روز چهارم آبان در مسکو به معرض نمایش گذارده خواهد شد و به احتمال قوی از مجید و سایر هنرپیشگان فیلم مزبور دعوت بعمل خواهد آمد در موقع نمایش این فیلم بشوروی مسافرت نمایند. این اولین بار است که يك فیلم

داروی موثر

جوانی نزد پزشك رفت و گفت آمده ام يكدنیا از شما تشكر كنم - متشكرم، نسخه های ما همیشه موثر بوده است .

- كاملا صحيح می فرمائید زیرا دوامی را که چند روز پیش تجویز نموده بودید تاثیر خود را کرد - بلی معلوم است ظاهرا هم خیلی بشاش تر از سابق هستید .

- همینطور است که میفرمائید زیرا از دارویی که تجویز کرده بودید يك قاشق بمویم دادم و پس از يكروز فوت کرد و ثروت حسابی نصیب من شد .

اندوه فراوان

يك خانم جوان وزیبای فرانسوی که بتازگی شوهرش مرده بود دستور داد، روی سنك قبر شوهرش این جمله را حك کنند .

فكاهی

« اندوه من درمرك تو، بیش از آن است که بتوانم آن را تحمل كنم . »

اما قبل از آن که سنك قبر ساخته شود خانم، دل بجوانی باخت و با او عروسی کرد و سنك تراش که شاهد این وضع بود از خانم پرسید

حالا باین ترتیب آیا راجع بجمله روی سنك نیز عقیده اش عوض نشده است ؟

خانم پس از کمی تأمل جواب داد این کلمه را بآخر جمله اضافه کنید .
« بتنهائی . »

جواب ساده

فرماندار یکی از ایالات آمریکا از تیمارستان بازدید و بوضع دیوانه ها رسیدگی می کرد ضمن بازدید بیادش

افتاد که بایستی با کاخ رئیس جمهور تلفنی تماس بگیرد از دفتر تیمارستان نمره کاخ را گرفت پس از مدت زیادی که تلفن چی رئیس جمهور جواب داد، آقای فرماندار که عصبانی شده بود پرسید .

- هیچ میدانید من کی هستم؟
تلفنچی باخونسردی جواب داد - نه نمیدانم کی هستید، ما میدانیم از کجا تلفن میکنید !

شغل ماشین نویسی

ماشین نویس زیبایی از یکی از شعبات اداره بشبه دیگر منتقل شد . رئیس جدیدش باو گفت:

- کار شما در این شعبه عینا مانند شعبه ای است که قبلا در آن کار میکردید - خوب پس در را ببندید و شروع به عشق بازی کنید .

برندگان جوایز خواندنیها

بالاخره بعد از ۱۹ بار قرعه کشی و ۴ ماه انتظار در نتیجه قرعه کشی بخت آزمائی ملی در روز هشتم مرداد جایزه بیکر قمی بعدد (پنج) که مخصوص خواندنیها انتخاب شده بود اصابت نمود .

در این مدت بسیاری از خوانندگان کم حوصله و دیر باور ما را سوال پیچ کرده بودند که چرا جایزه بعدد (۵) اصابت نمیکند؟ تا جائیکه ناچار شدیم تذکر بدهیم و از کسانی که مجله را بخاطر جایزه و بامید اصابت آن خریداری میکنند تقاضا کنیم از اینکار خودداری کنند و اکنون هم با آنکه ممکن است همین هفته دیگر نیز جایزه به (پنج) اصابت کند و باز چون ممکن است تا چند ماه دیگر هم اصابت نکند لذا خواهش خود را تکرار کرده از کسانی که بخاطر جایزه، خواندنیها را میخرند و در انتظار قرعه کشی آن روز شماری مینمایند تمنا داریم از همین امروز از اینکار خودداری نمایند زیرا ما هیچوجه نمیتوانیم تضمین نماییم چه وقت جایزه باری دیگر به پنج اصابت خواهد کرد .

اینك شماره های برنده جایزه

کلیه شماره های جایزه مخصوص قرعه کشی هشتم مرداد که بعدد (۵) ختم میشود هر کدام برنده پنجاه ریال

»	»	»	»	(۳۹)	»	»	»	»
»	»	»	»	(۹۲۲)	»	»	»	»
»	»	»	»	(۰۴۶۸)	»	»	»	»

توجه داشته باشید که شماره های نامبرده مخصوص قرعه کشی هشتم مرداد و فقط مربوط بشماره ۸۷ و شماره ۸۸ مجله خواندنیها میباشد نه سایر مجلات .

برندگان جوایز میتوانند از يك هفته دیگر بادر دست داشتن عین مجله و اداره آن در تهران باداره خواندنیها و در شهرستانها بنمایندگان آن جایزه خود را دریافت دارند . جوایز از پنجاه هزار ریال بیلا فقط در تهران قابل پرداخت میباشد . هیچگونه عکس و شناسنامه ای از برندگان مطالبه نخواهد شد و جایزه فقط تا يك هفته دیگر باراه رهنده مجله داده خواهد شد .



اداره و چاپخانه اول خیابان فردوسی

۴/۵۷۶۰	اداره	} تلفن
۴/۴۴۶۰	هیئت تحریریه	
۴/۷۷۶۰	چاپخانه	
۴/۵۶۶۴	تعمیر و آوری عکاسی	
۴/۶۶۵۱	مدیر	

خواب‌نیمیا

صاحب امتیاز
مدیر مسئول و سردبیر
علی اصغر امیرانی

هر هفته دو شماره روزهای شنبه و سه شنبه منتشر میشود

تک شماره در تمام کشور ۱۰ ریال

سال هجدهم

اشتراک سالیانه ۸۰۰ ریال

شماره ۹۲ (مسلسل ۱۴۴۷) سه شنبه ۱۴ مرداد ۱۳۳۷ مطابق ۱۸ محرم ۱۳۷۸ و مطابق ۵ اوت ۱۹۵۸

